

فراخوان برای بزرگداشت سی امین سالگرد قیام آمل



پنج بهمن مصادف با سی امین سالگرد قیام مسلحانه سربرداران در آمل است. این قیام اوج مبارزه مسلحانه ای بود که تحت رهبری اتحادیه کمونیستهای ایران برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در پاییز سال ۱۳۶۰ در جنگل‌های آمل آغاز شد و پس از شکست عملیات مرکزی آن در شهر آمل (قیام آمل) تا اسفند ۱۳۶۱ ادامه یافت.

حزب ما همه رفقای کمونیست در داخل و خارج از کشور بخصوص نسل جوان جنبش کمونیستی را فرا می‌خواند که بدین مناسبت از طریق ابتکار عمل‌های گوناگون قیام آمل را معرفی و بررسی کرده و سی امین سالگرد آن را تبدیل به کارزاری سیاسی کنند برای خلق افکار به حول ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی بدست مردم برای استقرار دولت و جامعه ای بنیاداً متفاوت - جامعه سوسیالیستی. ما از همگان دعوت می‌کنیم ما را یاری دهند تا هر چه گسترده‌تر این کارزار به پیش رود. از رفقای درگیر در قیام آمل می‌خواهیم تا با بیان خاطرات خود درس‌های این قیام دلاورانه را فراگیر کنند و از کسانی که خاطراتی از این قیام یا رفقای جانباز داشته دارند می‌خواهیم که با بیان آن نسل جوان امروز را با سنت‌ها و سنت شکنی‌های انقلابی نسل قبل آشنا کنند.

قیام آمل متعلق به همه‌ی انقلابیون بویژه جنبش کمونیستی ایران است و برجسته کردن درس‌های آن در شرایط خطیر کنونی اهمیت فراوانی دارد.

اتحادیه کمونیست‌ها در آن مقطع عمیقاً باور داشت که اگر با ایستادگی تا به آخر یورش همه جانبه‌ی ضد انقلاب درهم شکسته نشود، جامعه به قهقرا خواهد رفت - و این حقیقت در سی سال گذشته به تلخی اثبات شد. در آن دوره اتحادیه کمونیست‌ها در برابر کوچک بودن قوای خود و «عدم

تحریم نفتی، کشمکش‌های جهانی، احتمال جنگ و چه‌باید کرد؟

صفحه 3

نامه‌های رسیده در مورد سی امین سالگرد قیام آمل

صفحه 6

گزیده‌هایی از میان نامه‌ها

صفحه 10

به یاد رفیق منصور قماش

صفحه 11

تلاطمات اقتصادی و سیاسی در نظام امپریالیستی و جایگاه چین در آن

صفحه 12

معرفی کتاب: یکسال پس از آغاز جنبش‌های انقلابی در خاورمیانه

صفحه 18

انقلاب یا وضع انقلابی؟

صفحه 19

گزارش پلنوم هفتم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م.ل.م)

صفحه 21

نمونه‌ای از قانون اساسی یک دولت سوسیالیستی

صفحه 25

آواز روشن دانشگاه

صفحه 27

یادمان مینا حق شناس

صفحه 28

فداکاری و در دست گرفتن تفنگ برای اینکه دیگر تفنگی در کار نباشد، بیان وفاداری سرداران به آرمان‌رهایی بخش کمونیسم بود.

جنگ سرداران جنگی انقلابی بود چرا که هدف خود را درهم شکستن ماشین دولتی ارتجاعی و نابودی قوای قهری دولت قرار داده بود و خواهان برقراری قدرت توده‌ای بود. بی‌جهت نبود که اتحادیه کمونیست‌ها در نقد روش‌های نظامی مجاهدین در آن مقطع تاریخی تاکید داشت: «خطاست اگر تصور شود عملیات انقلابی ترور و ضربت و بمب‌گذاری هائی که امروز در جبهه مخالفت انقلابی با حکومت کودتا رواج یافته می‌تواند بمنزله یک برنامه جنگی جدی برای انقلابیون تلقی گردد. این عملیات که بقول اجراء کنندگان آن جنبه ایذائی دارد واقعاً هم صرفاً دارای جنبه ایذائی است و تنها دشمن را ایذاء میکند، حال آنکه یک برنامه‌ی جنگی واقعی در شرایط کنونی باید نابودی و نه ایذای دشمن را هدف قرار دهد ...»

ارتقاء این نوع عملیات به سطح برنامه‌ی اصلی انقلابیون و تصور اینکه با این نوع عملیات میتوان پای حل مسئله قدرت رفت، یا دشمنان را به موقعیت تدافعی و خلق را به موقعیت تهاجمی کشاند، اشتباه آمیز است.» (۵)

تجربه مبارزه مسلحانه و قیام سرداران در آمل توشه‌ای است برای نبردهای عظیمی که پیش‌روی ما قرار دارد.

طرح‌های جهانی و منطقه‌ای امپریالیسم امریکا و رویارویی احتمالی آنان با جمهوری اسلامی، وضعیت بحرانی منطقه خاورمیانه، رقابت‌های حاد درون جناح‌های مختلف حکومت، و حدت یابی تضاد مردم با جمهوری اسلامی همگی نشان از آن دارد که جامعه ما در آستانه تلاطمات سیاسی قدرتمند قرار دارد.

از یکسو، امپریالیست‌های اروپایی و امریکایی همراه با جناحی از جمهوری اسلامی (بخش‌هایی از جریان سبز) که از قدرت بیرون رانده شده، جریاناتی مانند مجاهدین، سلطنت طلبان و دیگران بر طبل جنگ می‌کوبند و «آزاد سازی لیبی» را مدل قرار داده‌اند. و از سوی دیگر، ژنرال‌های جمهوری اسلامی با پشت‌گرمی به قدرت‌هایی دیگر چون چین و روسیه تهدید می‌کنند که جواب گلوله را با گلوله خواهند داد. در چنین وضعی که ممکنست جنگی ارتجاعی میان اینان درگیر شده و گریبان جامعه ما را بگیرد بالا بردن آگاهی مردم حیاتی است تا جنگ عادلانه و رهائی‌بخش را از جنگ ارتجاعی، راه را از بیراهه و دوست را از دشمن تمیز دهند و جامعه نوینی را که باید طالبش باشیم از نظم کهنه‌ای که امپریالیست‌ها، مرتجعین و وابستگان ریز و درشت آن وعده بازسازی‌اش را می‌دهند تشخیص دهند. فراگیر کردن تجربه و درس‌های قیام آمل می‌تواند نقش مهمی در این امر بازی کند. قیام سرداران کماکان فراخوانی است به کمونیست‌های ایران که از قلت نیرو و ضعف‌های خود نهراسند و آماده شوند تا در گره‌گاهی که در پیش است وظیفه‌ی بزرگ تغییر انقلابی جامعه را بر دوش گیرند و با تکیه به درس‌های مثبت و منفی انقلابات پرولتری در قرن بیستم (انقلاب سوسیالیستی روسیه و انقلاب سوسیالیستی چین) و همچنین تجربه تلخ شکست انقلاب ایران جرات صعود به قله‌ی پیروزی را بخود دهند. در این راه پرییج و خطیر خاخره رفقای جانباخته‌مان الهام بخش ما بوده و در ترانه و سرودهای مان زمزمه خواهد شد.

منابع

- ۱ - به نقل از نشریه حقیقت شماره ۱۳۹، شهریور ۱۳۶۰ مقاله یادداشت سیاسی روز
- ۲ - به نقل از حقیقت شماره ۱۴۱ مهر ماه ۱۳۶۰ مقاله آیا هیچگاه نیرویی کوچک می‌تواند وظیفه‌ای بزرگ را بر دوش گیرد؟
- ۳ - همانجا
- ۴ - برای جمع‌بندی همه جانبه از قیام آمل و درس‌های مثبت و منفی آن در زمینه سیاسی و نظامی به کتاب پرنده نوپرواز از انتشارات حزب ما رجوع کنید. این کتاب در سایت سرداران قابل دسترس است.
- ۵ - به نقل از حقیقت شماره ۱۳۹، شهریور ۱۳۶۰ مقاله یادداشت سیاسی روز

آمادگی» در بسیاری زمینه‌ها سر فرود نیاورد، مایوس نشد و انفعال پیشه نکرد. برعکس! به همه کمونیست‌های ایران هشدار داد که «بزرگترین اشتباه در اوضاع خطیر کنونی این است که گروه‌هایی که جنبش کمونیستی ما را تشکیل می‌دهند، هنوز کاری نکرده، شکستی نخورده، پای انجام تکلیف تاریخی و بزرگی که شرایط و تاریخ در برابر آنها نهاده است نرفته، در خود فرو روند.» (۱) در آن مقطع اتحادیه کمونیست‌ها با تکیه به آگاهی، شور و قهرمانی پیشروترین فرزندان پرولتاریا و خلق بر مشکلات فایق آمد و کاری بس عظیم را تدارک دید و نقطه عزیمت جدیدی را در جنبش کمونیستی نوین ایران ثبت کرد. رهبران و شرکت‌کنندگان آن قیام نمی‌خواستند شکست را پذیرا شوند بدون آنکه مبارزه‌ی جانانه‌ای برای درهم‌شکستن ضد انقلاب کنند. آنان شکست خوردند اما میراث انقلابی ماندگاری برای نسل بعد برجای گذاشتند.

مبارزه مسلحانه و قیام سرداران در آمل بیان اراده قدرتمند «نیروی کوچکی بود که می‌خواست وظیفه‌ای بزرگ بر دوش گیرد». با اعتقاد به این امر که «در شرایط مساعد و قابل انفجار سیاسی در یک جامعه به هیچ‌رو کوچکی و بزرگی یک نیروی انقلابی نمی‌تواند در تصمیم و عزم آن نیروی انقلابی برای تولید حریق انقلاب در آن شرایط نقشی تعیین‌کننده ایفا کند...

به عبارت دیگر نحوه برخورد و رفتار عوامل ذهنی محیط یعنی دسته‌ها و سازمان‌ها و رهبران آنها در این لحظات تعیین‌کننده می‌شود.» (۲)

اتحادیه کمونیست‌ها مقهور نیروهای قدرتمند حاضر در صحنه و پیچیدگی‌های مبارزه طبقاتی در آن مقطع نشد. بدرستی بر ضعف‌ها و قوت‌های اردوی انقلاب و ضد انقلاب انگشت نهاد و ابتکار عمل مبارزاتی را در دست گرفت. بدون چنین ابتکار عمل‌هایی نمی‌توان از رهبری پرولتاریا بر پروسه انقلاب سخن راند. «کمونیست‌ها به عنوان وجدان بیدار طبقه پیشرو باید در پیشاپیش جنبش آزادی در کشور ما حرکت کنند و نه در دنباله آن و یا در انتظار حرکت دیگران، ولی پیشرو بودن در عمل است که می‌تواند و باید ثابت شود. به همین دلیل یک کمونیست قبل از آنکه درباره توانائی و آمادگی مادی خویش بیندیشد باید درباره وظیفه و نقش خویش اندیشه کند و پیشتازی خویش را مدلل سازد.» (۳)

اتحادیه کمونیست‌ها بدرستی واقعیت سستبر موجود در شرایط سیاسی سال ۱۳۶۰ را که همه چیز را تابع تفنگ گردانیده بود دریافت و بر پایه این آموزه‌ی ماؤتسه‌دون که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید» عمل کرد. هرچند اتحادیه کمونیست‌ها نتوانست در زمینه نظامی به روش صحیحی بجنگد و با اتخاذ استراتژی کسب پیروزی سریع، قبل از اینکه به توان کافی دست یابد درگیر نبرد تعیین‌کننده با دشمن شد و شکست خورد (۴) اما در این شکست نیز درس‌های مهمی در زمینه تحلیل از جنگ و امور نظامی موجود است که باید آموخت.

تجربه مبارزه مسلحانه سرداران، تفاوت‌های پایه‌ای میان جنگ انقلابی/عادلانه با جنگ ارتجاعی/ناعادلانه را آشکار می‌کند. جنگ نه تنها ادامه سیاست است بلکه بازتاب آینده‌ای است که به مردم نوید می‌دهد. از سیاست‌های غالب بر هر جنگ و اصول هدایت‌کننده آن، خطوط جامعه آینده را می‌توان دید و تصویری حقیقی و عریان از برنامه سیاسی حاکم بر هر جنگی را دریافت. از روابط حاکم بر سازمان پیشبرنده‌ی جنگ یعنی ارتش می‌توان به اهداف سیاسی و ماهیت طبقاتی آن ارتش پی برد. چرا که هر ارتشی فشرده روابط سیاسی-اجتماعی و ارزش‌های جامعه‌ای است که برایش می‌جنگد.

تکیه سرداران بر نیروی خود و مردم برای تامین اسلحه، نان و اطلاعات و استقلال از قدرت‌های امپریالیستی، رابطه رفیقانه میان رهبران و فرماندهان نظامی با جنگندگان، برقراری مناسبات انقلابی با توده‌های وسیع، نهراسیدن از مرگ و سختی و از خود گذشتگی و

تحریم نفتی، کشمکش‌های جهانی، احتمال جنگ و چه باید کرد؟

را تضمین می‌کند وابسته به این منطقه است.» پانه‌تا معتقد است «گیر کردن» آمریکا در عراق و افغانستان مانع از آن شده است که منافع استراتژیک خود را در این منطقه‌ی مهم دنبال کند. ژنرال دمپسی رئیس ستاد مشترک نیروهای نظامی آمریکا تاکید کرد که، «تمام روندهای جمعیتی، جغرافیای سیاسی، اقتصادی و نظامی در حال شیفت به سوی منطقه اقیانوس آرام (اقیانوسیه) است. در آینده چالش‌های استراتژیک عمدتاً از آن منطقه و همچنین کرانه‌های اقیانوس هند سر بلند خواهند کرد.» (واشنگتن پست به نقل از آسوشیتدپرس - ۶ ژانویه ۲۰۱۲) (۲)

تحلیل‌گران رسانه‌های غرب می‌گویند آمریکا از دیپلماسی ایران برای «به خط کردن چین» استفاده می‌کند و یکی از اهداف گایتنر، وزیر دارایی آمریکا، در سفر به چین، وادار کردن این کشور به همراهی با تحریم‌های نفتی ایران است. چین بزرگترین مشتری نفتی ایران است که یک سوم صادرات نفتی آن را بخود اختصاص می‌دهد و شرکت‌های نفتی چین تنها شرکت‌های نفتی بزرگ هستند که در ایران باقی مانده اند. چین بزرگترین صادرکننده بنزین به ایران نیز هست. در نتیجه، در تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران، چین تبدیل به حلقه‌ی تعیین کننده‌ای شده و تحریم‌های نفتی علیه ایران بر آتش اختلافات میان آمریکا و چین افزوده است.

مجله فارین افیرز می‌نویسد: «نفت می‌تواند چرخ‌های چین را روغن کاری کند اما روابط چین- ایران فراتر از سوخت‌رسانی است. چین دارای تجارت فعال با ایران در زمینه‌های تسلیحاتی، معدن کاوی، حمل و نقل، تولید برق و بازار محصولات مصرفی ... است ...» «این همکاری ... برای رهبران ایران جذابیت سیاسی دارد، به ادعای آنان مبنی بر بی‌فایده بودن تحریم‌ها و بی‌نیازی ایران از غرب اعتبار می‌بخشد. ... اما پکن حاضر نیست وارد انشعاب آشکار با واشنگتن شود زیرا رابطه با آمریکا مهمترین رابطه‌ی دوجانبه‌ی چین است. ... به همین دلیل در سال ۲۰۱۱ واردات نفت خام چین از ایران ۳۵ درصد کاهش یافت. ... اکنون حمایت چین برای کارآمد کردن تحریم‌ها اساسی است. پس در رابطه با ایران، چین باید به مرکز صحنه‌ی دیپلماسی آمریکا نقل مکان کند. ... دولت اوپاما همچنین باید به پکن بفهماند که بدون استقرار تحریم‌های موثر، خطر حمله نظامی اسرائیل علیه ایران بالا رفته و بازار قیمت‌ها دستخوش آشوب می‌شود. ... رابرت اینهورن مقام وزارت خارجه‌ی آمریکا به چین هشدار داد که بعد از ترک ایران توسط کمیانی‌های نفتی اروپائی و ژاپنی، کمیانی‌های نفتی چین حق ندارند جای آن‌ها را بگیرند ...»

نفت و بازار هفتاد میلیونی ایران

با توجه به این مسائل مهم می‌توان گفت که تشدید اقدامات تنبیهی آمریکا علیه ایران صرفاً ناشی از رفتارهای جمهوری اسلامی در زمینه‌ی «هسته‌ای» و یا آشوب‌گری‌های آن در لبنان، عراق و بحرین و غیره نیست. بلکه تضادهای بزرگتر صحنه‌ی توازن قوای بین‌المللی در کارند که روابط آمریکا و ایران را به مرکز تحولات سیاسی جهان رانده و آتش به هیمنه‌ی آن می‌زنند. سلطه بر ایران دارای اهمیت بسیار برای همه‌ی کشورهای امپریالیستی و قدرت سرمایه‌داری در حال عروجی چون چین است. زیرا ایران جغرافیای سیاسی حساسی داشته و نیز دارای منابع زیرزمینی وسیعی است. و مهمتر اینکه، در این منطقه بازار عمده‌ای برای مافوق استعمار نیروی کار است. در شرایطی که همه‌ی بلوک‌های بزرگ سرمایه به دنبال خروجی‌های سودآور می‌گردند فشار بزرگی بر روی «گشودن ایران» است. اما این «گشایش» منتظر حل و فصل توازن قوای بین‌المللی است و خود هیئت حاکمه‌ی جمهوری اسلامی نیز «معطل» این تغییر و تحولات است و سخت در تکاپوست تا به جای سرنگون شدن جایگاه برجسته‌ای در میان خدمتگزاران و شرکای منطقه‌ای نظام امپریالیستی بیاورد.

موضوع ایران مرکز اختلافات درون هیئت حاکمه آمریکا نیز هست. اما پوششی است برای مناظره‌ها و اختلافات آنان بر سر اینکه آمریکا

تحریم‌های نفتی نقطه عطفی در فشارهای آمریکا و اتحادیه اروپا بر جمهوری اسلامی است. تشدید اقدامات تنبیهی آمریکا بر جمهوری اسلامی و عریضه‌کشی‌های نظامی سران اسرائیل تحت عنوان «خطر ایران هسته‌ای» انجام می‌شود. اما محرک‌های بزرگتری در کارند. برای درک صحیح اوضاع و روندها باید کشمکش‌های میان آمریکا و جمهوری اسلامی را در چارچوب گسل‌ها و پیوسته‌های جاری در نظام جهانی امپریالیسم بررسی کرد.

تشدید اقدامات تنبیهی آمریکا علیه ایران فضای خاورمیانه، بخصوص خلیج، را ملتهب کرده است. بخصوص به دلیل آنکه می‌تواند موجب حرکت از سر استیصال جمهوری اسلامی یا جناحی از آن شده و در این منطقه جرقه‌ی جنگ بی‌انتهای دیگری را بزند. پافشاری آمریکا در تحمیل سیاست تحریم نفتی ایران به دیگران موجب نارضایتی چین، روسیه و برخی کشورهای بحران‌زده‌ی اروپای غربی شده است.

هرچند در چنین فضای ملتهبی بروز جنگ دور از انتظار نیست اما بررسی دقیق بستر جهانی نشان می‌دهد که به سادگی نمی‌توان گفت فشارهای آمریکا تدارکی برای جنگ علیه جمهوری اسلامی است. در پشت حدهای تضاد با جمهوری اسلامی، به چالش گرفته شدن قدرت جهانی امپریالیسم آمریکا توسط قدرت‌های دیگر قرار دارد - در این مورد خاص چالش‌گران اصلی چین و روسیه هستند. در ماجرای «تعیین تکلیف ایران» رقابت/تنبیه‌های بزرگ میان قطب‌های قدرت جهانی جریان دارد. «صحنه‌ی عملیات ایران» صرفاً سکوی پرشی برای صفارائی‌های بزرگتر بر سر کنترل مناطق کلیدی (ژئوپلیتیک) و گلوگاه‌های اقتصادی نظام سرمایه‌داری جهانی (ژئواکونومیک) است.

در بحران‌های منطقه‌ای چون بحران «تعیین تکلیف ایران» شکل‌گیری قطب‌های امپریالیستی جدید - یعنی اتحاد چند قدرت امپریالیستی را می‌توان دید با هدف ورود به رقابت‌های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک جهانی. بطور مثال، در تمام طول «جنگ سرد» رقابت میان بلوک امپریالیستی غرب به رهبری آمریکا و بلوک امپریالیستی شرق به رهبری شوروی نظم جهان امپریالیستی را رقم می‌زد. اکنون شاهد روند شکل‌گیری اتحاد استراتژیک اقتصادی میان اتحادیه اروپا و روسیه هستیم که در ادامه‌ی خود می‌تواند تبدیل به اتحاد استراتژیک سیاسی نیز بشود. (۱) چین در ۳۵ سال گذشته، پس از تبدیل شدن از کشوری سوسیالیستی به کشور سرمایه‌داری، عملاً اقتصاد منطقه آسیا-اقیانوسیه را کنترل کرده است - منطقه‌ای که مرکز تولیدات جهان است. بعلاوه، در سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به نفوذ در قلمروی اقتصادی آمریکا پرداخته است. در اقتصاد ایران، چین مشغول پر کردن جای کمیانی‌های سوخت غربی است که ایران را ترک کرده‌اند. (برای بحث بیشتر در این زمینه‌ها به مقاله‌ی «تلاطمات اقتصادی و سیاسی در نظام امپریالیستی و جایگاه چین» در همین شماره حقیقت رجوع کنید).

دکترین امنیتی- نظامی جدید آمریکا برای اداره جهان

اقدامات تنبیهی اخیر علیه جمهوری اسلامی مصادف است با پرده‌برداری اوپاما از «سیاست امنیت ملی» جدید یا نقشه‌ی جدید آمریکا برای حفظ قدرت جهانی خود و اداره نظام امپریالیستی. در اوایل ژانویه ۲۰۱۲ اوپاما و نظامیان پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا) ضمن اعلام «پیروزی» در افغانستان و عراق، دکترین امنیتی- نظامی جدید آمریکا را اعلام کردند. طبق این دکترین، پنتاگون الویت آمریکا را از تمرکز بر «استراتژی خاورمیانه بزرگ» به تمرکز بر «استراتژی آسیا-اقیانوسیه‌ی بزرگ» چرخانده است. این دکترین که «عقب نشینی در غرب و پیشروی در شرق» نیز خوانده می‌شود، دفاع از موقعیت برتر آمریکا در جهان را درگروی تعرض و بسط قدرت آمریکا در منطقه آسیا-اقیانوسیه می‌داند. پانه‌تا وزیر دفاع اوپاما گفت: «این منطقه حائز اهمیت فزاینده برای اقتصاد و امنیت ایالات متحده آمریکاست. ... بطور مثال، بهبود توانائی‌هایی که برتری تکنولوژیک ارتش و آزادی عمل ما

هژمونی امپریالیستی خود بر جهان را به چه طریقی می‌تواند حفظ کند.

موانع مقابل سیاست‌های جنگی آمریکا و تقسیم کارهای جدید

تحریم‌ها و فشارهای جدید علیه ایران، در عین حال که بازی با کارت ایران علیه چین است، اقدامی است برای خنثی کردن سیاست جناحی از هیئت حاکمه آمریکا و اسرائیل مبنی بر «تغییر رژیم» در ایران از طریق نظامی. نظریه‌ی غالب در دولت آمریکا استفاده از جنگ برای «تغییر رژیم» در ایران را رد می‌کند و بر این باور است که حمله نظامی به ایران، به دلایل گوناگون، برای آمریکا پی‌آمدهای سیاسی وخیم داشته و شوک‌های بزرگ اقتصادی به جهان سرمایه‌داری وارد خواهد کرد. وزیر دفاع آمریکا معتقد است با در نظر گرفتن تحولات پس از خیزش «بهار عربی» حمله نظامی آمریکا یا اسرائیل می‌تواند افکار عمومی خاورمیانه را بیش از پیش علیه آنان بسیج کند. بدین معنا تحریم‌های نفتی اوباما نه بعنوان پیش‌درآمدی بر آغاز جنگ علیه ایران بلکه در حال حاضر برای ممانعت از سیاست حمله نظامی به ایران است. اهود باراک وزیر دفاع اسرائیل در ۱۸ ژانویه اعلام کرد این کشور از تصمیم حمله به ایران «فاصله‌ی زیادی» دارد. یک مقام ارشد امنیتی اسرائیل در روز ۱۵ ژانویه اعلام کرد رزمایش مشترک برنامه‌ریزی شده برای بهار سال جاری میان آمریکا و اسرائیل به تعویق افتاده است - برای جلوگیری از تنش و بی‌ثباتی در منطقه. پیش از این روسیه گفته بود «رزمایش قفقاز ۲۰۱۲» را برای آمادگی در مقابل حمله نظامی احتمالی آمریکا و کشورهای دیگر به ایران، برنامه‌ریزی کرده است.

با این وصف باید گفت: یکم، فاصله‌ی زیادی میان تحریم‌های نفتی و جنگ نیست. دوم، در شرایطی که آمریکا تمرکز قوای خود را در منطقه‌ی آسیا-اقیانوسیه می‌گذارد قصد آن دارد که هدایت امور نظامی-امنیتی را در برخی نقاط دیگر جهان به متحدین اروپای غربی خود، ارتش ناتو (ارتش سازمان آتلانتیک شمالی) و دولت‌های وابسته به خود در آن مناطق محول کند. در واقع «مدل لیبی» و «مدل سوریه» نمایانگر این تقسیم کار است.

اما این به معنای آن نیست که نیروهای نظامی آمریکا خاورمیانه را ترک خواهند کرد. وزیر دفاع آمریکا، هنگام اعلام دکترین امنیتی-نظامی جدید، گفت: «هرچند تمرکز پنتاگون بیشتر به سوی آسیاست اما از نزدیک خاورمیانه را مد نظر خواهد داشت.» سند دکترین امنیتی-نظامی جدید تاکید می‌کند آمریکا برای حفظ امنیت خلیج، بر عربستان سعودی و دیگر کشورهای خلیج تکیه کرده و قوای نظامی خود را برای حمایت از آنان در این منطقه حفظ خواهد کرد. (۳)

در این چارچوب آمریکا مشوق کوشش‌های خود در قطر و ترکیه برای دخالت نظامی در سوریه است. هیلاری کلینتون نیز در ماه اکتبر سال ۲۰۱۱ مسیحی گفته بود کاربست «مدل لیبی» در سرنگونی جمهوری اسلامی را دور از احتمال نمی‌داند به شرطی که «پوزسیونی» در ایران باشد که تقاضای دخالت نظامی غرب را بکند و یک انفجار توده‌ای علیه رژیم به راه افتد و «برادران منطقه» نیز خواهان چنین دخالتی باشند. (رجوع کنید به مقاله «مدل لیبی و کاربست آن در ایران» در حقیقت شماره ۵۷). نیروهای «عملیات ویژه»ی قطر که در بیست سال گذشته تحت آموزش بریتانیا بوده‌اند، گردان «عرب» نیروهای ویژه بریتانیا را تشکیل داده و در جنگ علیه نیروهای قذافی فعالانه شرکت کردند. و امروز آماده‌اند وارد خاک سوریه شوند. ترکیه به شکل گیری شبه نظامیان مخالف رژیم بشار اسد یاری رسانده و آماده است تا در صورت لزوم بعنوان ارتش ناتو دست به دخالت نظامی در سوریه بزند. در واقع تثبیت نقش ترکیه بعنوان زاندارم منطقه در گروی دست زدن به این‌گونه عملیات خطرناک است.

در پرتو این حقایق می‌توان گفت که تشدید اقدامات تنبیهی آمریکا علیه ایران بیش از آنکه مربوط به تضادهای آمریکا با جمهوری اسلامی باشد از قوای محرکه‌ی بزرگتر در صحنه توازن قوای بین‌المللی برخاسته و نیز ناشی از فشارهای بحران اقتصادی نظام سرمایه‌داری امپریالیستی است.

به صدا درآمدن شیپور جنگ و نیروهای سیاسی «اپوزیسیون» و سیاست کمونیست‌ها

در پی به صدا درآمدن شیپور جنگ از سوی اسرائیل، امضای تحریم‌های نفتی توسط اوباما و متقابلاً تهدید ژنرال‌های سپاه مبنی بر بستن تنگه هرمز (راه آبی که نفت ایران و کشورهای خلیج از آن عبور کرده و به جهان صادر می‌شود)، «پوزسیونی» راست به جنب و جوشی دوباره افتاد. طیفی از اپوزیسیون راست به حمایت از تحریم‌های امپریالیستی و حتا حمله‌ی نظامی آمریکا و متحدینش به ایران برخاست و طیفی دیگر که خود را «چپ» می‌داند به دفاع از سیاست «دفاع از جمهوری اسلامی در مقابل امپریالیسم». هر دو طرف موضعی خصمانه نسبت به کمونیست‌ها دارند زیرا ما نزاع میان امپریالیست‌های غربی و جمهوری اسلامی و جنگ احتمالی ناشی از آن را ارتجاعی می‌دانیم و توده‌های مردم و همه‌ی آزادیخواهان را فرا می‌خوانیم که آماده‌ی مبارزه‌ی مستقلانه و متکی بر خود برای سرنگونی جمهوری اسلامی و مقابله با نیروهای متجاوز امپریالیستی باشند.

سخنگوی سازشکاران «چپ» اپوزیسیون راست، آقای مرتضی محیط است و سازمان «توفان» نیز گرایشی مشابه دارد. اخیراً اطلاعاتی نیز با امضای عده‌ی کثیری از «دوستداران فدائیان خلق» منتشر شده که زبان به نصیحت سران جمهوری اسلامی گشوده و آنان را فرامی‌خواند که تنش‌های داخلی و خارجی را کم کنند تا به سرنوشت قذافی گرفتار نیایند! (۴) نظریه‌پردازان این طیف، برخی به تلویح و برخی به تصریح، می‌گویند «امپریالیسم، دشمن عمده» است بنابراین در شرایط رخداد جنگ باید در سمت جمهوری اسلامی به دفاع از «استقلال میهن» ایستاد.

از سوی دیگر بخش بزرگی از «جنبش سبز»، مجاهدین خلق، «شورای ملی مقاومت» وابسته به مجاهدین، بازمانده‌های حزب توده، طیف دفتر تحکیم وحدت و «کمپین یک میلیون امضاء» و سلطنت طلبان جریان‌های متمایل به دفاع از تحریم‌ها و جنگ امپریالیست‌های غربی و اسرائیل علیه جمهوری اسلامی‌اند.

برخی احزاب سیاسی اپوزیسیون موضع مبهم و «میانه» اتخاذ کرده‌اند. استدلال جریان‌های «میانه» آنست که صحنه سیاسی را «نیروهای بزرگ» رقم می‌زنند و «از دست ما کاری بر نمی‌آید». اما در شرایط بروز جنگ یا تبدیل جمهوری اسلامی به رژیم با مشخصات قابل قبول‌تر برای امپریالیست‌های غربی، اینان دست از موضع «میانه» کشیده و دنباله‌روی وضع موجود خواهند شد. (۵)

مقابله با گرایش خودبخودی مردم به رفتن به زیر بال بورژوازی

در چنین شرایطی عجیب نیست که میان توده‌های مردم گرایش انتخاب میان «بد و بدتر» غالب باشد. در میان توده‌های ناآگاه همواره گرایش پناه گرفتن در زیر بال و پر جناحی از بورژوازی عمل می‌کند. وظیفه‌ی کمونیست‌ها مقابله با این گرایش خودبخودی است. شکلی از این گرایش در عبارت رایج «بگذار آمریکا اینها را بزند و ما را راحت کند» بروز می‌یابد. این گرایش فقط تبارز بیزاری و نفرت مردم از جمهوری اسلامی نیست. نشانه‌ی ناباوری به توان نهفته از خود هم هست که می‌توان به نظام و جامعه‌ی دست یافت که بنیاداً متفاوت از جمهوری اسلامی و نیز نظام مورد نظر امپریالیست‌ها باشد. اینکه راهی دیگر هست که منافع اکثریت مردم ایران و جهان را نمایندگی می‌کند. اینکه می‌توان در راهی قدم گذارد که هم به سرنگونی جمهوری اسلامی منجر شود و هم به قطع دست امپریالیست‌ها از ایران.

خط حزب که باید بطور گسترده در میان مردم تبلیغ و ترویج شود این است: تا وقتی جنگ رخ ندهد سیاست ما گسترش آگاهی انقلابی و بر این مبنا بسیج و سازماندهی مردم برای سرنگونی دولت جمهوری اسلامی بدست مردم، تحت رهبری کمونیست‌ها و نیروهای چپ انقلابی است. اگر آمریکا بدون جنگ موفق به تغییر رژیم جمهوری اسلامی شده و به قدرت گیری رژیم مطلوب خود کمک کند ما باز هم برای سرنگونی آن دولت خلق افکار و سازماندهی خواهیم کرد. حتا اگر جنگ شود ما باید از آن بعنوان فرصت و موقعیتی برای گسترش سازماندهی انقلابی در میان مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی بدست مردم، تحت رهبری کمونیست‌ها و نیروهای چپ انقلابی استفاده کنیم و بر مبنای دفاع از انقلاب سوسیالیستی و برنامه استقرار

«جمهوری اسلامی یا امپریالیسم آمریکا» است. در این میان باید آن نیروهای «پوزسیون» را افشا کرد که برای این دو قطبی خلق افکار می‌کنند و خود در یکی از این قطب‌ها قرار می‌گیرند.

۵- در جواب به دغدغه‌ی مردم که آیا جنگ می‌شود یا خیر؟ باید واقعیت متلاطم و غیرقابل پیش بینی صحنه سیاست در سطح ایران، منطقه و جهان را ترسیم کرد - اوضاع نه با افزایش نظم و ثبات بلکه با بی‌نظمی و بی‌ثباتی فزاینده رقم می‌خورد و در چنین بلبشو و هرج و مرجی ضرورت و امکان انقلاب صد چندان می‌شود. پس، سوالی که می‌تواند دروازه‌های آینده را به روی ما باز کند این است: در این شرایط انقلاب را چگونه باید پیش برد؟ اگر جنگ ارتجاعی درگیر شود چگونه می‌توان آن را تبدیل به جنگی انقلابی کرد؟

در مقابل استثمارگران و ستم‌گران داخلی و خارجی، ما کمونیست‌ها همراه با آزادی‌خواهان و استقلال‌طلبان واقعی، متعهدیم به روشنی، جسارت و با صدای بلند منافع اساسی مردم را بیان کرده و پی‌گیرانه برای این منافع و عمیق‌ترین ارزش‌ها و رویاهای مردم بجنگیم. زیرا کمونیست‌ها پیگیرترین نماینده‌ی استثمارشوندگان و ستمدیدگان این جامعه و جهان‌اند که هیچ‌به‌حساب می‌آیند اما با کار خود و بر پشت خود، جامعه و جهان را حمل می‌کنند. برنامه و افق ما پرچم طبقاتی و سیاسی آنان است.

پانویس‌ها

۱- قبول عضویت روسیه در «سازمان تجارت جهانی» پس از ۱۸ سال تلاش و راه‌اندازی خط لوله‌ی گازی «نورت استریم» (مسئله شمالی) متعلق به کمپانی دولتی «گازپروم» روسیه در نوامبر ۲۰۱۱ واقعه مهمی در روابط روسیه و اتحادیه اروپاست زیرا این خط لوله‌ی ۱۲۰۰ کیلومتری از زیر دریای بالتیک گذر کرده و روسیه را بطور مستقیم به آلمان متصل می‌کند. این واقعه بیش از آنکه اهمیت اقتصادی داشته باشد دارای اهمیت سیاسی است و نشانه‌ی اتحاد استراتژیکی است که میان روسیه و کشورهای کلیدی اتحادیه اروپا در حال شکل‌گیری است. به نظر می‌آید امپریالیسم آمریکا که مانع مهمی در مقابل شکل‌گیری چنین اتحادی بود مجبور شده با این واقعیت کنار آید. در واقع دکترین امنیتی جدید آمریکا بر آنست که حضور نظامی آمریکا را در اروپا تقلیل دهد و صف‌آرایی دوران «جنگ سرد» را که آماجش روسیه بود کاملاً عوض کند. با شیفت توجه نظامی - امنیتی آمریکا به منطقه آسیا-اقیانوسیه که «سکان کشتی جهان» نام گرفته است فضای اتحاد استراتژیکی برای روسیه و اتحادیه اروپا مساعدتر شده است.

۲- یانگ ژمیان رئیس نهادهای مطالعات بین‌المللی شانگهای می‌نویسد: «تحت ریاست جمهوری اوباما هشیاری استراتژیک آمریکا از پاکس امریکانا (تنها ابرقدرت جهانی - م) تعدیل یافته به «قدرت درجه اول در میان قدرت‌های برابر». تفکر استراتژیکی «تغییر رژیم» از طریق قدرت نظامی تعدیل یافته به «تغییر رژیم» از طریق قدرت هوشمند که ترکیبی است از قدرت سخت و نرم. چشم‌انداز استراتژیکی از تمرکز نسبی بر رشته‌های نظامی و امنیتی بر محور جنگ ضد ترور تبدیل شده است به تاکید بیشتر بر اقتصاد، آموزش، علم و تکنولوژی، انرژی، امنیت هسته‌ای و فعالیت‌های سایبری و فضای. هدف برنامه‌ریزی استراتژیکی از دو نقشه گسترش بزرگ (خاورمیانه بزرگ و بسط روابط در آسیا-اقیانوسیه) تغییر یافته است به «عقب نشینی در غرب و پیشروی در شرق». (۶ ژانویه ۲۰۱۲)

۳- طی دوره اشغال عراق، آمریکا سرفارسی در کنار رودخانه دجله در بغداد ساخته است که به نوبه خود پروژه‌ای برای کنترل منطقه خاورمیانه است. این سفارت‌خانه مانند شهرکی است بدون نیاز به ارتباط با باقی خاک عراق. می‌تواند از طریق پل هوایی زندگی بیش از ۵۰ هزار نفر ساکنینش را تامین کند.

۴- کرکس‌ها متحد میشوند- دخالت «بشر دوستانه» نمی‌خواهیم- بیانیه بیش از ۱۵۰۰ نفر از دستداران جنبش فدائی (فدائیان خلق ایران)

۵- یکی از نمونه‌های عبرت‌انگیز در تاریخ جنبش کمونیستی بین‌المللی در دوران جنگ جهانی اول امپریالیستی است. پیش از آغاز جنگ اکثریت احزاب کمونیست اروپا علیه جنگ رای داده و کارگران کشورهای طرفین جنگ را فراخواندند که به روی هم آتش نکشایند و به جای آن برای سرنگونی دولت‌های بورژوازی خود بکوشند. اما پس از آغاز جنگ، اکثریت احزاب کمونیست اروپا (همان‌ها که امروز احزاب سوسیال دموکرات دولت‌های امپریالیستی‌اند) طرف بورژوازی خودی را گرفتند. تنها در روسیه بود که حزب بلشویک به رهبری لنین با شعار «جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی تبدیل کنیم» در شرایطی که نیروهای انقلابی بسیار کم و ضعیف بودند موفق شد از درون کشتار و نابودی جنگ جهانی اول انقلاب اکتبر را به پیروزی رسانده و اولین کشور سوسیالیستی را بنیاد گذارد.

دولت سوسیالیستی با هر متجاوزی مقابله کنیم. اگر جنگی رخ دهد، جنگ بین امپریالیست‌ها و شرکایشان با ایران از هر دو طرف جنگی ارتجاعی است. شعار و سیاست صحیح این است: تبدیل جنگ ارتجاعی به جنگ انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی و درهم شکستن قوای متجاوز با شعار اخراج قوای اشغالگر. در صورت بروز جنگ، نیروهای امپریالیستی و شرکای منطقه‌ای و ایرانی‌شان خود را صرفاً مشغول سرنگونی جمهوری اسلامی و نیروهای وفادار بدان نخواهند کرد بلکه در بحبوحه‌ی درهم‌برهمی اوضاع طرح نابودی نیروهای کمونیست و چپ انقلابی و حتا نیروهای ملی‌گرا را نیز پیش خواهند برد. هشیاری در این زمینه حیاتی است. فرصت‌ها همواره با خطرات همراهند. استفاده از فرصت‌ها و هوشیاری در مقابل خطرات سیاست همیشگی نیروهای انقلابی است.

جایز است تاکید شود:

۱- برای رسیدن به تحلیل و درک درست از اوضاع تبلیغ و ترویج دو موضع تئوریک حائز اهمیت است: یکم، جایگاه ایران بعنوان جزئی از نظام جهانی سرمایه داری. باید با این درک که جمهوری اسلامی یک پدیده جدا از نظام جهانی تحت سرکردگی امپریالیسم آمریکاست مقابله کرد زیرا واقعیت ندارد. تحریم‌های نفتی و هراس سران جمهوری اسلامی از تبعات آن به خودی خود ثابت می‌کند که جمهوری اسلامی تا مغز استخوان وابسته به نظام جهانی سرمایه‌داری یعنی امپریالیسم است. تبلیغ و ترویج این واقعیت جای مهمی در مقابله با افکار نادرست و گرایش‌های خودبخودی توده‌های مردم دارد. دوم، تحولات سیاسی ایران را باید در چارچوب قوای محرکه‌ی بزرگتری گذاشت که در سطح بین‌المللی در کارند. در غیر اینصورت نمی‌توان به تحلیلی ماتریالیستی از علت‌العلل رخدادها و صف‌آرایی‌های سیاسی مرتجعین و امپریالیست‌ها دست یافت.

۲- ضعف‌های واقعی جمهوری اسلامی و امپریالیست‌ها را باید دید و نشان داد که چگونه این ضعف‌ها شرایط را برای باز کردن راهی انقلابی در جامعه مساعدتر کرده‌اند. تضادها و بحران بیسابقه نظام سرمایه‌داری نیروهای اجتماعی مهمی را در سراسر جهان به حرکت در آورده که بطور غیرمستقیم تقویت‌کننده راه و چشم‌انداز انقلاب واقعی در ایران و هر کشور دیگر است. همانطور که غلبه فضای ارتجاعی «انقلاب مرد- کمونیسم مرد» در دهه‌های گذشته به نفع نیروهای اپوزیسیون بورژوازی در ایران و کشورهای گوناگون بود امروز بلند شدن جنبش‌های ضد کاپیتالیستی فضای مساعدی برای بازگشت انقلاب و کمونیسم به مرکز صحنه‌ی کشمکش‌های سیاسی فراهم کرده است. این اوضاع آشکارا ذخایر ایدئولوژیک نیروهای رفرمیست و ارتجاعی «پوزسیون» جمهوری اسلامی را به تحلیل برده و بشدت آنان را عصبی کرده است بطوریکه زوزه‌های ضد کمونیستی آنان رنگ و بوی استیصال به خود گرفته است (رجوع کنید به سخنان عصبی محسن سازگارا در صدای آمریکا به تاریخ ۱۳ ژانویه ۲۰۱۱ که خامنه‌ای را متهم به درست کردن «حزب کمونیست از میان بسیجی‌ها» می‌کند).

۳- امپریالیسم آمریکا می‌خواهد «تغییر رژیم» را در ایران به گونه‌ای پیش برد که بخش مهمی از ساختار نظامی - امنیتی جمهوری اسلامی حفظ شود تا در فردای سقوط جمهوری اسلامی همان شکنجه‌گران و سرکوب‌گران، در شراکت با دیگر غم‌ال ایرانی آمریکا، تبدیل به اهرم نظم و قانون رژیم بعدی گردند. زیرا می‌دانند که برای تحمیل نظام ارتجاعی جدید در ایران نیازمند سرکوب نیروهای کمونیست، انقلابی و توده‌های مردم خواهند بود. البته «خواستن» همیشه مساوی با «توانستن» نیست. زیرا شتاب گسترش بی‌نظمی در ساختارهای اقتصادی و سیاسی خاورمیانه و جهان مانع از آن است که طرح‌های آنان به صورت شسته و رفته پیش رود - بخصوص اگر نیروهای کمونیست و انقلابی از شرایط تضعیف همه‌جانبه جمهوری اسلامی حداکثر استفاده کرده و توده‌های مردم را برای آغاز فرآیند یک انقلاب واقعی سازماندهی کنند. این امکانی کاملاً واقع‌بینانه است که به هیچ وجه نباید به آن بهای کم داد زیرا تشدید تضاد میان اکثریت مردم (کارگران، زحمتکش‌شان شهر و روستا و اقشار و طبقات میانی شهری) با کلیت نظام طبقاتی در ایران معضلی است که امپریالیست‌ها و چانشینان جمهوری اسلامی نه تنها قادر به حل آن نخواهند بود بلکه آن را حادثر هم خواهند کرد.

۴- بزرگترین هشدار سیاسی به مردم نیفتادن به دام دو قطبی

نامه‌های رسیده در مورد سی امین سالگرد قیام آمل

داشت، وظیفه انقلابی و مقابله با ضد انقلاب تو را سوق می‌دهد به عالیترین شکل مبارزه با دشمنان مردم. به این می‌اندیشی که باید همه توان سیاسی، ایدئولوژیک، نظامی و تئوریک خود را برای نجات انقلاب و احیاء آن به کار بگیری. وقت میگذاری و جلسه تشکیل میدهی و بحث می‌کنی و نقشه میریزی. چرا؟ چگونه؟ از کجا؟ چه زمانی؟ با چه نیرویی؟ و بسیاری چراهای مهم دیگر برای آغاز کاری بزرگ در مقابلت قرار می‌گیرند. برای رسیدن به جواب این چراها نیاز به تحلیل مشخص از شرایط مشخص است. اما همه تحلیل یکسانی از شرایط ندارند و این ممکن است بی‌توجهی به مسائلی را باعث شود که مهم است و همین اشکالات ذهنی موجب اشکال در مسایل عینی و عملی می‌شود.

اما انگیزه‌هایی بزرگ، وظایفی انقلابی و گسست‌هایی عمیق پشت سر این قیام مسلحانه قرار دارد که نمی‌توان به سادگی از آن گذشت و آنها را نادیده گرفت. سرداران بعد از ماهها تحلیل و بررسی و با در نظر گرفتن شرایط آن روزها به این نتیجه رسیدند که افراشته کردن پرچم کمونیسم و کسب قدرت سیاسی جز از طریق جنگ مسلحانه و قهر انقلابی در مقابل دولت تازه به قدرت رسیده‌ای که تا بن دندان مسلح است امکان پذیر نیست. آنها باور داشتند که اگر دست به حرکتی بزرگ نزنند سالهای طولانی زندگی میلیونها انسان و چند نسل از بین خواهند رفت. آنها در شرایطی به پای این قیام رفتند که بار یک انقلاب نیمه تمام را بر دوش داشتند، خشم قتل عام مردم کردستان و ترکمن صحرا، آذربایجان و بلوچستان و اعدام‌های دسته جمعی و روزانه انقلابیون را بر دل داشتند. از سویی دیگر سرکوب مبارزات زنان در ۸ مارس سال ۵۷ و فرمان حجاب اجباری زنان و سرکوب زنان در قانون و خیابان و جامعه حکایت از روزهای شومی داشت که سکوت و عقب نشینی و به انتظار نشستن راه چاره اش نبود. حکومت تازه به قدرت رسیده که انقلاب خونین مردم را از دستشان ربوده بود از هیچ جنایت و سرکوبی بر علیه مردم فرو گذار نکرد و در سال ۵۹، دانشگاه، ستاد مبارزات مردم و جوانان، مهد هزاران هزار دختر و پسر کمونیست و انقلابی را از کار انداخت. حمله به دانشگاه و تعطیلی آن تحت پرژوه "انقلاب فرهنگی" و اخراج، دستگیری و کشتار دانشجویان مبارز از مهمترین حرکت های جمهوری اسلامی در سرکوب جوانان انقلابی بود.

آنانی که معنای واقعی شکست را با گوشه و پوستشان درک کردند، اما از شکستها نا امید نشدند و استوار و محکم بر ادامه مبارزه تاکید داشتند و بر آرمانها و عقایدشان تزلزلی راه پیدا نکرده بود، با توجه به واقعیات و تحولاتی که در جامعه می‌دیدند به پای طرح و برنامه ریزی این قیام رفتند. تمام وقایع در حال گذر جامعه نشان از این داشت که باید کاری بزرگ کرد. نیرویی انقلابی، قهری انقلابی، تعهد و ثابت قدمی و علم انقلابی برای چنین حرکتی لازم بود و همه اینها در تک تک نیروهای سردار به معنای واقعی وجود داشت. آنان نمی‌خواستند که ثمره سالها و ماهها مبارزات خودشان و مردم اینگونه راحت و به دست گروهی مرتجع و ثنوکرات و دست نشانده امپریالیستها بیفتد و به همین دلیل با چنگ و دندان و با جان و فکرتشان، با تئوری و ایدئولوژی و با علم و آگاهی به پای این نبرد رفتند.

قیام آمل در یکی از حساس‌ترین و بحرانی‌ترین شرایط سیاسی در تاریخ ایران به وقوع پیوست. نبرد مسلحانه سرداران در آمل پس از یک روز درگیری سخت و خونین با نیروهای نظامی رژیم شکست خورد. هیچ حرکت مبارزاتی بزرگی در تاریخ بدون خطا و اشتباه نبوده است. حال چه به پیروزی رسیده باشد و یا نه. به دلیل همه این عوامل، قیام آمل و سرداران به نقطه روشنی در تاریخ مبارزات نیروهای چپ و کمونیست ایران برای نسل های بعد از خودش تبدیل شد. قیام آمل و سرداران آغاز گسست از ایده‌های غلط موجود در جنبش کمونیستی ایران بود. این گسست و این قیام درسها و تجارب ارزشمندی را برای بازماندگان سرداران و برای نسل بعد از خود داشته و دارد.

رها شدن بر کرده باد است و با بی ثباتی سیمابوار هوا بر آمدن به اعتماد استقامت بال‌های خویش و نه مساله‌ای نیست پرنده نو پرواز، بر آسمان بلند، سرانجام پر باز می‌کند جهان عبوس را به قواره همت خود بریدن است آزادگی را به شهامت آزمون است و رهایی را اقبال کردن حتی اگر زندان، پناه ایمن آشیانه است و گرم، جای بی خیالی سینه مادر حتی اگر زندان، بالش گرمی است از بافه عنکبوت و تارک پيله رهایی را شایسته بودن است حتی اگر رهایی دام باشه و قرقی است یا معبر پر درد پیکانی، از کمائی ورنه مساله‌ای نیست پرنده نو پرواز، بر آسمان بلند، سرانجام پر باز می‌کند احمد شاملو

ماییم پرنده‌های نو پرواز

رونک رهایی - بهمن ۱۳۹۰

در پی نوشتن یادداشتی برای سی‌امین سالگرد قیام آمل بودم. اما دلم نمی‌خواهد مثل همه نوشته‌های دیگر آغاز کنم: در حالی که سی‌امین سالگرد نزدیک می‌شویم که ... سی‌امین سالگرد را در حالی گرامی می‌داریم که ... سی سال از واقعه آمل گذشت ... یک سال دیگر از قیام آمل سپری شد ... به مناسبت سی‌امین سالگرد آمل ... باید یک جور دیگر شروع کنم. اگر چه هدف پرداختن به یک واقعه خیلی مهم است و می‌تواند هر سال هم تکرار شود، اما قطعاً با توجه به وقایعی که هر روز و هر ماه و هر سال در گوشه و کنار دنیا اتفاق می‌افتد، درس گرفتن از وقایع گذشته هم میتواند دستاوردهای جدیدی داشته باشد و مهمتر اینکه نکات درست و اشتباهات یک پراتیک را برجسته تر خواهد کرد.

آمل، جنگل، زمستان، گالش‌ها، پرنده های نو پرواز، قدرت سیاسی، سرداران. اینها واژه هائی است که در به خاطر آوردن حماسه آمل بیشتر خودنمایی می‌کند و حس قهرمانی، غرور، شجاعت و جدیت را در انسان بر می‌انگیزد. با خواندن کتاب پرنده نو پرواز آنقدر غرق در کتاب می‌شوی که می‌توانی تمام صحنه‌ها را در جلوی چشمانت تصویر کنی و به آنها جان ببخشی. در زمانی که در کتاب سیر می‌کنی یکی از سرداران می‌شوی و به جنگل می‌روی، سردت می‌شود، گرسنگی آزارت می‌دهد، کتاب می‌خوانی، بحث های سیاسی - ایدئولوژیک می‌کنی، تمرین نظامی میکنی، سخت مصممی و آتش انقلاب هنوز در درونت روشن است و در نبردهای تن به تن شرکت می‌کنی. اما کتاب که به پایان میرسد دوباره امروز است و دنیای امروز. از حال و هوای جنگل خارج می‌شوی. با اینکه تمام حس‌هایی که در هنگام خواندن کتاب داشتی و تصاویری که در ذهنت نقش بسته بود با شکوه است، اما برای درک یک پراتیک و اتفاق مهم در تاریخ، مبارزه یک نسل انقلابی کافی نیست. چراهایی که در مقابلت قرار میگيرد و تلاشی که برای بدست آوردن پاسخ‌هایش می‌کنی و جوابهایی که میگیری واقعیت‌های زیادی را برایت روشن می‌کند و این بار نه فقط یک حس اومانستی که شور و شعور انقلابی در تو پدیدار می‌شود.

این بار با به خاطر آوردن حماسه آمل، در کنار آمل، جنگل، زمستان، گالش‌ها، پرنده‌های نو پرواز، قدرت سیاسی، سرداران، دیالکتیک، تضاد، انقلاب و ضد انقلاب، باید‌ها، وظایف و ... نیز برایت پر رنگ می‌شوند. در شرایطی که بار یک انقلاب نیمه کاره بر دوش همگان سنگینی می‌کرد و همچنان مبارزه در چهار گوشه کشور ادامه

زمانی که اکثریت افراد، انقلاب را راه چاره نمی‌بینند و بدلیل شکست آن را تقبیح می‌کنند. در شرایطی که اقلیت حاکمان دنیای سرمایه داری، تبلیغات وسیعی بر علیه کمونیسم و فرو پاشی آن به راه انداختند، ما همچون ققنوس سر از خاکستر نسلی بلند کردیم که تجارب خونینی را از سر گذرانده بود. از سویی دیگر ما نسلی را پشت سر خود داریم که تجربه‌ای پر بار از مبارزه به همراه دارد. قرار نیست همیشه، همه چیز مانند گذشته تکرار شود. قرار نیست ما تجربه‌های نسل انقلابی قبل از خودمان را عینا دوباره تجربه کنیم. بلکه باید از دستاوردها و تجربه‌های آنان استفاده کنیم و در کنار تئوری‌های نوین علم مارکسیسم و کمونیسم و در کنار تغییرها و تحولات جدید در دنیا و در کنار دیالکتیک ها و تضادها و با در نظر گرفتن ضرورت ها و تصادفات و باید ها و نبایدها و فاکتورهای ذهنی و عینی، آنها را در سطحی بالاتر در شرایط امروز دنیا به کار بگیریم.

اما دو فاکتور که در همه دوره ها لازم و مهم است و هیچ گاه اهمیت خود را از دست نمی دهد و حتی این روزها با شرایط متلاطم دنیا خیلی پررنگ تر هم خودنمایی می کند را نباید فراموش کنیم و آن نقش رهبری انقلابی و آگاهی است. در مبارزات مردم ایران بعد از انتخابات ۸۸ و در مبارزات یک سال اخیر مردم خاور میانه و آفریقا که هنوز در جریان است به خوبی جای خالی این دو فاکتور نمایان است. در نبود یک حزب انقلابی که بتواند رهبری مبارزات مردم را بر عهده داشته باشد، حزبی که به معنای واقعی منافع توده های میلیونی را در ذهن و قلب و برنامه اش داشته باشد، مبارزه مردم به بیراهه می رود و خاموش می شود. از سویی دیگر آگاهی داشتن و آگاهی دادن مهم است که اگر این نباشد، نتیجه مبارزات به حساب دیگران و کسانی واریز خواهد شد که نه در صف

مردم بلکه در مقابل آنها قرار دارند و این روزها به خوبی این مشکل را در مصر و لیبی و تونس می‌بینیم. از سویی دیگر ما حاضر به تن دادن به سازش با ارتجاع و امپریالیستها نیستیم و مخالف ارتجاع و هر گونه حکومتی که امپریالیستها بخواهند تدارک بینند هستیم. سربداران نیز برای بر عهده گرفتن مسئولیت رهبری یک انقلاب مردمی با افق های روشن به این حرکت آگاهانه و سازمان یافته دست زد. اکنون ماییم، با تجارب عظیم و انقلاب‌های کمونیستی در پشت سر و وظایف سنگین جمع‌بندی و سنتز و نقشه ریزی و سازماندهی در روبرو. این جمع‌بندی‌ها و سنتزها و دستاوردها به ما نشان می‌دهد که کمونیسم رویا نیست و حقیقت است و تنها حقیقتی است که نجات دهنده بشریت است. ما به عنوان نسل انقلابی پیشرو باید کمونیسم را برای مردم معنا کنیم و البته باید بدانیم که بدون مبارزه و بدون گسست از تئوریه‌ها و پراتیک های اشتباه در گذشته و بکار بست دستاوردهای درست نمی‌توان افق روشنی رو به جلو داشت و کمونیسم را معنا کرد. و حال، امروز، ۵ بهمن ۱۳۹۰، سی‌امین سالگرد قیام آمل بهانه خوبی برای رجوع به آخرین دستاوردهای علمی کمونیسم است. باشد که در مارش طولانی به سوی کمونیسم، تلاشهای همه نیروهای انقلابی و کمونیست در چهار گوشه جهان را و همچنین یاد و خاطره رفقای جانباخته سربدار را برای جامعه نوینی که توسط آنان آبیاری شد با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و سرود انترناسیونال گرامی بداریم!



گرامیداشت یاد و خاطره رفقای جان باخته

قیام قهرمانانه ۵ بهمن آمل

آنانی که در زندگی مظهر
جامعه نوین بودند و در مرگ بذر آن



حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

طرح: رفیق شهرام

شاید هیچ کس به اندازه حکومت جمهوری اسلامی اهمیت این حرکت را درک نکرده باشد. خمینی در وصیتنامه اش گفت «غائله آمل را فراموش نکنید». پس از سرکوب‌های وحشیانه و شکنجه‌ها و اعدام های سربداران، هر ساله و هنوز بعد از ۳۰ سال یکی از مهمترین افرادشان را به آمل می‌فرستند تا اهمیت این روز را برای همگان یاد آوری کنند و در اصل برای مردم و بالاخص جوانان خط و نشان بکشند. در مواقع بحران حکومت، این مسئله برایشان اهمیتی مضاعف پیدا می کند. چنانکه در سال ۸۸ که سال خیزش مردم بود خامنه ای شخصا در مقابل ۴۰۰۰ بسیجی و پاسداران آمل درباره این اتفاق سخنرانی کرد. سوال اینست که چرا؟ جدا از اینکه یک سازمان کمونیستی قصد بر اندازی حکومت اسلامی را داشت، فاکتوری که این موضوع را مهم می کند قهر انقلابی است. رژیم می که خود شدیدترین قهر را بر علیه مردم به کار گرفته به خوبی به اهمیت آن آگاه است. قهر سربداران، یک قهر انقلابی سازمان یافته و آگاهانه بر علیه قهر ارتجاع بود و رژیم جمهوری اسلامی به خوبی اهمیت آن را فهمید. اما وظیفه ما به عنوان نسل بعد از سربداران و میراث دار آنها و نسل نوین جنبش کمونیستی درباره این پراتیک مهم چیست؟ چیزی که در تاریخ همواره تکرار شده این است که نسل به نسل مبارزین و انقلابیون مختلفی پرورش پیدا می‌کنند که نمی‌توانند در مقابل ظلم و نابرابری سر خم کنند. از سویی ما در دوره ای بزرگ شدیم که اختناق، سرکوب، ارتجاع و عقب ماندگی را دیدیم و تجربه کردیم. در

اهمیت تاریخی قیام پنجم بهمن سرداران

فرح خرم - بهمن ۱۳۹۰

داد. تا پیش از قیام آمل تمام عملیاتهای مسلحانه علیه جمهوری اسلامی با اهداف و چشم اندازهایی غیر از کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی طراحی شده بود. به عنوان مثال جنگ کردستان، ترکمن صحرا، استراتژی چریک شهری مجاهدین عمدتاً به عنوان اهرم و ابزار فشاری علیه رژیم با اهدافی چون خودمختاری، رفورمهای ارضی، انتقام یا وادار کردن رژیم به مذاکره یا تن دادن به مطالباتی مشخص و عقب نشینی و غیره ترسیم شده بود و هیچکدام افق یک جنگ سراسری به قصد کسب قدرت سیاسی و براندازی مناسبات دولت کهنه را نداشت. از این زاویه قیام سرداران طرح یک درک نوین و پایه ای از اصول جنگ کمونیستی به قصد کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا بود.

چهار- طرح چنین درک و چنین استراتژی از جنگ خلق مستلزم گسست از انواع خطوط اکونومیستی، رفورمیستی و دنباله روانه ای بود که بر کلیت جنبش کمونیستی و چپ ایران در فاصله سالهای ۵۷ تا ۶۰ حاکم بود. خط و گرایش غالب بر اکثر احزاب و سازمانهای کمونیستی آن روز ایران در واقع بیانگر انواع درکهای نادرست از ضرورت ایفای نقش رهبری و پیشگامی کمونیستی در جامعه بود و همین درکها بود که مانع از جلو گذاشتن ضرورت و اولویت استراتژیک جنگ خلق و مبارزه مسلحانه قهرآمیز برای کسب قدرت سیاسی از سوی سازمانهای کمونیست میشد. یکی از اشکال رایج این درک، اکونومیسم جان سختی بود که تحت تزهایی چون «پایه گرفتن درون طبقه کارگر»، «از اعتصاب تا قیام»، «آماده نبودن طبقه کارگر برای مبارزه مسلحانه و قیام» فرموله میشد. این گرایش تا مدتها درون خود اتحادیه نیز وجود داشت و حتی در مقطع قیام آمل نیز از سوی اقلیت سازمان و بعدها تزهایی رفیق جان باخته هاشم مازندرانی نمایندگی میشد. از اواخر سال ۶۰ و با نمودار شدن چشم انداز شکست انقلاب این گرایش در میان سازمانهای کمونیست ایران بیشتر پایه گرفت و حتی بر جنگ وسیع و توده ای کردستان نیز تأثیرات منفعل کننده و غیر رزمنده ای گذاشت. حتا جریاناتی که به ضرورت مبارزه مسلحانه نیز باور داشتند (مانند خود اتحادیه) آن را به مراحل بعدی حواله میدادند و طبق این خط نادرست، مبارزه مسلحانه ادامه جنبشهای توده ای از اشکال بدوی و ساده تا اشکال پیچیده و کیفی بود و به نقش تعیین کننده عامل حزب و سازمان انقلابی در به راه انداختن جنگ خلق و مبارزه مسلحانه کم بها میداد. این درک خود بیانگر فرم دیگری از انحراف در جنبش بود که به دنباله روی از مردم و حرکات خود به خودی توده ها در جهات مختلف مبارزه طبقاتی منتهی میشد و گاهاً به تحلیلهای نادرست از ماهیت حاکمیت خمینی یا سایر نیروهای طبقاتی منجر شد. قیام سرداران در خلاف جهت این گرایشها بود و به نوعی گسست از اکونومیسم و دنباله روی بود و بازگشت به مبانی پایه ای دخالتگری انقلابی کمونیستی که بر درسهای مهم از پراتیک تاریخی مبارزه طبقاتی پرولتاریا توسط رهبران آن از مارکس تا لینن و مائو تسه دون فرموله شده بود. غرض سلاحهای سرداران درخشش راه نوینی از درک حزب پیشتاز لیننی و تصفیه حساب با دنباله روی و اکونومیسم رو به گسترش در جنبش کمونیستی ایران و تصفیه حساب با اشتباهات عمده خط خود اتحادیه در فاصله بهمن ۵۷ تا خرداد ۶۰ بود که در جزوه مهم و بی مانند با سلاح نقد از سوی خود رفقای اتحادیه جمعبندی شده است.

پنج- قیام سرداران سرآغاز راه نوینی بود که در تمام سطوح و تمام ابعاد بر آینده و حیات اتحادیه کمونیستهای ایران تأثیر گذاشت. این پراتیک خونین و قهرمانانه منبع جمعبندی ها و درسهایی شد تا ادامه بقای اتحادیه را در مسیری رو به جلو و در مدار تکامل و تحول قرار دهد. ضرورت بررسی دلایل شکست قیام به بررسی اشکالات و ایرادات پایه ای تر این سازمان در گذشته اش و همچنین کل جنبش نوین کمونیستی ایران راه میداد که به تکامل رفقای اتحادیه در عرصه های تئوریک و پراتیک، بین المللی و داخلی، تشکیلاتی و توده ای امکان داد. دست آورد این تلاشها و مبارزات خطی و تئوریک در درون خود اتحادیه به درک ضرورت تشکیل حزب کمونیست ایران (م.م.م) راه برد. حزبی که در تلاش است در پیوند با جنبش نوین بین المللی کمونیستی با درک نوینی از دانش مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم در پرتو جمعبندی انتقادی و علمی از تمام تجارب پراتیک جنبش بین المللی کمونیستی و تجارب انقلابات و دولتهای سوسیالیستی گذشته

قیام مسلحانه سرداران که به ابتکار عمل اتحادیه کمونیست های ایران در سال ۶۰ در آمل بر پا شد همچون هر پدیده تاریخی دیگری نقاط مثبت و منفی خود را در یک پروسه دیالکتیکی حمل می کرد. درباره این قیام بسیار گفته و نوشته شده است و شاید هیچکس بهتر از خود رفقای حزب کمونیست ایران (م.م.م) در کتاب پرنده نو پرواز به ارزیابی از این قیام و به ویژه تناقضات و کاستی های آن نپرداخته اند. در این نوشته قصد من بررسی اهمیت تاریخی جایگاه و بازتابهای این قیام از چشم انداز رویدادهای سال ۶۰ و مسائلی است که بر جنبش کمونیستی ایران به طور کلی و خود اتحادیه کمونیستها ا بعدها حزب کمونیست ایران م.م.م ا به طور اخص تأثیر گذاشت.

یک- قیام مسلحانه سرداران در مقطعی شکل گرفت که شاید یکی از مهمترین و تعیین کننده ترین پیچهای تاریخ معاصر ایران بود. زمانی که رژیم خمینی به دنبال دو سال و نیم مبارزه حاد سیاسی و طبقاتی با توده های مردم به دنبال سرکوب تام و تمام انقلاب و دست آوردهای آن بود. در خرداد سال ۶۰ رژیم به قصد تعیین تکلیف نهایی با مردم و اپوزیسیون انقلابی برآمد و با طراحی و اجرای یک کودتای همه جانبه سیاسی- نظامی سودای ریشه کن کردن انقلاب و انقلابی گری را در سر پروراند. موفقیت کودتای ضد انقلابی دار و دسته ارتجاع از پیش تضمین شده نبود و همه چیز بستگی به توازن قوای واقعی در سطح جامعه و میزان و چگونگی مقاومتی داشت که مردم و نیروهای کمونیست و انقلابی از خود بروز میداند. اگر چه پایداری و جسارت توده ها در ابتدا قابل توجه و تمام عیار بود اما با گذشت زمان و شدت عمل رژیم در سرکوب و کشتار و شکنجه انقلابیون و مردم و خصوصاً تثبیت رژیم در مراکز قدرت و شهرهای بزرگ به مرور نشانه های افت روحیه مبارزاتی توده ها هر چه بیشتر نمایان شد و این مساله در زمستان سال ۶۰ به اوج خود رسید و در مجموع انگیزه مقاومت و روحیه مردم به سوی نوعی از صبر و انتظار و انفعال گرایش یافت. و درست در چنین افق و چنین چشم اندازی بود که قیام سرداران از دل جنگلها و شهر آمل صلاهی رزم و مقاومت و شورش علیه مرتجعین را سر داد. قیام پنجم بهمن اگر چه در خون و جسارت زنان و مردان سردار خفت و به دست خصم شکست خورد، اما بذره های انقلاب و عمل آگاهانه کمونیستی را از خود بر جای گذاشت تا همواره به عنوان یکی از صفحات درخشان شورش و پایداری تاریخ معاصر ایران از سوی توده ها و به ویژه نسل جوان مبارزین کمونیست و انقلابی ورق بخورد و مرجع الهام بخشی از تجارب و درسهای قیام شود.

دو- شعله های قیام سرداران در دوره ای از مبارزه طبقاتی برافروخته شد که پرولتاریای ایران نمایندگان سیاسی و نظامی خود را در عرصه جامعه و مبارزه طبقاتی نداشت و معرفی نکرده بود. در سال ۶۰ و در کشاکش جدالهای حاد و خونین میان ضد انقلاب اسلامی و نمایندگان افشار بورژوازی و خرده بورژوازی ایران جای یک آلترناتیو کمونیست که با قاطعیت و وضوح انقلابی پرچم رزم پرولتاریا و دیگر افشار زحمتکش را بلند کرده و راهنمای عمل پیشگامان کمونیست شود به واقع خالی بود. اگر چه جای جای ایران نشان از مبارزه و سازماندهی کمونیستها داشت و به خصوص مناطقی چون کردستان و ترکمن صحرا حتی کفه ترازو و هژمونی به سمت نیروهای چپ و انقلابی سنگینی میکرد اما این هنوز تا نمایندگی واقعی منافع پرولتاریا و زحمتکشان در یک جنگ انقلابی سراسری فاصله زیادی داشت و به واقع پرچم جنگ مستقل پرولتاریا برای منافع و خواسته های عاجل و حیاتی اش برافراشته نشده بود و قیام سرداران بیان شور انگیز چنین اراده و چنین انگیزه ای بود. در قدر قدرتی ارتجاع و کوشش سایر خطوط و افشار طبقاتی، قیام آمل تقریباً آخرین خیز سراسری کمونیستها برای آغاز جنگ انقلابی و قیام مسلحانه بود.

سه- قیام آمل با تمام کاستی ها و محدودیتهای تئوریک و پراتیک طرح یک جنگ انقلابی سراسری به قصد کسب قدرت سیاسی بود. یعنی از ابتدا افق و چشم انداز وسیع و حداکثری جنگ را برنداختن دولت ساخته شده بر مناسبات و ساختارهای بورژوازی قرار

از کمون پاریس تا انقلاب اکتبر، انقلاب چین و انقلاب فرهنگی پرولتاریایی به درک و سنتز نوینی از این دانش و این پراتیک دست یابد و آن را همچون مشعلی فراراه گامهای بزرگ و خیزشهای انقلابی آتی چه در ایران و چه در سطح جهان قرار دهد. بدون شک قیام پر افتخار سربداران که در آمیزه ای از جسارت و آگاهی، شور و شناخت، درک ضرورت و آزادی بر بالید و شعله ور شد نقشی بس مهم در این مسیر و این روند داشته است.

سرخ سرخ

از: تینا به یاد تورج و بابک رفقای جانباخته در قیام آمل

هفده ساله بودی که گفתי

سر به دار می دهی

تن به ستم؟.....نه!!

و تنت

سرخ کرد

وطنت را

سرخ سرخ.

زمان ایستاد

و تو هفده ساله ماندی

آن زمان که من

نخستین نفسم را

به ناله ی کشداری

گریستم ×

هفده ساله بودی و سرخ

سرخ سرخ

وقتی که هفت ساله شدم

سپید

خط خطی ام می کردند به سیاه ×

زمان ایستاده بود در هفده سالگی

تو هفده ساله بودی

من هم هفده ساله شدم

تو قاطعیتت را با گلوله بر خط زمان

ترسیم کردی و من

تردیدم را با ترس

در سکوت شب

تقسیم ×

تو هفده ساله ماندی

من بیست ساله شدم

فکر می کردم

که فکر می کنم

حرف می زدم

که حرف می زدم ×

می دانم که سی ساله می شوم

وقتی که تو هفده ساله مانده ای

سرخ

سرخ سرخ

بی تردید

با گلوله

در آمل

و شاید هفتاد ساله شوم و سنگ

اگر که سی ساله نشوم و سرخ ×

پیمان سرخ

از: آزاد پاک باز

نیامده ام به آمل

برای وداع با بیکر سرختان

می جویم در این شبانگاه

سلاح بر زمین افتاده اتان را
سلاح، از جنس کینه
از جنس عشق
که برابری می جست
و به جرم همدستی، با خلق بر زمین افتاد
اما مخورید غم!

ما آمده ایم

با شما می ای گذشتگان

ای جویندگان لطافت گل سرخ

که شبانگاهان آفتاب را فریاد کشیدید

آری مخورید غم!

آمده ایم

به جنگ خفاشان غار نشین

آخر ما همان بذره های کاشته شده به دست شما در زمین خلقیم

همان نطفه های بسته شده در دریا

آری به شک ما همدست شما مییم

و کینه مان

عقل های سرخمان

برابر جویم مان

ستم های رفته بر ما

همه از جنس شماست

ما سرا یا کینه اییم آخر

در این روزگاران که می مکنند از وجودمان آزادی را

دیگر صلح با زالوها معنا ندارد

آری ما آمده ایم

تا در گستره ی این جهان

کارهای نیمه تمام را کنیم تمام

انتقام های نگرفته بگیریم

دل های غم زده دهیم جلا

سفره ی برابری گستریم همه جا

یس بسیارید به یاد!

قرارمان

روز موعود

در سرزمین بارور شده از بذر گل سرخ

یک دو سه

از: بهاره - آمل - فروردین ۱۳۸۸

یک ... دو ... سه / ...

مغزم مور مور می شد و هر قدم فریاد رهائی را

از زیر خاکی که بر آن درخت های ستر جان گرفته بودند

و در جان هر یک روحی عظیم جاری بود میشنفتم

آن ها فریاد می زدند

و به سرودی آزادی را تصویر می کردند

دوشادوش مرگ در جنگل صدایشان می پیچید

اما امروز حتا نامشان را نمی دانستیم

بانوی گمنام / ...

تنم مور مور می شد و در آن متروک خاک سبز

که کس نمی داند شمار آن هائی که زیر خروارها خاک پلک برهم

نهاده اند و رهائی را شایسته اند به چند می رسد

بغضم را قورت می دهم

پرنده نوپرواز بر آسمان بلند

سرانجام پر باز می کند!

(توضیح: فروردین ۱۳۸۸، در آمل، توانستیم مزار فرح خرم نژاد را که همراه با

هشت تن دیگر از سربداران در ۸ بهمن ۱۳۶۰ در استاد یوم شهر آمل

تیرباران شدند بیابیم و بر رویش سنگی بگذاریم. این شعر بیان احساسات

یکی از دختران جوان گروهمان در آن موقع است.)

گزیده‌هایی از میان نامه‌ها در مورد کتاب "پرنده نو پرواز"

سازد. نقد خطاها و اشتباهات خود نیازمند شجاعت خاصی است.... نکته دیگر، که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است آوردن متن اعلامیه‌ی نظامی سرداران است این کار بخوبی نشان می‌دهد که سرداران با خلق ایران در تماس بودند و از اهمیت روابط عمومی و اطلاع‌رسانی آگاه بودند....

آیا آن‌همه کمونیست و انقلابی که کشتند باعث شد که تفکر کمونیسم و مبارزه به پایان برسد؟ آنها حتی از مرده این افراد نیز وحشت داشتند و دارند. جنازه آنها را به خانواده‌هایشان ندادند و هنوز بعد از سالها مانع برگزاری مراسم در خاوران و خاوران‌ها می‌باشند. این روزها به دستگیری جوانانی که تفکر مارکسیستی دارند مشغولند و حتی به فرزندان کسانی که در دهه ۶۰ اعدام شده‌اند نیز رحم نمی‌کنند. اما نه تنها کارهایشان نتیجه نداد بلکه به ضد خود نیز بدل شد. از خاک سرداران و سردارانشان جوانه‌هایی رویش کرد که اکنون به نهالهایی پر ثمر تبدیل شده‌اند. نمونه این نهالها من و امثال من است. نمونه آن جوانانی است که در طی اینمدت جسورانه و خشمگین در خیابانها بودند و خواب از چشم دشمنان ربوده بودند و حالا جمهوری اسلامی دوباره به این نتیجه رسیده که این تفکر مارکسیسم و کمونیسم است که باعث همه این اتفاقات شده و دوباره در حال گسترش میان جوانان است. آنها باید بدانند که چیز عجیبی نیست چرا که کمونیسم علم رهایی بخش نوع بشر است و ما جوانه‌های درختان به خاک افتاده سالهای ۶۰ هستیم که تا آخر ایستاده ایم و مبارزه می‌کنیم. اگر چه سرداران را گرفتید و کشتید اما فکر و ایده‌ها و درسهایشان امروز عمیق تر و با بینشی علمی در دسترس نسل ما است. امروز، نسل ما باید تلاش کند که با مسلح شدن به آخرین دستاوردهایی که پرولتاریای جهانی کسب کرده بیش از هر زمان دیگر به میان توده‌های مردم رفته و با بردن آگاهی، نه تنها طبقه کارگر بلکه بشریت را نجات دهد....

تصور دیگری که بعدها در آمل زمانی که در محلاتی از آمل که در ۵ و ۶ بهمن آزاد شده بود از مردم شنیدم این بود؛ همه صحبت از این میکردند که چگونه توانستید در عرض این مدت کوتاه تونل بزنید و وارد شهر بشوید و ما در جواب وقتی میگفتیم که ما با راحتی وارد آمل شدیم و یک شب در یک خانه مستقر بودیم کسی باور نمیکرد. (ما تقریباً در تمام نقاط جنگلهای اطراف آمل در تردد بودیم و در یک لحظه بودیم و در لحظه بعد نبودیم، این از یک سو و از سوی دیگر ورود بدون دردسر به شهر و مستقر شدن در نقاط از قبل طراحی شده) باعث این تصور شده بود که سرداران بوسیله تونلهایی که زده بودند باهم در ارتباط بودند و از این طریق وارد شهر شدند....

نکته دیگری که باز در روحیه مزدوران رژیم تاثیر منفی داشت صحبت کردن رفقا در مکالمات بیسیمی به زبانهای مختلف بود. (کردی، ترکی، لری، مازندرانی، عربی و گاهی اوقات انگلیسی و آلمانی)....

یکی از رفقا در حین گپ زدن جمله‌ای را گفت که واقعیتش زیاد آن موقع متوجه نشدم شاید بخاطر شور و شوقی که داشتم. اما بعدها هر بار که یاد آن شب می‌افتم یاد آن جمله زیبایش می‌افتم که خطاب به ما گفت: «رفقا الان که دور هم هستیم یک لحظه تاریخی است و در تاریخ ثبت خواهد شد. بعد ها هر کدام از ما که زنده ماند بیاد این لحظه خواهد افتاد. امیدوارم که آن لحظه در دوران دولت نوین انقلابی باشد.» و از آنروز تا بحال ما دنبال آن لحظه خواهیم بود و بدستش خواهیم آورد. گو به جلاد گر رفیقی افتد رفیقی دیگر بپا خواهد خواست....

هر زمان که مسئله سرنگونی جمهوری اسلامی در ذهن و عمل مردم جا باز می‌کند، درسهای قیام سرداران جایگاه ویژه‌ای باز می‌یابد. این است منبع هراس دائمی رهبران جمهوری اسلامی از دشمنی که ۲۸ سال است از «نابودی» اش سخن می‌رانند....

کتاب "پرنده نو پرواز" شرح کاملی از جدیت در تفکر و پراتیک سیاسی، اعتقاد و باور به کمونیسم، خصوصیات اخلاقی و دیسیپلین و نظم در یک حرکت بزرگ را در باره جوانانی که باور به تغییر و دگرگونی داشتند و از دل یک انقلاب مردمی سقط شده بیرون آمده بودند را به خواننده می‌دهد. این کتاب به دلایل شکست قیام آمل و چگونگی برخورد وحشیانه و ارتجاعی رژیم با جوانان کمونیست و انقلابی که برای رهایی و آزادی توده مردم به عالی‌ترین شکل مبارزه سیاسی روی آوردند، می‌پردازد....

در صفحه آخر روزنامه جام جم ستونی به شرح و معرفی اتحادیه کمونیستهای ایران و واقعه آمل اختصاص داشت و جالب اینجا بود که در آنجا به این موضوع اشاره شده بود که این قیام در ۵ بهمن آغاز شد. تمام این مسائل حکایت از این دارد که رژیم واقعا به وحشت افتاده است. این یک رویا و توهم و خوش بینی نیست. یک واقعیت است. رژیم شبخ کمونیسم و مارکسیسم را دیده و حس کرده است.... به همین دلیل حالا دوباره بند کرده‌اند به مارکسیستها و کمونیستها و تفکرات چپ. زیرا این تفکر است که دشمن دائمی و همیشگی آنهاست. ...

سرداران نشان دادند که انسان میتواند سرنوشت خود را بدست بگیرد و با فکر همکاری و تعهد کارهای بزرگی را انجام دهد. اهمیت این کتاب برای نسلهای آینده اثبات این عقیده است که انسان باید فکر کند و چاره کند چرا که تاریخ نشان داده است که ما بیش از هر چیز به فکر و چاره نیازمندیم. در واقع بی‌اعتمادی به یک دولت یا قبول نکردن آن باید پیش درآمد عملهای آینده باشد در غیر این صورت به سرفرود آوردن میانجامد. نسلهای جوان باید بدانند که تصمیم نگرفتن در هیچ شرایطی بهتر از تصمیم گرفتن نیست. در کشوری مانند ایران در مقابل دولتهای ارتجاعی حاکم نیاز به مبارزه ی قهر آمیز همیشه بوده و خواهد بود؛ آگاه بودن به این امر و شناخت علمی داشتن از آن و چگونگی استفاده از این شیوه مبارزه برای جوانان بسیار با ارزش است. بخاطر اینکه راه سلامت آمیز همیشه چاره نیست و فقط به ظاهر آسانتر است. زیرا موجب شکست و خونریزی بیشتر از تن مردم می‌شود. تبلیغ مبارزه بدون خشونت نباید جنبه ی فریب کاری بگیرد و آشنا کردن مردم با ضرورت مبارزه قهرآمیز باید با مسولیت باشد. انتخاب به عهده ی انسانهای وظیفه شناس است....

رفقای سردار تلاش کردند تا آن بلایی که بر سر مردم ایران طی ۲۸ سال گذشته آمده صورت تحقق نگیرد. هر چند آن رفقا شکست خوردند اما مبارزه شان درسهای مهمی از خود به جای گذاشت. کتاب «پرنده نو پرواز» تاریخ را نوشت و خود زندگی جدیدی را در پیش گرفت. زنده باد رفقای که ماندند تا حقیقت را بازگو کنند....

کتاب پرنده نو پرواز به درستی اول به تحلیل اوضاع وقت می‌پردازد و بعد راجع به سازمان و اختلاف نظرهایی که همیشه هست و در مورد تصمیمی که گرفته شد یعنی قیام مسلحانه. همچنین نکات مهمی خاطر نشان میشوند مانند اهمیت مبارزه مسلحانه، انتخاب محل، ضرورت یک حرکت جدی و تبادل نظر و تحقیق که به صورت مفیدی انجام گرفته بود. همه اینها نشان می‌دهد که یک عمل کورکورانه یا ماجراجویانه نبود... جلوتر که می‌رویم می‌خوانیم که آمادگی سیاسی خلق مد نظر بوده است همچنین به کار گرفتن درست مسائل لجیستیکی و همچنین آماده ساختن بقیه‌ی رفقا به طور فشرده که نکات بسیار مهمی هستند؛ و از خصوصیت و قابلیت‌های کاری و اخلاقی رفقا نیز به نحو احسن استفاده شده... نکته‌ی بعدی اشاره‌های مختلف در باره جنگ مسلحانه و تحلیل آن و ارتباط با مبارزه آنها است به تئوریهایی ما و همچنین قیام مشروطه و فرق بین قیام و جنگ اشاره میشود.... البته به نقاط ضعف و همچنین علل شکست قیام و اشتباهات نیز به اندازه کافی در کتاب اشاره شده است. کاری که سطح بالای فکری و حرفه‌ی بودن را مشخص می‌کند نقطه نظری که ضامن پیروزیهای آینده خواهد بود و وفادار بودن به گذشته را بطور واقعی میسر می‌

به یاد رفیق منصور قماشی

نوشته: گیل آوایی

نامه‌ارسالی برای حقیقت

دوستان، بهترین دروذهای مرا بپذیرید.

انگیزه اصلی نوشتن این نامه دیدن نوشتاری در حقیقت شماره ۳۷ به یاد رفیق منصور قماشی است که خواندن این نوشتار مرا به بال خیال نشانند و به سال‌های درپردری دهه ۶۰ برد، سال‌های سیاه تعقیب و گریز و به سخره گرفتن مرگ که مرگ پرستان حاکم به سرزمین‌مان نیز از دلیری یلانی چون منصور به زانو درآمده بودند.

بنا به درخواست یکی از دوستان که در شب بزرگداشت شاملو که آن هم اتفاقی بود و با او در همان شب آشنا شده بودم فرصتی دست داده بود و خاطرات گذشته را مروری می‌کردیم و من نیز در کنار یادمان‌های دوستان دیگر از منصور گفتم و همین گپ شبانه‌مان سبب شد تا این دوست عزیز نشریه شماره ۳۷ به تاریخ خرداد ۱۳۷۹ را که نوشتار "درد بر قهرمانی و دلاوری پرولتاریا، به یاد رفیق منصور قماشی" در آن نظرش را جلب کرده بود، را به یاد همان شب برایم بیاورد و از من بخواهد که خاطرات خود با منصور را برایتان بنویسم.

منصور را از سال ۱۳۵۷ می‌شناسم، با او در اعتصابات و تظاهرات کارگری گیلان و تشکلهای کارگری آن زمان و نیز کار مشترک در صنایع چوب و کاغذ گیلان (چوکا) آشنا شدم.

چوکا یکی از پیگیرترین و فعال‌ترین شوراهای کارگری ایران را داشت که در اتحادیه‌های کارگری بویژه در اتحادیه سراسری شوراها و اتحادیه کارگری گیلان حضوری قدرتمند و فعال داشت و یکی از بزرگترین راهپیمائی ضد امپریالیستی گیلان را در آن زمان رهبری نمود، حتی سرکوب شوراهای کارگری نخست از چوکا شروع شد و وقتی سخن از حضور منصور در اتحادیه گیلان و شورای کارگری چوکا به میان می‌آید، می‌توان به اهمیت یاری‌رسانی‌های بی‌دریغش پی برد.

بزرگترین مشخصه منصور صداقت و بی‌ریایی و صمیمیت بی‌دریغ او بود. منصور با پیگیری در مبارزه و حضور در همه تجمعات و حرکت‌های اعتراضی بویژه یاری‌رسانی به گاهان دشوار و سخت یکی از چهره‌هایی بود که مرگ در مقابل او رنگ می‌بخت و در اوج یاس، امید و توان‌مان می‌بخشید.

در تظاهرات و اعتراضات کارگری گیلان بویژه چوکا همیشه حضور داشت و در اعتلای مبارزه و پیگیری از انحراف این حرکت‌ها بخصوص در برخورد با عناصر نیروهای ناپیگیر و سازشکار که بار مضاعفی را به دوش نمایندگان راستین کارگران می‌گذاشت، بسیار موثر و استوار بود.

حضور منصور در گیرودار مبارزات و مباحثات اتحادیه کارگری گیلان (که یادم است نمایندگان چوکا و کارخانه پوشش گیلان از فعالان اصلی آن بودند) و نیز دفاع از حقوق کارگران کارخانه‌های عضو اتحادیه، یاری‌رسان نمایندگان اندکی بود که با موضع‌گیری‌های انحرافی و سازشکارانه مواجهه بودند و جدلی دشوار داشتند.

پس از پاکسازی‌های آن موقع و تقریباً شکست شوراهای کارگری و از هم پاشیده شدن اتحادیه گیلان، تا مقطعی از زمان نمایندگان اخراجی (که خود من یکی از همین نمایندگان بودم) جلسات خود را در بیرون کارخانه بطور مخفی تشکیل می‌دادند و ایجاد ارتباط و حفظ آن با درون کارخانه و اعمال تصمیمات اتخاذ شده شورا در درون کارخانه از اقدامات بسیار دشوار و خطرناکی بود که منصور یکی از رفقای بود که در پیشبرد مبارزه و نیز یاری رساندن به رفقای اخراجی آمادگی همیشگی داشت و یکی از عناصر اصلی مبارزه در درون کارخانه‌ها بود.

ماه‌های نیمه و سپس مخفی بعد از دوران پاکسازی‌ها و دشواری شدن مبارزه و نیز سختی بیش از حد حفظ روابط و تماس‌های تشکیلاتی (و غیر تشکیلاتی حتی!) دورانی بود که گاه‌ها منصور را در انزلی آن هم با پوشش و محمل‌های مختلف می‌دیدم که در یکی از این دیدارها که آخرین دیدارمان در گیلان بود یادم است منصور با پیراهنی که روی شلوار انداخته بود و شلوار وارفته و پوتین سربازی به

با داشت بواقع نوعی تغییر ظاهر داده بود که جلب توجه نکند و در ساحل قاضیان همدیگر را در آغوش گرفتیم. در این دیدار منصور بسیار کوفته و خسته می‌نمود و خنده مهربانش به تعجبم واداشته بود و آخر کار هم نفهمیدم منصور برآستی در چه شرایط سختی بود! یعنی همه شرایط سخت داشتیم ولی در چنان شرایط هم بیشتر در پی مشکل دیگری بودیم و منصور یکی از شاخص‌ترین اینگونه برخورد بود. دیدار دوباره ما زمانی بود که منصور از طریق یکی از رفقای راه کارگر (دوست مشترکمان) که او را در میدان انقلاب تهران دیده بود برای من قراری گذاشت و همدیگر را در خیابان نواب دیدیم. این زمانی بود که قیام آمل سرکوب شده بود و منصور یادم است که قطعنامه کنگره چهارم اتحادیه (منظورم اتحادیه کمونیست‌های ایران است) را در دست داشت و با نام مستعار مسعود اگر درست یاد آورده باشم سر قرار آمده بود و آن روز صحبت‌های زیادی با هم داشتیم و یادم هست در مورد قیام آمل و ضرورت آن و نیز مرزبندی با قیام مسلحانه یعنی بطور کلی با مشی چریکی با هم صحبت زیادی کردیم که جزئیات آن دقیقاً یادم نیست ولی فکر می‌کنم که اقدام به قیام در آمل گریزناپذیر بود به دلیل پخش اطلاعیه‌ها در منطقه از سوی سرداران و قرار گرفتن در مقابل عمل انجام شده و نیز قطع ارتباط تشکیلات داخل کشور با خارج و مسائلی از این دست بود.

قرار من با منصور همزمان بود با دوستانی که تحت تعقیب و زیر ضرب بودند و با تمام نیرو در پی جابجایی آنها بودیم و منصور برای تهیه کارت شناسایی و هر کمکی که بخواهیم اعلام آمادگی کرد که با توجه به شرایط خود او چنین برخوردی نشان از روحیه بسیار بالای او داشت.

طی قرارهایی که با منصور داشتیم دوبار قرارمان قطع شد. قرارمان به صورتی بود که یک قرار اولیه و دو قرار رزرو داشتیم به این معنی که اگر در قرار اول هر کداممان نبودیم روز بعد همان ساعت سر قرار باشیم اگر باز هم نبودیم هفته بعد در همان روز و در همان ساعت سر قرار باشیم و هر دو نفر می‌بایست در دو سوی خیابان همدیگر را به قول معروف چک می‌کردیم و با لبخند و اشاره سر به یکدیگر وضعیت خود را خبر می‌دادیم که به هم نزدیک شویم یا نه!

اول بار که قرارم با منصور قطع شد و سر هر سه قرارمان منصور نیامد گویی که فاجعه‌ای اتفاق افتاده باشد چون منصور اطلاعات زیادی از من داشت و پاک کردن همه آن اطلاعات عملاً در شرایط آن موقع امکان نداشت. سرانجام باهم منصور از طریق یکی از دوستان مشترک قرار بعدی را به من اطلاع داد و من سر قرار رفتم. قرار ما همیشه چهارراه خیابان اسکندری-آزادی بود.

آن روز دیدن منصور چنان شکی در من ایجاد کرده بود که وحشت کردم. چون منصور با عصا و پای گچ گرفته روی سکوی پیاده‌رو نشسته بود و با آن لبخند همیشگی‌اش که گویی اصلاً اتفاقی نیفتاده است به من اشاره می‌کرد که نزدیک شوم!

ماجرای عصا و پای گچ گرفته منصور این بود که منصور با موتوری که سوار بود با ماشین سواری تصادف می‌کند و راننده ماشین سواری که بالای سر منصور می‌رود، بازجو یا دادستان گروه آمل بود که منصور او را شناخته بود. یادم هست که منصور با خنده تعریف می‌کرد که هر چه اصرار می‌کرد بابا ول کن برو چیزی نشده یا شکایتی ندارم پارو ول نمی‌کرد؛ و در یک کلام اینکه بابا گورت رو گم کن برو آن مرد که ول نمی‌کرد! خنده‌های منصور هنوز در مقابل چشمان من است که این ماجرا را تعریف می‌کرد. به هر حال اولین قرارمان به همین دلیل قطع شده بود و چقدر اصرار داشتیم که منصور هر چه سرعتر از کشور خارج شود. ولی تمام اصرار من لبخند منصور را بهمراه داشت و اینکه وضعیت‌انگونه نیست که از کشور خارج شود.

دومین بار که قرارم با منصور قطع شد زمانی بود که هیچ خبری از منصور نبود و به همه آنچه که می‌دانستم سرک کشیدم و از منصور چیزی نشنیدم و همه چیز نشان از دستگیری او می‌داد تا وقتی که یکی از دوستانم از اوین آزاد شده بود با من تماس گرفت.

این رفیق یکی از رفقای بود که روز دستگیری‌اش با او قرار

گذاشته بودم اگر تا ساعت چهار بعد از ظهر نیامد باید همه چیز را تغییر دهم و همینطور هم شد.
تا اینکه پس از چند سال فکر می‌کنم اواخر سال ۶۶ بود که از زندان آزاد شد و طی قراری که با او داشتم خبر داد که منصور را در زندان دیده است و روز اول که در بند منصور را دیده بود به لحاظ لهجه شمالی این رفیق منصور نشان من را از او می‌گیرد. همین نشانی سبب اعتماد و نزدیکی این دو می‌شود که منصور این رفیق را در چند و چون بند قرار می‌دهد. همین رفیق خبر اعدام منصور را به من می‌دهد.
پرای منصور و به یاد او ...

خروش خشم خزر
تو
شکوه جنگل سبزی
و در گناب تو
ای مهربان رفیق
همراه

همراه باور ماندن
همراه سبزی و رستن
به شوق می‌جویم

تو رفتی و به شکوهت
هزار اختر امید
سر زد از جنگل

و من
به هر قدم
از خیل گشنگان دیارم
به هر کلام و به هر نام تو
امید می‌کنم

جنگل به نام تو سبز است
آمل
هنوز
طلوع ترا
فریاد می‌کند

و مادران
بخون خواهی منصور و شان دیارم
امید می‌زایند

خروش تو
ای یار
یاور
رفیق ...
ترانه‌ایست
ترانه
که هر بامداد
می‌آراید
صلابت

جنگل را
آمل هنوز نام ترا

بشوق می‌خواند

دوستان آنچه نوشته‌ام یادمانی از منصور بود و شعورهای هم که در پایان آورده‌ام تحت تاثیر همین نوشتار و یادمان رفیق منصور قماش است که به هنگام نوشتن همین یادمان بزبان آوردم و نوشتم. در چاپ کردن این نوشتار مختارید ولی دوست‌تر دارم که تغییری در هیچ بخش از نوشتار ندهید. برای‌تان بهروزی و سرفرازی آرزو می‌کنم.

با احترام "گیل آوایی"
هلند سپتامبر ۲۰۰۰

تلاطمات اقتصادی و سیاسی در نظام امپریالیستی

و جایگاه چین در آن

ریموند لوتا

مقاله زیر گزیده‌ی دو بخش از مقاله‌ی «جابجائی‌ها و گسل‌ها در اقتصاد جهان و رقابت میان قدرت‌های بزرگ» به قلم ریموند لوتا می‌باشد. تمام این مقاله و حاشیه‌نویسی‌های آن را می‌توانید در تارنمای سرداران مطالعه کنید.

خلاصه‌ی مقاله:

امکان دست یابی برخی قدرت‌ها، یا ائتلافی از قدرت‌ها، به ظرفیت جغرافیا- سیاسی (ژئوپلیتیک) بزرگتر و به چالش گرفتن سلطه‌ی آمریکا در حال افزایش است. این چالش‌گری، در حال حاضر، لزوماً از طریق رویارویی مستقیم نیست اما به طور فزاینده‌ای به طرق استراتژیک می‌باشد. این روندها در کنش متقابل با تضادها، برخوردها و مبارزات دیگر در جهان قرار دارند. آمریکا هنوز بزرگترین اقتصاد جهان و چسب مالی تمام نظام جهانی بوده و «ضامن» نظام جهانی سیاسی- نظامی کنونی می‌باشد -- نظامی که فعلاً به نفع همه قدرت‌های بزرگ است. مقام اقتصادی آمریکا در جهان در حال نزول است. اما امپریالیسم آمریکا نسبت به رفا و رقبای در حال ظهور دارای توان نظامی بی‌همتاست. آمریکا از سال ۲۰۰۱ با هدف تضمین سلطه‌ی بلامنزاع جهانی خود برای دهه‌های آینده، این امتیاز را به کار گرفته و دست به یک تهاجم نظامی جهانی زده که امروز مرکز آن افغانستان و عراق است. اما در زمینه پی‌گیری دستور کار جهانی‌اش با مشکلات روبرو شده است. نظام مالی آمریکا در گردابی افتاده است که هر روز تندتر می‌شود. و جابجائی و تغییرات در اقتصاد جهان آزادی عمل و مانور آن را محدودتر کرده است. سیالیت نظام امپریالیستی موضوع بخش اول این مقاله است. موضوع بخش دوم خصلت توسعه‌ی چین و مفاهیم عروج آن در نظام جهانی امپریالیستی است.

بخش اول : نظام جهانی ساکن نیست

در به چالش کشیدن سلطه‌ی جهانی آمریکا دارند. در این معادله، چین یک عنصر به شدت دینامیک است.

این پدیده در کنش متقابل با سایر تضادها و درگیری‌های دنیا قرار دارد، به ویژه با تهاجم نظامی امپریالیسم آمریکا در پی واقعه‌ی یازده سپتامبر، جنگ‌های آمریکا در عراق و افغانستان، مشکلاتی که تجربه کرده است و تهدیدهای نظامی علیه ایران.

چالش‌های رقابت جویانه‌ی جدید در مقابل امپریالیسم آمریکا، در حال حاضر، نعل به نعل به شکل چالش‌های نظامی، اقتصادی و نهادی در «نقطه مقابل هژمونی» امپریالیسم آمریکا ظاهر نمی‌شوند. گرچه عناصری از چالش‌گری مستقیم در حال ظهورند اما در حال حاضر در

۱- مقدمه: ایالات متحده‌ی آمریکا هنوز نیروی مسلط و برتر دنیاست اما با فشارهای اوج یافته‌ی اقتصادی و ضروریات فزاینده‌ی استراتژیک مواجه است. تغییر و تحولات عمده‌ای در نظام جهانی امپریالیستی در حال وقوع است. در مرکز این تحولات چرخش‌هایی است که در توزیع قدرت اقتصادی جهانی صورت گرفته و گروه‌بندی‌های جدید قدرت جغرافیا- اقتصادی (ژئو- اکونومیک) و جغرافیا- سیاسی (ژئو- پلیتیک) در حال شکل گرفتن هستند. منظور از این گروه‌بندی‌ها اتحاد بالقوه‌ی چند کشور است که قابلیت فزاینده‌ای

جغرافیایی و شکل های مختلف مقاطعه کاری است. یک نتیجه مهم این بوده که برخی رژیم های وابسته و تابع و کمپرادور اینک میدان مانور بیشتری در اختیار دارند. این به ویژه در ارتباط است با افزایش قیمت های انرژی و کالا و گروه بندی های جدید قدرت جغرافیایی - اقتصادی (نظیر روسیه - چین).

• هدف دائمی امپریالیسم آمریکا یعنی تضمین سلطه ی بلامنازع جهانی برای دهه های آینده بر شالوده ی نظامی گری و گسترش فزاینده ی شبکه ی مالی در خود آمریکا. این امر دربرگیرنده رشد انفجاری بخش مالی نسبت به بخش صنایع و کل اقتصاد و بسط ابزار مالی قمارگونه و بی ثبات کننده برای انباشت ثروت است.

این پدیده ها با دو تحول کاملاً مرتبط به هم در کنش متقابل قرار دارند و از آن ها تاثیر می گیرند. یکم، ما با رقابت شدت یابنده جهانی بر سر منابع روبرویم. نیاز فزاینده قدرت های صنعتی عمده به انرژی و رقابت برای کسب کنترل این منابع، به آتش دامن می زند. عرضه انرژی در حال محدود شدن است.

دوم، نگرانی های مربوط به محیط زیست جهانی در حال نزدیک شدن به یک نقطه اوج است.

تغییرات جغرافیا - اقتصادی و جغرافیا - سیاسی در سطوح بسیار متفاوتی در حال وقوع است. و عوامل تاریخی خاصی در کارند. اما اینها گرایش ها و وقایعی اتفاقی نیستند. در عمیقترین رده، آنچه شالوده تغییرات را تشکیل می دهد خصلت و منطق نظام سرمایه داری است: اجبار به گسترش و به حداکثر رساندن سود برای به دست آوردن موقعیت برتر در رقابت، رشد کور و پر هرج و مرج، و افق های کوتاه مدت سرمایه داری. اینها تنش های ذاتی نظامی است که در آن، تولید به شدت اجتماعی شده و به شکل جهانی به هم پیوند خورده و در برگزیده ی تلاش های متصل و دستجمعی هزاران و میلیون ها کارگر مزدی است ولی ابزار تولید ثروت (همان ثروتی که به شکل جمعی تولید شده است) و حتی دانش به شکل خصوصی کنترل می شود و توسط یک طبقه ی قلیل العده سرمایه دار به کار گرفته می شود.

۲- برخی نکات بسیار مهم درباره جغرافیای اقتصادی جهانی

در خاتمه جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا به طور تخمینی ۵۰ درصد تولید ناخالص ملی دنیا، و حتی درصد بزرگتری از توانایی صنعتی دنیا را در اختیار داشت. این امر بازتاب نتیجه تاریخی مشخص آن جنگ بود: ظهور برتری امپریالیسم آمریکا و نابودی بخش اعظم توانایی تولیدی در مراکز امپراتوری - صنعتی اروپای غربی و ژاپن. از سال ۱۹۶۰، سهم آمریکا از تولید ناخالص ملی در دنیا به ۳۰ درصد کاهش یافت و امروز به حدود ۲۱ درصد رسیده است. سقوط نسبی اقتصادی امپریالیسم آمریکا به چند دهه قبل برمی گردد. مقطع ۷۱ - ۱۹۶۸ به نوعی یک نقطه عطف محسوب می شود. آن دوره تاریخی با چالش گری اروپا و کنار گذاردن معیار طلا - دلار در نظام مالی جهان رقم خورد. ظهور ژاپن به مثابه یک رقیب صنعتی - مالی و قدرت مهمی در **صدر سرمایه** * در دهه ۱۹۸۰ نقطه عطف دیگری است.

اما امروز شاهد زمین لرزه ای هستیم که از نظر قدرت و ناگهانی بودن، متفاوت از تکان های قبلی است: سر بلند کردن چین در اقتصاد جهانی امپریالیستی. در سال ۱۹۷۶ (متعاقب مرگ مائوتسه دون و دستگیری به اصطلاح «گروه چهار نفر») سوسیالیسم در چین سرنگون و سرمایه داری در آن کشور احیاء شد.

عبارت «سر بلند کردن چین» در عین حال که یک توصیف است، تجزیه و تحلیلی را نیز در بر دارد. چین قدرت امپریالیستی نیست اما قدرت جهانی در حال رشد و رقابت جو در عرصه ی اقتصادی و جغرافیای سیاسی در نظام جهانی امپریالیستی است.

حجم مطلق اقتصاد چین که سرعت در حال رشد است جایگاه مرکزی این کشور را در فرایند انباشت جهانی نشان می دهد. چین هم مقصد سرمایه ی امپریالیستی است و هم محور تولیدات صنعتی جهان. درآمدهای صادراتی عظیم چین بانک مرکزی چین را به بزرگترین دارنده ی خارجی ذخایر دلار دنیا تبدیل کرده است. تاثیرات منطقه ای

یک قدرت واحد متمرکز نیستند. ... در گره گاه کنونی، هیچ یک از حریفان بالقوه ی امپریالیسم آمریکا در پی رویارویی مستقیم نظامی با آمریکا یا مقابله بسیار جدی با آن نیستند. اما وجود این چالش ها (و این حریفان) به معنای اینست که امپریالیسم آمریکا مجبور است بیش از پیش مواظب پشت سرش باشد. امپریالیسم آمریکا به دنبال آن است که هژمونی خود را در محیط و بستری حفظ کند که توان اقتصادی اش در حال تحلیل رفتن و فرسایش است و نظام مالی بین المللی که بر مبنای نقش ممتاز دلار بر پا شده بود گرفتار شکنندگی و بی ثباتی فزاینده است. مهم اینست که همه ی این وقایع در دوره ای جریان دارد که با بی ثباتی فزاینده در نظام جهانی رقم خورده است. در این دوره با بازتر شدن شکاف ها در سرکردگی جهانی ایالات متحده، قطب های جدید قدرت در حال ظهورند.

فروپاشی بلوک سوسیال امپریالیستی شوروی در فاصله ی سال های ۱۹۸۹-۱۹۹۱ معرف مهم ترین تغییر در مناسبات میان امپریالیست ها از زمان خاتمه جنگ جهانی دوم بود. به وجود آمدن یک چارچوب ادغام شده تر جغرافیا - سیاسی (ژئو-پلتیک) برای **انباشت سرمایه** * کمک کرد تا موج عظیم «جهانی سازی» شتاب یابد. این امر توسط فن آوری های نوین تسهیل شد و تحت پروژه نئولیبرالیسمی که آمریکا رهبریش را بر عهده داشت قوام پیدا کرد. منظور از نئولیبرالیسم، خصوصی کردن دارایی های حکومتی، گشایش بازارها به روی سرمایه خارجی، شل کردن مقررات حاکم بر کسب و کار، کاهش هزینه های اجتماعی و محدود کردن سیاست های حمایت از کارگران است.

جهش هایی که در زمینه صنعتی کردن کشاورزی جهانی و ادغام تولید و حمل و نقل مواد خوراکی میان ملل گوناگون صورت گرفته، فرایند نابودی نظام های سنتی کشاورزی در مناطق روستایی جهان سوم را سرعت بخشیده است. این امر، فرایندی از رشد بیسابقه جمعیت شهری در طول تاریخ را به دنبال داشته که مرکزش جهان سوم است: منظور حرکت اهالی از مناطق کشاورزی به شهرها و رشد سریع شهرهای قدیم و جدید است. برای نخستین بار در تاریخ بشر بیش از نیمی از جمعیت دنیا در شهرها زندگی می کنند. در این میان، یک میلیارد نفر ساکن زاغه های موقتی هستند که در درون و گرداگرد شهرهای جهان سوم قرار دارند

به علاوه، تضادهای نظام جهانی سرمایه داری به نحو خاصی که در فروپاشی اتحاد شوروی فشرده شد حل شدند. این امر (و البته وجود عواملی دیگر) موجب سر بلند کردن یک بنیادگرایی ارتجاعی و فراملیتی اسلامی بود که کسی انتظارش را نداشت. این جریان کماکان یک نیروی واقعی مادی و ایدئولوژیک در دنیا است. ... اینک همین تحولات در کنش متقابل با عوامل زیر قرار دارند و از آن ها تاثیر می گیرند:

- سر بلند کردن سریع چین به مثابه قدرتی اقتصادی و نمایش قدرت آن در شرق آسیا، آسیای مرکزی و سایر مناطق استراتژیک جهان سوم.

- تحکیم اتحادیه اروپا بر اثر گسترده شدن مرزهایش در اروپای مرکزی و شرقی و ایجاد یک منطقه ی منسجم پولی حول «یورو». هر دوی این ها، برای برتری «آمریکا - دلار» یک چالش محسوب می شود و معرف یک چارچوب اولیه ی شکل گیری یک قدرت آلترناتیو در مقابل نظم امپراتوری تحت هدایت امریکاست.

- امپریالیسم روس که به مواد خام متکی است و با گذشت زمان اعتماد به نفس بیشتری یافته است. این قدرت امپریالیستی رشته های ارتباطی خود را با اروپای غربی بیشتر می کند و بر آن فشار می گذارد؛ با حرکت های آمریکا مقابله می کند؛ و با وارد شدن در همکاری های استراتژیک گوناگون با چین در پهنه ی پر ثمر «اور-آسیا» و همکاری با کشورهای نظیر ایران، ونزوئلا و غیره در زمینه ی ارائه ی فن آوری بالا و تسلیحات پیشرفته به آنان منافع امپراتوری خود را پیش می برد.

- ظهور مراکز انباشت منطقه ای جدید در جهان سوم. این امر عمدتاً برخاسته و مبتنی بر گسترش و تعمیق مناسبات تولید سرمایه داری است که تحت هدایت امپریالیست ها انجام می گیرد؛ و تقسیم کارهای جدیدی که از یک «سرمایه داری شبکه ای» ادغام شده تر نشئت گرفته و شامل تمرکز زدایی تجهیزات تولیدی به لحاظ

وابسته به صادرات است

الف. چین در اقتصاد جهانی

چین در حال تبدیل شدن به مرکز ثقل تولید صنعتی دنیاست. در سال‌های اخیر، در شمار پنج کشور عمده‌ای بود که مقصد سرمایه‌گذاری‌های خارجی هستند. چین، مقصد عمده‌ی سرمایه‌گذاری صنعتی دنیاست و برای اقتصاد جهانی امپریالیستی، موتور رشد بوده است. چین مصرف‌کننده حدود ۲۰ تا ۲۵ درصد محصول جهانی آهن، آلومینیوم و مس است و افزایش یک سوم تقاضای نفتی جهان را باعث شده است. (۱)

چین عمیقاً در اقتصاد جهانی بافته شده است و بعد از آمریکا بزرگترین دارنده‌ی ذخایر دلار در دنیاست. چین در آفریقا و سایر مناطق با ایالات متحده (و سایر قدرت‌های امپریالیستی) درگیر رقابت بر سر مواد خام و ذخایر انرژی است و در حال عروج به‌مثابه یک نیروی جغرافیای-اقتصادی در حال رشد است که بیش از پیش ژست تهاجمی به خود می‌گیرد. امپریالیسم آمریکا نیز به نوبه خود، به طور فزاینده‌ای، چین را به‌مثابه رقیب و حریفی دراز مدت مورد هدف قرار می‌دهد.

رشد سریع چین، به طور لاینفک، وابسته به جریان‌های عظیم سرمایه‌گذاری برای سرمایه‌گذاری است:

- سرمایه‌گذاری‌های اکثر دارایی‌های ۲۱ بخش از ۲۸ بخش اصلی صنعتی چین را کنترل می‌کند. (۲)

- از اوایل سال‌های ۲۰۰۰، شرکت‌های بزرگ فراملیتی نظیر «جنرال الکتریک» بیش از یک سوم تولید صنعتی چین را در اختیار داشته‌اند. (۳)

- بنگاه‌هایی که سرمایه‌گذاری در آنجا سرمایه‌گذاری شده حدوداً ۶۰ درصد واردات و صادرات چین را در اختیار دارند. (۴)

سرمایه‌گذاری توسط سرمایه‌گذاری خارجی باعث بوجود آمدن مجتمع‌های تولیدی جدید و بسیار وسیع در مناطق ساحلی چین شده است. ۸۰ درصد کل سرمایه‌گذاری‌های خارجی راهی این مناطق می‌شود. طی ۲۰ سال اخیر، حدود ۲۰۰ میلیون کارگر روستایی برای یافتن کار به مناطق شهری نقل مکان کرده‌اند. (۵) این ارتش کار مهاجر که می‌تواند مورد فوق‌استثمار قرار بگیرد، در محیط کار با دستمزد اندک و در زمینه مسکن و خدمات با تبعیض روبروست. همین ارتش مهاجر کار است که نیازهای کاری مجتمع‌های تولیدی را تامین می‌کند.....

چین بزرگترین دریافت‌کننده سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهان سوم محسوب می‌شود. شرکت‌های ماوراء بحار از طریق عملیات خود در چین سودهای کلان و استثنایی استخراج می‌کنند.

نرخ‌های برگشتی سرمایه‌گذاری‌های صنعتی ایالات متحده در چین، ۲ برابر نرخ سودهای برگشتی از سرمایه‌گذاری‌های قابل قیاس در کشورهای اتحادیه اروپا، و بالاتر از نرخ سودهای برگشتی از آمریکای لاتین است.

برای مثال، یک «آی پود» در ایالات متحده ۲۹۹ دلار فروخته می‌شود. بنگاه‌هایی که در چین قطعات آن را سرهم می‌کنند فقط ۴ دلار دریافت می‌کنند. این در حالی است که ۱۶۰ دلار بابت طراحی، حمل و نقل و کارهای مربوط به فروش «آی پود»ها به جیب شرکت‌های آمریکایی می‌رود. (۷)

ب: زمینه‌های تاریخی و جنایت‌های حاکمان سرمایه‌دار نواخته‌ی چین

در قرن نوزدهم میلادی، سرمایه‌داری غرب از طریق جنگ‌ها، تحمیل قراردادهای نابرابر، و تقسیم چین به مناطق نفوذ خارجی، قصد تسلط بر این کشور را داشت. نفوذ اقتصادی و نظامی قدرت‌های خارجی به شکل وحشیانه ادامه یافت: از فشار اقتصادی ایالات متحده برای گشودن دروازه‌های بازار چین گرفته تا تجاوز ژاپن و اشغال چین توسط آن کشور در دهه ۱۹۳۰ میلادی، تا حمایت ایالات متحده از نیروهای فاسد و ارتجاعی چانکایشک در جریان جنگ داخلی به سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۹. چین تحت سلطه‌ی امپریالیسم حاکمیت ملی خود را از دست داد و توسعه‌ی اقتصادی کشور معوج شده و از رشد بازماند.

این کشور بر شرق آسیا و دامنه‌ی حضور جهانی‌اش (مثلاً در آفریقا و آمریکای جنوبی) و بالاخره توانایی‌های نظامی آن که سرعت در حال گسترش است، همه و همه، تأثیرات عمیقی بر مناسبات اقتصادی و بر جغرافیای سیاسی جهان می‌گذارد. و به دلایلی که نیازمند بررسی بیشتر است به نظر می‌آید مقام مخصوص رهبری چالش شرق آسیا در برابر سلطه‌ی آمریکا بر آن منطقه از دست ژاپن خارج شده و به چین رسیده است.

....

بخش دوم: توسعه سرمایه‌داری در چین و سربلند کردن این کشور در نظام جهانی امپریالیستی

مقدمه: چین یک جامعه سوسیالیستی نیست. در این‌جا ما شاهد پویای پیچیده‌ای از توسعه هستیم.

خیلی‌ها گمان می‌کنند چین یک جامعه‌ی سوسیالیستی است. بیش از همه، رهبران چین نظام خود را سوسیالیستی می‌خوانند و حزب حاکم بر آن کشور به ظاهر حزبی کمونیستی است. اما سوسیالیسم در چین در اکتبر ۱۹۷۶ سرنگون شد و دیگر وجود خارجی ندارد. دن سیائوپین و سایر نیروهای درون حزب کمونیست چین که رهبران سرمایه‌داری نواخته بودند، کمی بعد از مرگ مائوتسه دون دست به کودتای نظامی زده و سرعت اقدام به دستگیری هسته‌ی رهبری مائوئیستی در حزب کمونیست چین و سرکوب مخالفان انقلابی خود کردند.

اینک یک طبقه‌ی سرمایه‌دار جدید در چین حاکم است. این طبقه تابع و تحت سلطه‌ی امپریالیسم است. امپریالیسم عمیقاً در جامعه و اقتصاد چین ریشه دوانده است. این کار از طریق سرمایه‌گذاری‌های شرکت‌های فراملیتی، فعالیت‌های مالی جهانی که تحت نفوذ موسسات تحت کنترل امپریالیسم نظیر بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی است انجام می‌گیرد و از مجاری فرهنگ و ایدئولوژی نیز پیش می‌رود.

چین وابسته به امپریالیسم است. این به معنی وابستگی به جریان عظیم سرمایه جهت سرمایه‌گذاری در اقتصاد چین و وابستگی به ورود به بازارهای صادراتی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته نظیر ایالات متحده و ژاپن و آلمان است. این عامل تعیین‌کننده‌ترین وجهه در توسعه سرمایه‌داری چین بوده و هست.

چین ذخیره گسترده‌ای از کار را در اختیار دارد که می‌تواند آن را فوق‌استثمار کند. برای چین این عامل «امتیاز در صحنه رقابت» محسوب می‌شود. دقیقاً بر همین مبنای، چین عرصه‌ی بسیار سودآوری برای سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی در نظام جهانی بوده است. رشد سریع اقتصاد چین به این دلیل است. تداوم این امر و حرکت حاکمان چین برای تحکیم پایه‌ی قدرت و ابتکار عمل خود باعث شده که چین **نفوذ و توان فزاینده‌ای کسب کند.** این فرایند در چارچوبی جریان دارد که امپریالیسم، به ویژه امپریالیسم آمریکا، بر چین سلطه دارد.

حاکمان چین در چارچوب و بستر استثمار وحشیانه‌ی کار مزدی در پی ایجاد فضا و تامین منافع جغرافیا - استراتژیک جهانی برای خود هستند و در جریان این کار در برابر چارچوبی که عمدتاً امپریالیسم آمریکا از آن سود می‌برد چالش‌هایی را مطرح می‌کنند.

در واقع چین می‌تواند در حال گذار و تبدیل به یک قدرت امپریالیستی باشد. اما اینکه بالاخره تبدیل به آن بشود یا خیر فقط نتیجه‌ی عملکرد عوامل اقتصادی نخواهد بود. و صرفاً در گرو عوامل درونی جامعه چین هم نخواهد بود. بلکه در گرو تحولات مختلف و در هم تنیده‌ی اقتصادی، سیاسی و نظامی در نظام جهانی است - منجمله تحولات غیر منتظره‌ای نظیر بحران‌ها، جنگ‌ها، مبارزات طبقاتی در چین و دنیا و انقلابات.

به طور کلی، توسعه‌ی چین و سربلند کردن آن در نظام جهانی امپریالیستی را پویای پیچیده‌ای که مرکب از **وابستگی و توان فزاینده** است شکل می‌دهد و به نوبه خود بر نظام جهانی امپریالیستی تأثیر می‌گذارد. فرجام این روند، از پیش تعیین شده نیست. اما پیشاپیش، گسل عمده و تعیین‌کننده‌ی در نظام بین‌المللی محسوب می‌شود.

(۱) **رشد سریع چین تحت هدایت سرمایه‌داری قرار دارد و**

طبقه‌ی حاکم چین تلاش می‌کند زیربنای صنعتی - فن‌آوری کشور را بسط داده و بر الگوهای توسعه تأثیر بگذارد.

در حال حاضر صنعت خودرو سازی، تحت هدایت سرمایه خارجی (شرکت‌هایی مانند فولکس واگن و جنرال موتورز)، سریعاً در چین توسعه می‌یابد. اما حکومت چین شرط ورود به بازار چین را انتقال فن‌آوری از شرکت‌های بزرگ فراملیتی قرار داده که امری بیسابقه است. رژیم، بر روی این که خودروسازان داخلی پروژه‌های مشترک با شرکای خارجی رقیب را حفظ کنند پافشاری می‌کند.

مساله بسیار مهم دیگر اینست که چین در زمینه‌ی پژوهش‌های مقیاس بزرگ و درازمدت سرمایه‌گذاری کرده است. حکومت، شرکت‌های خصوصی و دولتی چینی را تشویق می‌کند که در صنایعی نظیر کامپیوتر و ارتباطات تلفنی در صف اول قرار بگیرند.

طبقه‌ی حاکمه چین می‌خواهد از این رشد اقتصادی که تحت سلطه‌ی امپریالیست‌ها و خارجیان است به‌منابه پایگاهی برای تقویت قدرت اقتصادی جهانی چین استفاده کند؛ و از این جایگاه تقویت شده برای گسترش نفوذ اقتصادی‌اش در جهان بهره جوید.

توسعه اقتصادی سریع چین به گونه‌ای انجام شده که کماکان تحت سلطه‌ی سرمایه خارجی و متکی به بازارهای بین‌المللی است. این توسعه در مقابل نوسانات شدید تقاضا در بازار جهانی آسیب پذیر است. این توسعه می‌باید سرمایه خارجی را به خود جلب کند؛ سرمایه‌ای که برای تولید دائماً از مکزیک گرفته تا چین، و از چین گرفته تا ویتنام به دنبال مناطق کم‌هزینه‌تر می‌گردد. این پروژه مستلزم ثبات اجتماعی و سیاسی در جامعه و اقتصاد است؛ اما در عین حال، اعوجاج‌های فوق‌العاده و حادی را در زمینه کشاورزی - صنعت ایجاد کرده و نابرابری‌های گسترده منطقه‌ای و اجتماعی را دامن زده است. بر اساس برخی ارزیابی‌های آماری، شکاف میان درآمدها در نواحی شهری و روستایی چین، بیشتر از هر کشور دیگر دنیاست و این عامل عمیقاً بی‌ثبات کننده‌ای است. (۹)

د. واقعیت‌ها را یک به یک بررسی کنیم

دست یافتن به توسعه‌ای سریع با حداقل هزینه و سود بالا، از اهداف کلیدی طبقه‌ی حاکمه چین است. این توسعه بر استثمار کار مزدی و کار دهقانی، بر خون و استخوان مردم چین، بنا شده است. این توسعه اقتصادی، پر هرج و مرج، فلاکت بار و از نظر زیست محیطی نابود کننده است.

پنج شهر از ده شهر دنیا که آلوده‌ترین هوا را دارند در چین هستند. پروژه سد «سه ابراه» که بزرگی آن در تاریخ بشر بیسابقه است، اکوسیستم‌ها را به شکلی عظیم نابود کرده؛ باعث جابجایی جمعیت‌های بزرگی شده است. توسعه‌ی تجاری آزمندانه باعث نابودی سریع مزارع شده است. (کشاورزان توسط مقامات حکومتی محلی تحت فشار قرار دارند تا حق نسق خود را در مقابل مبلغی اندک بفروشند.) در حال حاضر، چین نیمی از تالاب‌هایش را از دست داده است. توسعه سرمایه‌داری یک بلای زیست‌محیطی است. بر مبنای تخمین‌ها، سالانه نزدیک به ۴۰۰۰۰۰ (چهار صد هزار) نفر از اهالی چین بر اثر آلودگی هوا، آلودگی آب و سایر تخریب‌های زیست‌محیطی دچار بیماری و مرگ زودرس می‌شوند. (۱۰)

توسعه اقتصادی چین یک بلای انسانی است

در شهرهای چین، غیر معمول نیست که کارگران بخش صادرات ۸۰ ساعت در هفته تحت شرایط وحشتناک بهداشتی و ایمنی و با دستمزد پایین کار کنند. در غرب، ما در مورد رنگ‌های آغشته به سرب در اسباب بازی‌های تولید شده در چین چیزهایی می‌شنویم. اما در مورد استنشاق دودهای سمی، جراحات، و قطع دست و پای کارگران در همان کارخانه‌های تولید اسباب بازی چیزی به گوشمان نمی‌رسد. بر مبنای یک بررسی که توسط حکومت چین انجام گرفته، ۷۲ درصد از حدود ۱۰۰ میلیون کارگر مهاجر کشور با معضل دست‌مزدهای معوقه دست به گریبانند و این یک منبع مهم سرمایه است که توسط بنگاه‌های خصوصی و خارجی انباشت شده است. (۱۲)

نکته مهم اینست که رونق اقتصادی چین در فاصله ۲۰۰۲ - ۱۹۹۰ به کاهش اشتغال مزدبگیران رسمی در بخش شهری انجامید

انقلاب چین در فاصله ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ وضعیت را کاملاً دگرگون کرد. سلطه‌ی اسارت‌بار خارجی را در هم شکست. پایه‌های حاکمیت استثماری و فاسد فئودالی و سرمایه‌داری بوروکرات را نابود کرد. از آن پس ذخائر چین به خدمت رفع نیازهای توسعه‌ی همه جانبه‌اش درآمد. چین سوسیالیستی تحت رهبری مائو، اقتصادی متکی به خود و موزون ایجاد کرد. زیربنای صنعتی مدرنی ساخته شد. حمل و نقل و پایگاه‌های تولید برق به‌منابه بخشی از زیرساخت نوین با تلاش‌های جمعی جامعه ایجاد شد و به این توسعه موزون خدمت کرد. صنعت در شهرهای کوچک و روستاها گسترش یافت. در مناطق روستایی، کمون‌ها برقرار شدند؛ کشت و زرع به شکل تعاونی در سطوح مختلف انجام می‌شد؛ دهقانان برای ساختن سیستم‌های آبیاری گسترده و مهار سیل همراه شدند؛ سیستم‌های بهداشتی و آموزشی کم‌هزینه فراهم شد. یک نیروی کار ماهر و سالم بوجود آمد.

حکام سرمایه‌دار نوحاسته چین بعد از سرنگونی سوسیالیسم در سال ۱۹۷۶، دروازه‌های چین را به طور اساسی به روی سرمایه خارجی گشودند و کشور را در اختیار آن‌ها قرار دادند. امپریالیسم به همراه حکام سرمایه‌دار نوحاسته در چین، به توسعه‌ی سابقاً سوسیالیستی کشور چنگ انداختند و آن را در خدمت انباشت سرمایه تغییر دادند. رژیم جدید، کارگران را از حقوقشان محروم و برای سرمایه خارجی و سرمایه نوحاسته بومی، به بردگان مزدی تبدیل کرد. آن‌ها کمون‌ها را تعطیل کردند؛ دهقانانی که خلع مالکیت شده یا توانایی تامین معاش از راه کشاورزی را نداشتند از سر درماندگی (و به خیال کسب درآمدهای بیشتر) به شهرهای مناطق پر رونق ساحلی مهاجرت کردند تا تبدیل به قشر کارگری انعطاف پذیر، در دسترس، با قابلیت فوق‌استثمار، شوند. زیرساختی که طی دوران سوسیالیسم ایجاد شده بود در واقع یارانه‌ی توسعه‌ای شد که تحت هدایت امپریالیست‌ها به پیش رفت.

ج: بورژوازی و بخش دولتی چین

پایگاه یک بخش از طبقه‌ی حاکمه‌ی چین در دولت است. این بخش از طبقه‌ی حاکمه، هسته مرکزی قدرت در آن کشور را تشکیل می‌دهد و از طریق نهاد سیاسی آن، یعنی «حزب کمونیست چین» که هیچ ربطی به سوسیالیسم یا کمونیسم ندارد، حکم می‌راند. این بخش مرکزی بورژوازی چین اهرم‌های کلیدی اقتصاد چین را تحت کنترل خود دارد. همین بخش است که سیاست‌های پولی و مالیاتی را تنظیم می‌کند. این بخش از نزدیک به سرمایه خارجی متصل و وابسته است. این بخش با سرمایه بزرگ خصوصی بومی ادغام شده است. این بخش فرماندهی ارتش و قوای سرکوبگر دولتی را در دست دارد و وحشیانه از این نیرو علیه توده‌ها استفاده می‌کند. یعنی همانطور که در جریان سرکوب دانشجویان و کارگران طی خیزش میدان «صلح آسمانی» به سال ۱۹۸۹ دیدیم.

بخش دولتی اقتصاد شامل بنگاه‌های صنعتی و بانک‌های متعلق به دولت است که حدود ۳۵ درصد اقتصاد چین را در بر می‌گیرد. بخش سرمایه‌داری خصوصی در اقتصاد به سرعت در حال رشد است و اکثر بخش دولتی، خصوصی شده است. از سال ۱۹۹۵، بخش دولتی چین به شکل قابل ملاحظه‌ای دستخوش بازسازی شده است. شمار گسترده‌ای از بنگاه‌ها و ده‌ها میلیون حقوق‌بگیر شامل این حرکت شده‌اند. اما یک هسته مرکزی از بنگاه‌های دولتی بر اکثر صنایع سنگین و بخش‌های کلیدی خدمات مسلط است. (۸) و بخش دولتی کماکان یک پایگاه اقتصادی قدرت برای این بخش رهبری کننده‌ی بورژوازی چین محسوب می‌شود.

کنترل دولتی کماکان پر قدرتی بر بخش‌های بانکی و بیمه اعمال می‌شود؛ اگر چه آن‌ها سهامی را به سرمایه‌گذاران خصوصی بین‌المللی فروخته‌اند.

دولت چین در چارچوب سلطه‌ی امپریالیستی و وابستگی به فن‌آوری وارداتی، به درجاتی توسعه‌ی چین را به لحاظ استراتژیک هدایت می‌کند. یکی از اهداف دولت چین برای این کشور، «بالارفتن» از نردبان تولیدات صنعتی و رسیدن به مرحله‌ی تولیدات پیچیده‌تر است. چین، اینک، محصولات سرمایه بر بیشتری تولید می‌کند و درگیر تولید مدولار modular (فن‌آوری پیشرفته و استاندارد) و غیره است.

آمریکای لاتین و آفریقا سرمایه‌گذاری می‌کند و بنگاه‌هایی را می‌خرد. سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم چین از ۱.۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۳ به ۱۶.۱ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ افزایش یافت. حدود نیمی از این سرمایه‌گذاری در بخش صنایع مربوط به ذخایر طبیعی است. (۱۷)

هجوم رقابت‌جویانه‌ی شتابانی برای کنترل محصولات نفتی و معدنی آفریقا آغاز شده است. شرکت‌های نفتی ایالات متحده سرمایه‌گذاری‌های خود در کشورهایمانند آنگولا، نیجریه و گینه استوایی را شتاب بخشیده‌اند.

از میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۹۰، چین فعالیت‌هایش را در آفریقا شتاب بخشیده است. در حال حاضر، سومین شریک بزرگ تجاری آفریقا است. شرکت نفت چین که تحت مالکیت دولت قرار دارد، سهم کنترل کننده از شرکت نفت اصلی سودان را در اختیار دارد. همین شرکت نفت چین در صنعت نفت الجزایر سرمایه‌گذاری کرده است؛ و هجوم سرمایه‌گذاری‌هایش در بخش‌های نفتی آنگولا و نیجریه آغاز شده است. آفریقا در حال حاضر، حدود ۳۰ درصد از نیازهای وارداتی چین در زمینه نفت را تامین می‌کند. بنگاه‌های معدن‌کوی چین که تحت‌الحمایه دولت این کشور هستند، در جستجوی کبالت، اورانیوم، مس و سایر مواد معدنی صنعتی در جمهوری دموکراتیک کنگو و زیمبابوه و زامبیا سرمایه‌گذاری کرده، همکاری‌های مالی خود با این کشورها را افزایش داده، حلقه‌های ارتباطی نزدیکتری ایجاد کرده‌اند. (۱۸)

همه این سرمایه‌گذاری‌ها و مانورهای چین نسبت به آنچه ایالات متحده و اروپا در آفریقا انجام می‌دهند، ذره‌ای بیش نیست. اما یک رقابت شدت‌یابنده در آفریقا وجود دارد. هجومی رقابت‌جویانه جریان دارد که بیش از پیش چین را درگیر خود می‌کند.

.....
امپریالیسم آمریکا بیش از پیش چین را به‌مثابه یک رقیب استراتژیک هدف قرار داده است. از سال ۲۰۰۶، وزارت دفاع آمریکا در بررسی سالانه خود، رقابت با چین بر سر منابع را همپای درگیری بر سر تایوان قرار داده که می‌تواند جرعه بالقوه‌ی جنگ میان آمریکا و چین باشد. (۱۹)

چرائی جنگ تبلیغاتی آمریکا علیه چین را فقط در چارچوب سربلند کردن چین در اقتصاد جهانی و رقابت با این کشور می‌توانیم بفهمیم.

ب. جاه طلبی‌های جغرافیایی - سیاسی و ارتباط روسیه و چین

رشد اقتصادی چین که با شتاب زیاد، کمبود ذخایر، و هرج و مرج مشخص می‌شود و تحت سلطه‌ی سرمایه‌امپریالیستی به پیش می‌رود، به لحاظ عینی این کشور را به سمتی می‌راند که به‌مثابه قدرتی جهانی با جاه طلبی‌های جغرافیایی - سیاسی ظاهر شود.

بر مبنای ارزیابی «موسسه تحقیقاتی صلح بین‌المللی استکهلم»، هزینه‌های نظامی چین طی دهه اخیر ۳ برابر شده است. در سال ۲۰۰۶، چین در این زمینه از ژاپن که بزرگترین هزینه‌کننده نظامی در منطقه شرق آسیا محسوب می‌شد، جلو زد. اینک بودجه نظامی چین در رده سوم دنیا قرار دارد. (۲۰) ...

مخارج نظامی چین با مخارج نظامی امپریالیسم آمریکا اصلاً قابل مقایسه نیست؛ اما قدرت نظامی چین یک عامل رشد‌یابنده در مناسبات بین‌المللی به ویژه در شرق آسیا است.

دو تن از مشاوران سیاسی حکومت ایالات متحده که دغدغه‌ی پیشبرد منافع امپریالیسم آمریکا را دارند، در توصیف خود از تغییراتی که در وضعیت جغرافیایی - سیاسی این منطقه‌ی مهم در شرف وقوع است و چالشی در مقابل آمریکا است، تصویری ارائه می‌دهند که دارای حقایقی است: بعد از گذشت ۶۰ سال از سلطه‌ی آمریکا، اینک تناسب قوا در منطقه شمال شرق آسیا در حال تغییر است. ایالات متحده به طور نسبی پا در سراسیمه‌ی نهاد؛ چین در حال اوج گرفتن است؛ ژاپن و کره جنوبی دستخوش بی‌ثباتی شده‌اند. واشنگتن برای حفظ قدرت آمریکا در این منطقه باید روندهایی که این گذار را شکل می‌دهند شناسایی کرده، ابزار و روش‌های حاکمیت جدیدی را به کار گیرد که پایه‌ی قدرت آمریکا را گسترده‌تر کند. (۲۱)

یکی از جوانب اوضاع جاری، تطابق فزاینده منافع چین و روسیه در

(یعنی کاهش مشاغل عادی که از حمایت‌ها و استانداردهای معینی برخوردارند)؛ زیرا بخش دولتی به دنبال درجه بالاتری از کارآیی و سودآوری بود. قسمت اعظم ایجاد مشاغل جدید در بخش خصوصی صورت گرفته است؛ به ویژه در آنچه بخش غیر رسمی نامیده می‌شود: یعنی مشاغل فاقد امنیت و بی حساب و کتاب، مشاغل از امروز به فردا در گروه‌های ساختمان‌سازی در پروژه‌های عظیم چین (آسمانخراش‌های شهری، زیرساخت‌های المپیک ۲۰۰۸، سدسازی در نواحی رودخانه‌ای)، بساط‌های خیابانی و فعالیت‌های غیر قانونی. (۱۳)

رشد سریع و گسترده صنعت سگس در چین، جلوه‌ای از این روندهاست. بر مبنای تخمین برخی از گروه‌های زنان، در حال حاضر حدود ۲۰ میلیون کارگر جنسی در چین وجود دارند که اغلب برای کار در محلات تن‌فروشان از مناطق روستایی به مراکز در حال گسترش صنعتی و تجاری می‌آیند. (۱۴)

زنان روستایی که با شوهران و پسرانشان به شهرها مهاجرت می‌کنند با موانع جدیدی روبرو می‌شوند. فرصت‌های زندگی آنان محدود است. یکی از غم‌انگیزترین تحولات در مناطق روستایی چین که خیلی کم در موردش گزارش منتشر می‌شود، خودکشی زنان جوان در شماری بیسابقه است. چه فاصله‌ی عظیمی است میان این شرایط با چین مائوئیستی که در آن مبارزه علیه ستم بر زنان از کانون‌های تحول انقلابی مداوم جامعه محسوب می‌شد. (۱۵)

۲) چین یک قدرت اقتصادی در حال صعود با اهداف استراتژیک است

توسعه سریع سرمایه‌داری در چین، یک شبکه‌ی تولید سرمایه‌داری در شرق آسیا بافته است که مرکزش چین است. در این شبکه‌ی تولیدی، امپریالیسم ژاپن نقش سازمانده مهمی را بازی می‌کند. شرق آسیا، پویاترین منطقه‌ی تولید صنعتی دنیاست. حاکمان چین در حال ایجاد حلقه‌های اقتصادی - سیاسی بیشتری در سراسر شرق آسیا هستند. به علاوه چین در حال تقویت قابلیت‌های خود برای نمایش قدرت نظامی در منطقه است و راه خود را به سوی دیگر مناطق دنیا باز می‌کند.

الف. اهرم مالی رشد‌یابنده

چین به بازیگری عمده در بازارهای ارزی و مالی دنیا تبدیل شده است. چین ۱.۸ تریلیون دلار (۱.۸ هزار میلیارد دلار) را به عنوان ذخایر ارز خارجی خود در اختیار دارد. این انبوهی از ثروت است که به‌مثابه وسیله پرداخت‌های بین‌المللی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. ذخایر ارز خارجی از درآمدهای صادراتی و نیز سایر درآمدهای سرمایه‌گذاری حاصل می‌شود. چین یک ماشین صادراتی فوق‌العاده است. از بین همه کشورها، ایالات متحده بیشترین کالاهای وارداتی خود را از چین می‌گیرد. در حال حاضر، چین در زمینه ذخایر ارز خارجی از ژاپن پیشی جسته است. بخش اعظم این ذخایر (تا حالا) به صورت دلار است: سرمایه‌گذاری شده در اوراق بهادار خزانه داری آمریکا، آژانس قرضه‌های حکومتی آمریکا، و سایر ابزار مالی.

دارایی‌های دلاری چین اهرم مالی قابل توجهی در اقتصاد جهانی امپریالیستی است. آمریکا با کسری بودجه‌ی حکومتی عظیمی روبروست.

و برای تامین و اداره‌ی قروض خود به شکل بسیار حادی وابسته به کشورهایی نظیر چین است.

در دوره ۸ - ۲۰۰۷ که بنگاه‌های مالی و دلالی «وال استریت» (نظیر مورگان استنلی) تضعیف شده بودند، چشم‌ها به «صندوق ثروت ملی» چین (یعنی ذخایر گسترده مالی که توسط حکومت چین اداره می‌شود) دوخته شد تا سرمایه‌ی مورد نیاز عاجل را تامین کند.

چین واردکننده‌ی بزرگ سوخت و مواد معدنی است. از سال ۱۹۹۵ تاکنون عامل افزایش ۴۰ درصدی تقاضای این محصولات در بازار جهانی بوده است. از آنجا که توسعه‌ی بسیار سریع چین با جهت‌گیری جهانی، بر خلاف کشوری مانند ژاپن، دارای شالوده‌ی توسعه یافته‌ی فن‌آورانه نیست برای تولید حجمی یکسان از محصولات، ۷ برابر ژاپن (و ۳ برابر هند) انرژی مصرف می‌کند. (۱۶)

چین برای تغذیه ماشین صنعتی خود به دنبال دسترسی مطمئن به مواد خام است. در حال حاضر، چین در بخش صنایع استخراجی در

عمیق تر می‌شود: طی سال‌های اخیر اعتصابات، اعتراضات و درگیری‌ها در مناطق روستایی علیه فساد و رشوه خواری، غضب اراضی و لطمات زیست محیطی، بالا گرفته است.

پویش‌های عروج چین پیچیده است. اما یک تضاد است که شکل‌دهنده کل وضعیت است: تضاد میان وابستگی و توان رشد پاینده اقتصادی. چین وابسته به سرمایه خارجی و بازارهای خارجی است. اما چین به‌مثابه قدرت اقتصادی جهانی، مرکز تولید صنعتی دنیا قد علم کرده است. این کشور دست به انباشت ذخایر گسترده ارز خارجی زده، نفوذ مالی قابل توجه و فزاینده‌ای بر دلار به دست آورده است. چین به شکل تهاجمی‌تری در پی بازارهای جهان سوم و صدور سرمایه به ورای مرزهای خویش است.

دوباره به عقب برگردیم. چه چیزی جهت‌گیری درازمدت، استراتژیک و رقابت‌جویانه‌ی طبقه‌ی حاکمه چین را رقم می‌زند؟ متنوع کردن و تقویت پایه‌ی صنعتی را که ریشه‌ی داخلی دارد؛ گسترش دامنه نفوذ اقتصادی و مالی بین‌المللی؛ تقویت توانایی‌ها‌ی نظامی اما به گونه‌ای که محرک درگیری‌ها‌ی مستقیم با امپریالیسم آمریکا نشود.

آیا چین می‌تواند به یک صورت بندی سرمایه‌ی امپریالیستی تکامل یابد؟ این پرسشی است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. هر چند که این یک مقصد هموار و از پیش تعیین شده نیست. اما این یک احتمال واقعی است که چین در مرحله‌ی گذار تبدیل شدن به یک قدرت امپریالیستی باشد. این تحول کیفی به چه شکل خواهد بود و ممکنست از چه مسیرهای عبور کند؟ این فرایند، مجموعه‌ای از عوامل تاریخی را در بر می‌گیرد که نتیجه‌ی عمل و تاثیر متقابل حرکت و توسعه سرمایه‌داری چین، مبارزه طبقاتی در آن کشور، چرخش‌ها و جابجایی‌ها و زمین لرزه‌های بزرگتر در امور اقتصادی دنیا، و تحولات بزرگ و غیرمنتظره در سیاست‌های جهانی (منجمله جنگ‌ها و درگیری‌ها) و نیز مبارزات انقلابی خواهد بود.

فرهنگ لغات فنی:

*** انباشت سرمایه:** انباشت سرمایه فرآیند تولید ارزش اضافه (منبع سود) از طریق استثمار کارمزدی و سرمایه‌گذاری مجدد آن بر پایه‌ای بسط یابنده است. این فرآیند بر بستر رقابت میان سرمایه‌های رقیب پیش می‌رود و متضمن ارزان سازی مداوم هزینه‌ها و استفاده فزاینده از فن‌آوری پیشرفته است. همانطور که مارکس می‌گوید، این فرآیند هیچ نیست مگر فرآیند انباشت ثروت در یک قطب و انباشت فقر در قطب دیگر.

**** صدور سرمایه:** حرکت رو به بیرون سرمایه از یک کشور به کشوری دیگر برای سرمایه‌گذاری. صدور سرمایه شامل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در بنگاه‌های موجود در کشور میزبان یا اعطای وام بانکی، یا سرمایه‌گذاری در سهام و اوراق بهادار و غیره است.

***** امپریالیسم:** مرحله تکامل سرمایه‌داری به‌مثابه یک نظام جهانی استثمار. این مرحله در اواخر ۱۸۰۰ به ظهور رسید. ما در عصر امپریالیسم زندگی می‌کنیم. امپریالیسم دارای ۵ مشخصه کلیدی است:

۱- سلطه‌ی انحصارات (بزرگ)، با درجه‌ی بالائی از تمرکز و واحدهای مالکیت و کنترل بسیار قدرتمند) بر سازمان تولید و توزیع؛

۲- ادغام سرمایه بانکی و صنعتی و تبدیل آن به بلوک‌های مالی عظیم؛

۳- صدور سرمایه دارای اهمیتی مرکزی برای سودآوری کلی است؛

۴- تقسیم اقتصادی جهان به مناطق نفوذ توسط کورپوراسیون‌ها، کارتل‌ها و قدرت‌های بزرگ؛ ۵- تقسیم کامل جهان توسط قدرت‌های امپریالیستی به مستعمرات، نومستعمرات و مناطق نفوذ؛ به طوریکه مبارزه‌ی میان قدرت‌های امپریالیستی بزرگ شامل تقسیم مجدد جهان است.

****** بورژوازی:** طبقه‌ی حاکمه‌ی جامعه سرمایه‌داری. این طبقه‌ی استثمارگر نیروهای تولیدی اجتماعی را که مقیاسی بزرگ داشته و بسیار پیشرفته اند، به طور خصوصی کنترل می‌کند (بر آن‌ها مالکیت خصوصی دارد). این نیروهای تولیدی بزرگ و پیشرفته، فقط با تلاش‌های جمعی طبقه‌ای به نام پرولتاریا؛ طبقه‌ای که از مالکیت بر ابزار تولید محروم است و باید برای بقا نیروی کار خود را بفروشد؛ قابل به کار بردن می‌باشند. بورژوازی تجسم قانون اجباری سرمایه‌داری است: بسط بیاب یا بمیر. این طبقه رابطه‌ی ای آشتی ناپذیر با پرولتاریا دارد و از طریق کنترل دولت و ارگان‌های سرکوب و قدرت حاکمیت خود را بر جامعه تحمیل می‌کند.

عرصه‌های کلیدی، و افزایش تصاعدی پیوندها و همکاری‌های این دو کشور است. در سال ۲۰۰۶، چین به شریک اقتصادی شماره یک روسیه تبدیل شد. به علاوه، چین تامین کننده‌ی مالی پروژه‌های مهم خط لوله‌ی روسیه بوده، که در بخش آتی این نوشته مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

هم چین و هم روسیه، تسلیحات کشورهای تولید کننده نفت و گاز در جهان سوم را تامین می‌کنند. هر دو این کشورها در حال افزایش توانایی‌های نظامی خود در مناطق کلیدی تولید کننده انرژی هستند. و هر دو در سال ۲۰۰۱ همراه شدند و «سازمان همکاری شانگهای» متشکل از کشورهای شرق آسیا را تاسیس کردند.

این سازمان، یک تحول مهم در روابط بین‌المللی است. رشد اقتصادی و عروج چین در اقتصاد جهانی به شکل فزاینده‌ای در عرصه‌های جغرافیایی - سیاسی و نظامی جلوه گر می‌شود. «سازمان همکاری شانگهای» یک ائتلاف منطقه‌ای در زمینه‌های انرژی و امنیت در شرق آسیا است. دولت‌های چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان اعضای اصلی آن هستند.

این سازمان، قدرت اقتصادی چین و توانایی‌های نظامی و ذخایر انرژی روسیه را به هم می‌آمیزد. در تابستان ۲۰۰۷، این سازمان نخستین تمرینات نظامی خود را برگزار کرد. به علاوه، در جریان این تمرینات برای نخستین بار افراد نیروی هوایی چین در خارج از خاک این کشور مستقر شدند. (۲۲)

هدف «سازمان همکاری شانگهای» کاهش نفوذ آمریکا در آسیای میانه و ایستادگی در برابر آن است. این سازمان می‌خواهد نقاط قوت معین روسیه و چین را متمرکز کند؛ نقاط ضعف معین آن‌ها را رفع کند و بقیه کشورها را حول این دو جمع کند. این یک ابزار نوپا اما مهم برای رقابت در یکی از مناطق بی ثبات و سرشار از ذخایر انرژی دنیاست.

ج. برخی پرسش‌های جدید

اوج گیری سریع چین در اقتصاد جهانی، برخی پرسش‌های جدید را مطرح می‌کند.

آیا چین می‌تواند از اتکاء به بازار صادراتی آمریکا «طلاق» بگیرد (این اصطلاحی است که تحلیلگران مالی و جغرافیا - سیاسی از آن استفاده می‌کنند) و از تمایل خود به تامین و اداره‌ی مالی کسری‌های آمریکا دست بکشد؟

در کوتاه مدت، با توجه به تکان‌های عظیمی که این «طلاق» می‌تواند به بار آورد و این واقعیت که توسعه‌ی وابسته و معوج چین نیازمند بازارهای عظیم صادراتی است به نظر می‌رسد که پاسخ این سوال یک نهی آشکار باشد. (اگر چین به سرعت خود را از دلار جدا کند و باعث شود که ارزش این ارز باد هوا شود، باید پیه از دست دادن میلیاردها دلار را به تن بمالد) به نظر می‌رسد چین به سادگی نمی‌تواند ریل عوض کرده و با تحریک تقاضای داخلی آن را جایگزین بازارهای صادراتی غرب کند.

اما در میان مدت و درازمدت، به ویژه در ارتباط با سایر جابجایی‌های اقتصادی و جغرافیایی - سیاسی دنیا، احتمال «طلاق» به گونه‌ای متفاوت مطرح می‌شود.

همانگونه که در ابتدای این تحلیل اشاره شد، آمریکا کماکان جایگاه شماره یک را در اقتصاد جهانی امپریالیستی اشغال کرده است. با توجه به تنیدگی عمیق چین در اقتصاد جهانی امپریالیستی، اگر آمریکا لطمات گسترده‌ی سرایشب اقتصاد جهانی را که در حال بازگشائی است، متحمل شود؛ این می‌تواند هم برای چین و هم برای اقتصاد جهان تاثیرات بازخوردی عظیم و بی‌ثبات کننده‌ای به همراه داشته باشد. پاسخ‌های چین و ایالات متحده به بحران مالی ۲۰۰۸ و اینکه چگونه از آن بیرون بیایند، می‌تواند تاثیرات جغرافیایی - سیاسی و درازمدتی در پی داشته باشد.

چین توانسته نرخ رشد بالائی را حفظ کند. اما این یک اقتصاد سرمایه‌داری است و مصون از بی ثباتی و بحران نیست. ارزیابی‌ها نشان می‌دهد که ۷۵ درصد صنایع چین گرفتار اضافه تولید هستند. یعنی میزان سرمایه‌گذاری نسبت به بازارهای موجود، زیاده از حد است. (۲۳) تورم در چین در حال اوج‌گیری است. شکاف‌های اجتماعی

یکسال پس از آغاز جنبش‌های انقلابی در خاورمیانه

معرفی کتاب

کتاب «آیا زنجیرهای نظم کهن در هم شکسته خواهند شد یا فقط به لرزه درخواهند آمد؟» گردآوری مقالات حقیقت و سخنرانی‌های مختلف در باره تحولات یکسال گذشته‌ی خاورمیانه است که توسط حزب کمونیست ایران (م.ل.م) انتشار یافته و قابل دسترس در تارنمای سربداران (بخش کتابخانه) است. در زیر پیش‌گفتار کتاب را می‌خوانید.

با گذشت یکسال از آغاز جنبش‌های انقلابی در خاورمیانه، لازم است یک بار دیگر نگاهی کنیم بر فرصت‌های بزرگی که این جنبش‌ها آفریدند و خطراتی که آن‌ها را تهدید کرده و می‌کنند. و یکبار دیگر تاکید کنیم بر ماهیت انقلاب واقعی و چالش‌هایی که در مقابل پیروزی آن هست و ضرورت پاسخ‌گویی به این چالش‌ها. مجموعه مقالات این کتاب با این هدف گردآوری شده‌اند.

در دسامبر سال ۲۰۱۰ خودسوزی محمد ابو عزیزی، دست‌فروش تونسی فارغ‌التحصیل از دانشگاه چکاننده‌ی خیزش یک جنبش انقلابی توده‌ای در تونس و سپس مصر شد و امواج خود را به سراسر خاورمیانه فرستاد. رژیم بن علی در تونس و رژیم مبارک در مصر سرنگون شدند و میدان تحریر مصر تبدیل به نماد مقاومت جهانی علیه ستم و استثمار شد بطوریکه در جنبش معروف اشغال وال استریت در نیویورک بر روی پلاکاردها خواندیم: مثل یک مصری راه برو، مثل یک مصری عمل کن!

با این وصف، این جنبش‌ها به سوی یک انقلاب واقعی تکامل نیافتند. در ابتدای امر نیروهای ارتجاعی چون بنیادگرایان اسلامی یا نیروهای سیاسی وابسته به قدرت‌های امپریالیستی، در این جنبش‌ها دارای نفوذ زیادی نبودند. اما در شرایطی که جنبش مردم رهبری سازمان‌یافته‌ی انقلابی و برنامه‌ی انقلابی نداشت، نیروهای ارتجاعی بومی با حمایت بورژوازی بین‌المللی دست به کار شدند تا خلاء رهبری را پر کنند و خیزش مردم را به سمتی برند که منافع استثمارگران داخلی و خارجی را تامین می‌کند. هر چند که مرتجعین از تحکیم قدرت فاصله‌ی بسیار دارند و نیروهای انقلابی نوپا می‌توانند وارد صحنه شده و معادلات کنونی را برهم زنند، اما در حال حاضر در هر دو کشور روند غالب به سوی ایجاد نظم ارتجاعی جدید به جای نظم ارتجاعی کهن است.

بسیاری از مبارزین جهان با نیت همبستگی با مردمی که انفعال را به دور ریخته و برای در دست گرفتن سرنوشت خود به پا خاستند، رخدادهای تونس و مصر را «انقلاب» نامیدند. اما در هیچ یک از این دو کشور، انقلاب به معنای واقعی کلمه یعنی بوجود آمدن تغییرات اساسی در روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی رخ نداد. در این دو کشور حتا رژیم‌های سابق بطور کامل تغییر نکردند و ارتش‌های آن که ستون فقرات رژیم‌های سرنگون شده بودند، اساسا دست نخورده باقی ماندند و فعالانه به ترمیم و تحکیم وضع موجود پرداختند. در هر دو کشور، احزاب اسلامی به قدرتمندترین احزاب حاکم تبدیل شده‌اند.

اوضاع در تونس تا حد زیادی از اوضاع مصر متفاوت بود زیرا در این کشور نیروهای چپ چون حزب کمونیست کارگران تونس از نفوذ و قدرت سازمانی قابل توجهی برخوردار بودند. اینکه مرتجعین و فرصت‌طلبان توانستند بدون مواجهه با مقاومت جدی این حزب و احزاب دیگری که خود را «چپ» و «انقلابی» می‌دانند خیزش مردم تونس را دزدیده و قدرت را از آن خود کنند اثبات ورشکستگی خط این احزاب است. اینان از همان ابتدا انقلاب را «زودرس» اعلام کرده و با اخوان المسلمین و مرتجعین دیگر وارد ائتلاف شدند تا به خیال خود «راه دموکراسی» را در تونس بکشایند و از این طریق شرایط را برای انقلاب «پخته» کنند. اما در واقعیت چه شد؟ توده‌های مردم مبارزه و فداکاری کردند ولی در به روی قدرت‌گیری بنیادگرایان اسلامی باز شد! برنامه و افق بورژوازی حزب کمونیست کارگران تونس



که خود را به اشتباه «کمونیست» می‌خواند وصف‌الحال بسیاری از نیروهای چپ خاورمیانه است که «تغییر» ممکن و مطلوب را در دست یافتن به دموکراسی انتخاباتی خلاصه می‌کنند. آنان در واقع نه نیروی «تغییر» بلکه نیروی «فشار» هستند. آنان این توهم را در میان توده‌های مردم دامن می‌زنند که گویا تضاد عمده‌ی راه رهایی توده‌های مردم از قید ستم و استثمار، تضاد میان «دیکتاتوری و دموکراسی» است و نه تضاد میان اکثریت توده‌های مردم با یک نظام اقتصادی و سیاسی طبقاتی.

انقلاب، صحنه زورآزمایی و چالش طبقات مختلف است. طبقات استثمارگر داخلی و قدرت‌های امپریالیست به روش‌های پیچیده تلاش می‌کنند هر گونه امکان پیروزی یک انقلاب واقعی را در نطفه خفه کنند. قدرتمندان داخلی و بین‌المللی از یک طرف امتیازات حقیری به مردم می‌دهند تا ساختارهای دولتی را در این کشورها حفظ کنند و از طرف دیگر «زور بازو» نشان می‌دهند تا مردم را از امکان انقلاب مایوس کنند. به جرات می‌توان گفت که مهمترین دلیل دخالت نظامی کشورهای اروپایی در لیبی آن بود که برای مردم کشورهای عربی «روشن» کنند که در حوزه‌ی مدیریتانه ارباب واقعی کیست.

این معادله‌ایست که هنوز برهم نخورده و تا زمانی که جنبش توده‌های مردم صاحب رهبری انقلابی نشود قدرت‌های امپریالیستی دست در دست طبقات استثمارگر داخلی و احزاب سیاسی ارتجاعی به راحتی می‌توانند آمال و آرزوهای رهایی‌بخش مردم را به هرز برند.

توده‌های مردم باید به ماهیت یک انقلاب واقعی پی برند و بدانند که مشخصات یک جامعه‌ی واقعاً تغییر یافته در جهت منافع اکثریت مردم چیست و راه دست یافتن بدان کدام است؟ با رهبری کدام طبقه و با چه برنامه سیاسی و حزب سیاسی می‌توان این راه را طی کرد؟ درهم شکستن کلیت ساختارهای سیاسی حاکم توسط مردمی آگاه و انقلابی و شکل‌گیری یک دولت طبقاتی جدید که بخواهد و بتواند از سرمایه‌داران و ملاکان بزرگ و امپریالیست‌ها خلع قدرت و مالکیت کرده و تمایزات طبقاتی را از میان برداشته و روابط اجتماعی ستمگرانه را سرنگون کند؛ فرآیندی است سخت و خونین که بدون داشتن حزبی انقلابی (حزب کمونیست) و ارتشی که متعلق به مردم و از خود آنان باشد ممکن نیست. این فرآیندی است که باید و می‌تواند از دل همین جنبش‌های عظیم آغاز شود.

با این امید که مجموع مقالات گردآوری شده بتوانند بر روی این مسائل حیاتی پرتوی بیفکنند.

انقلاب یا وضع انقلابی؟

دیدن آترناتیو ممکن در مقابل جهان کنونی جرات و جسارت می‌خواهد

امیرحسین پور

این مقاله اولین بار در مجله آرش شماره ۱۰۷ منتشر شد. پیش از آن در کنفرانس بین‌المللی «چشم‌انداز انقلاب در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا» (لندن، ۳۰ مه ۲۰۱۱) و کنفرانس «آموزش انتقادی/رادیکال» (آتن، ۱۲-۱۶ اوت ۲۰۱۱) به صورت سخنرانی ارائه شد.

شش ماه از فستیوال ستمدیده‌گان می‌گذرد - ابتدا در تونس و سپس در مصر و دیگر کشورهای آفریقای شمالی و مدیترانه‌ای شرقی. به مردم این کشورها که به مدت شش ماه در خیابان‌ها دست به مبارزه و مقاومت زده اند درود می‌فرستیم. در واقع همه‌ی ما به روش‌های گوناگون در این وقایع شرکت کرده ایم. برخی از ما این رخدادهای را از طریق رسانه‌ها و مطبوعات دنبال کرده‌ایم و یا در حمایت از خیزش مردم این کشورها علیه رژیم‌های مرتجعشان راه‌پیمائی و تظاهرات کرده ایم و شادمانی خود را از این خیزش نشان داده ایم. تونس و میدان تحریر تبدیل به رخدادهائی جهانی شده اند. ما در آنچه در آنجا می‌گذرد نقش بازی می‌کنیم. هر چند که ما مثل مردم آن کشورها زیر سرنیزه و آتش توپخانه‌ی ارتش‌ها و نیروهای سرکوبگر نیستیم اما مهم است بدانیم که چگونه با آنها متصل و در پیوند هستیم و شرکت خلاقانه‌ی ما در این رخدادهای بجاست و باید صورت گیرد. باید بدانیم چگونه؟ باید جهت‌گیری این رخدادهای مشغله‌ی ما باشد و سوال کنیم که بهتر است در کدام جهت حرکت کنند.

در اینجا تلاش خواهیم کرد نه تنها بر مبنای شناخت و آگاهی که از انقلاب و انقلابات داریم بلکه از نقطه نظر کسی که به مدت چندین دهه تجارب مبارزات انقلابی ایران را از سر گذرانده نیز به وقایع کنونی نگاه کنیم. من سال‌ها علیه نظام سلطنتی ایران مبارزه کردم. دهسال در آمریکا هنگامی که دانشجوی بودم و گاه در برخی نقاط دیگر جهان برای تغییر این جهان درگیر مبارزه طولانی بوده ام.

باید پیشاپیش بگویم که «میدان تحریر» تبدیل به بخشی از زبان بین‌المللی شده است. این مسئله در شرایطی که ضد انقلاب جهانی انقلابات را - از انقلاب فرانسه در قرن هجدهم به این سو - به باد ناسزا گرفته و محکوم کرده است اهمیت زیادی دارد. در مقابل چنین جوی قیام‌های جهان عرب حیات جدیدی به انقلاب داده است. لنین قیام‌ها را فستیوال ستمدیدگان خوانده است و این قیام‌ها هر چند هنوز انقلاب نیستند ولی فستیوال توده‌ها به آن معنائی که لنین می‌گفت هستند. این خیزش‌ها مدرسه سیاست بوده اند و بسیار عمیق‌تر، رادیکال‌تر و موثرتر از هر مدرسه سیاست و کلیه‌ی دانشگاه‌های جهان سرمایه‌داری به مردم درس سیاست داده اند. میلیون‌ها تن وارد سیاست شده اند و درس‌های آن را به درجات گوناگون آموخته اند. در دانشکده‌های علوم سیاسی دانشگاه‌های غرب و سایر نقاط جهان به دانشجویان می‌آموزند که چگونه اطاعت کنند، چگونه نظم موجود را بازتولید کنند. اما در خیابان‌های جهان عرب فستیوال ستمدیدگان به مردم آموخته است که وضع موجود را تحمل نکنند و دست به تغییر آن بزنند. پس مهم است که اهمیت تاریخی و جهانی این مبارزات را بویژه در چارچوب اوضاع کنونی دریابیم. باید به این وقایع از منظر تاریخی نگریست. منظورم تاریخ جهان است. یعنی پروسه‌هایی که مسیر تاریخ را تغییر داده اند و خود جهان را تغییر داده اند. یقیناً پس از این خیزش‌ها جهان مانند قبل نخواهد بود - حتی اگر این خیزش‌ها در تغییر رادیکال وضع موجود موفق نشوند و حتی اگر با دخالت مستقیم امپریالیستی مانند آنچه در لیبی شد، مواجه شوند یا اینکه مانند تونس سرکوب ادامه یابد. حتی اگر این جنبش‌ها موفق نگردند باید اهمیت آن‌ها را در تاثیر گذاری بر مجموعه‌ی اوضاع جهان و تکامل آن کشورها دید و آن را برسمیت شناخت. هر چند برخاستن مردم علیه ستم و استثمار چیز جدیدی نیست زیرا در هر جا ستم هست مقاومت نیز هست و وقایع جاری این حقیقت قدیمی را ثابت کرده است، با این وصف، این خیزش‌ها اهمیت فوق‌العاده‌ای دارند.

بگذارید تاکید کنم که جهان موجود گنبدیده است و ما نوع بشر شایسته‌ی جهانی بهتر هستیم. در این جهان حتی طبیعت در شرف

نابودی است. خود جامعه بشری آنچنان زیر حمله است که شاید بتوان گفت در طول تاریخ بیسابقه است و من در طول زندگی خود چنین چیزی را ندیده ام. گرسنگی، فقر، بیعدالتی، جنگ علیه زنان، جنگ های قومی، جنگ‌های امپریالیستی، جنگ علیه مردم فقیر، ژنوسید، پاکسازی قومی، آپارتاید. به اسرائیل نگاه کنیم که رژیم آپارتایدی ناب است و طبق کنوانسیون سازمان ملل متحد آپارتاید جنایت علیه بشریت محسوب می‌شود و قاعدتا باید همه با آن مخالفت کنند اما تمام قدرت‌های غربی از آن حمایت می‌کنند و صحبت در مورد آپارتاید اسرائیل سانسور می‌شود و استفاده از واژه آپارتاید در مورد اسرائیل ممنوع می‌شود. همانقدر که آپارتاید اسرائیلی گنبدیده است دموکراسی لیبرال غرب هم گنبدیده است. چنین وضعی غیرقابل دوام است و نمی‌تواند به همان شکل سابق ادامه یابد و اگر ادامه یابد بخش بزرگی از بشریت را نابود کرده و کهری زمین را نیز نابود خواهد کرد. سوال اینجاست چگونه می‌توان این نظم را واژگون کرد؟ آیا واژگون کردن آن ممکن است؟ آیا رزمندگان راه آزادی در میدان تحریر و دیگر شهرها و کشورهای جهان می‌دانند چگونه آن را واژگون کنند؟ آیا نظام را سرنگون خواهند کرد و یا اینکه صرفاً آن را اصلاح و رنگ‌آمیزی خواهند کرد؟ آیا مردم جهان عرب فقط آرزوی آن دارند که آزادی بیان بدست آورند، نظام پارلمانی برقرار شود و انتخابات منصفانه برگزار شود؟ آیا فقط این را می‌خواهند؟ یعنی دنبال چیزی هستند که در اروپا و آمریکای شمالی حاکم است؟ آیا این است آمال و آرزوهایشان؟

سوال به نظرم جدی است. رابطه میان جهان کهن (منظور جهان فعلی است) و جهانی که ممکن است بسیار مهم است. باید بدانیم آن جهان چه خصیلتی دارد و چگونه باید آن را بدست آوریم و جرات بدست آوردن آن را به خود بدهیم. مردم جهان عرب و دیگر نقاط نشان داده‌اند که جسورند و حاضرند جان خود را برای تغییر وضع موجود بدهند. اما دیدن آترناتیو ممکن در مقابل این جهان نیز جرات و جسارت می‌خواهد. آنان باید جرات کنند بگویند که در مقابل این نظام پوسیده آترناتیوی موجود است که سرمایه‌داری نیست، هیچ شکل از جامعه‌ی طبقاتی نیست. تشخیص و ابراز آن و قدم برداشتن در راه آن نیازمند شجاعت و جسارت بسیار است. خیلی‌ها می‌گویند چنین چیزی ممکن نیست و باید در چارچوب نظام موجود کار کرد و صرفاً به اصلاح آن قناعت کرد.

بنابراین گسست از وضع موجود و حتا فکری که به آن شکل می‌دهد ساده نیست. سوال این است که چه کسی تصمیم می‌گیرد که جهان را چگونه تغییر دهیم و چه چیزی را بر جای آن بگذاریم. آترناتیو چیست و چگونه می‌توانیم از شر دو چیز اساسی خلاص شویم - دو شکل اساسی که جامعه بشری در بیش از ده هزار سال گذشته تجربه کرده است. یعنی استثمار عده‌ای از نوع بشر توسط عده‌ای دیگر و ستم بر آنان از جمله ستم بر زنان.

امروزه در مصر ارتش هنوز پابرجاست و همه‌ی روابط ستم و استثمار گذشته پابرجاست. یکی از اشکال شنیع آن حمله سلفی‌ها به مسیحیان که اقلیتی را تشکیل می‌دهند است. اگر جنبش در جهان عرب در همین سطح کنونی بماند گسست جدی از وضعیت موجود و نظام حاکم شکل نخواهد گرفت. اینرا بر مبنای تجربه ۶ ماه گذشته، تجربه سایر نقاط جهان منجمله انقلاب ۱۳۵۷ در ایران که من خود بخشی از آن بودم می‌گویم.

انقلاب ۱۳۵۷ در ایران انقلابی بود که در آن توده‌های مردم به پا خاستند و مدارس و کارخانه و حتا کوهستان‌ها را تبدیل به صحنه مبارزه علیه رژیم سلطنتی کردند. رژیم پهلوی نیروی انتظامی امپریالیسم آمریکا در منطقه بود. این نقش را دکترین نیکسون به این رژیم داده بود. این دکترین از سال ۱۹۷۴ به اجرا گذاشته شد. در چارچوب آن دولت ایران به عمان لشکرکشی کرد تا یکی از انقلاب‌های مهم نیمه‌ی دوم قرن بیستم را سرکوب کند. در عمان انقلاب تحت رهبری جبهه‌ی رهائی بخش عمان و خلیج عربی پیش می‌رفت. شاه با فرستادن پنجاه هزار سرباز به سرکوب این انقلاب خدمت کرد. در هر حال ایران در پروژه‌ی آمریکا برای سلطه بر جهان جایگاه مهمی

انقلاب کمونیستی آن است که با شجاعت جمع‌بندی کند که چه رخ داد و چه شد که سرمایه داری در مغلوب کردن کشورهای سوسیالیستی، در شکست دادن این اولین گام‌ها به سوی جامعه‌ای بی طبقه موفق شد و چه اتفاقی افتاد، چه اشتباهاتی شد و اشکال خود تئوری چه بود؟ گسست از گذشته در عین حفظ دستاوردهای آن شجاعت و درایت بسیار می‌خواهد. بازبینی و نوسازی تئوری جسارت بالایی می‌خواهد. این کاری غیرممکن نیست زیرا در گذشته نیز انجام شده است اما امروزه کمونیست‌ها مانند بسیاری دیگر از آنچه رخ داده است و سرمایه داری استمرار یافته است مرعوب شده اند. مبارزات توده‌های مردم در جهان عرب باید به همه ما شجاعت و جسارت انجام اینکار را بدهد. این درست است که تئوری از خیابان بدست نمی‌آید اما خیابان باید به ما نهیب بزند و قوت قلب بدهد که انجام این کار ضروری را به تعویق نیندازیم. امروزه عده‌ی بسیار کمی از کمونیست‌ها مایلند و جرات کرده اند که از اشتباهات جدی گذشته گسست کنند تا به تئوری‌ها و جنبش کمونیستی جان تازه‌ای بدمند. تنها جایی که من می‌دانم گام‌هایی جدی در این راه برداشته اند حزب کمونیست انقلابی در آمریکاست که مسئولیت و مأموریت این امر مهم را برعهده گرفته و جرات کرده است که در عین نشان دادن اساس درست تئوری‌های کمونیستی بگوید کجایش اشتباه بوده و باید کنار گذاشته شود و کجایش باید تکامل یابد و در کلیت خود بر پایه‌ی علمی تر و صحیح تر گذاشته شود، جرات کرده در عین برسمیت شناختن دستاوردهای انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم بگوید آن گام‌های ابتدائی چه نواقص جدی داشته اند که نباید تکرار شوند و گام‌های نوین به سوی آینده را باید برداشت. در واقع زندگی این را به جنبش کمونیستی تحمیل کرده و خواهد کرد.

جهان در دو دهه‌ی گذشته صحنه برخورد بنیادگرایی اسلامی و امپریالیسم نیز بوده است. این دو نیرو جهنمی را برای زنان خاورمیانه و شمال آفریقا آفریده اند. مهم است که به دام ترجیح یکی در مقابل دیگری نیفتیم. حتا بسیاری از عناصر و جریان‌های چپ بدین دام افتاده اند که با یکی از این دو قطب ارتجاعی سمت گیری کنند. بطور مثال به لیبی و افغانستان نگاه کنید. باید باز تکرار کنم این جهان جهانی پوسیده است. برای توده‌های مردم غیرقابل تحمل است. ببینید در اسرائیل چه اتفاقی افتاده است. چند روز پیش ناتان یاهو سگ زنجیری امپریالیسم آمریکا (با عرض معذرت از سگ‌ها من از زبان دهه‌ی هفتاد استفاده می‌کنم) به اربابش در کاخ سفید و کنگره آمریکا گفت که پناهنده‌ی فلسطینی وجود خارجی ندارد و مشکل پناهندگان فلسطینی مشکل خارج از مرزهای اسرائیل است. تصور کنید اگر میلیون‌ها فلسطینی پناهنده در کشورهای مجاور (در سوریه، لبنان، مصر و اردن) زندگی می‌کنند تصمیم بگیرند که هم‌زمان به سوی فلسطین اشغالی راهپیمایی کنند و زمین و خانه‌های خود را دوباره تصاحب کنند چه اتفاقی خواهد افتاد. چنین کاری غیرممکن نیست. زیرا ماه گذشته در سالرزو «کنکبه» (که برای اسرائیل سالرزو استقلال و برای فلسطینی‌ها سالرزو فاجعه است) جنبه‌هایی از آن را دیدیم. اگر پناهندگان فلسطینی چنین کنند چه خواهد شد؟ یعنی رژیم‌های عربی مانند سوریه، لبنان، مصر و اردن از حرکت ۴ میلیون پناهنده فلسطینی بسوی کشور خود ممانعت خواهند کرد؟ اسرائیل چه خواهد کرد؟ حتما سعی خواهد کرد همان کاری را که با غزه کرد بکند. دموکراسی‌های لیبرال غربی چه خواهند کرد؟ مطمئنا از اسرائیل دفاع خواهند کرد. من این را بعنوان مثال آوردم تا بگویم جهان پس از میدان تحریر و خیزش‌های جهان عرب دیگر جهان سابق نیست و مردم جرات این را بخود داده اند که دست به اعمال به اصطلاح غیر ممکن بزنند و من مطمئن هستم که مردم فلسطین دست به مبارزات بزرگ خواهد زد و ما باید آماده باشیم تا نه تنها از آن‌ها حمایت کنیم بلکه در پروسه‌ی این مبارزات دخالت‌گری تئوریک و سازمانی بکنیم. باید با شجاعت اعلام کنیم که نظام سرمایه‌داری گنبدیده است و ما نیازمند جهانی بنیاداً متفاوت هستیم، جهانی که در آن ستم و استثمار نباشد و این جهان نمی‌تواند چیزی جز جهانی بی‌طبقه باشد. این راهی است که با پیروزی انقلاب سوسیالیستی شروع می‌شود و طی دوران گذاری طولانی بدست می‌آید و نیازمند مبارزه‌ی آگاهانه، یادگیری از اشتباهات و متحد کردن تمام کسانی است که خواهان چنین جهانی هستند. جرات صعود به قلعه‌ها را بخود بدهیم.

داشت. مردم ایران توانستند این هیولا را سرنگون کنند. رژیم شاه با استفاده از درآمدهای نفتی در حال سازمان دادن پنجمین ارتش بزرگ جهان بود اما مردم توانستند آن را سرنگون کنند. اما پس از آن چه شد؟ یک رژیم جدید به رهبری خمینی به جای رژیم قدیم نشست. خمینی دو هفته پس از جلوس بر تخت حکومت قضات زن را از خدمت اخراج کرد زیرا طبق اصول اسلام زنان شایسته قضاوت کردن نیستند چون از قرار آنان احساساتی و غیر منطقی اند و چیزی سرشان نمی‌شود. زنان قاضی و زنان دیگر در مقابل این حمله مقاومت کردند و سپس پروسه ساختن آپارتاید جنسی در ایران آغاز شد. زنان را مجبور به رعایت گداهای اسلامی پوشش کردند. در مقابل این نیز مقاومت بود. پنج هفته بعد خمینی به ارتش دستور حمله به کردستان را داد زیرا مردم کردستان خواهان خودمختاری بودند و در دوران شاه بشدت سرکوب شده و انتظار داشتند پس از سرنگونی رژیم شاه رژیمی برقرار شود که خواست خودمختاری آنان را برسمیت بشناسد. خمینی در سخنرانی‌اش به نیروهای ارتش و نیروی هوایی و حتا نیروی دریایی (با وجود آنکه دریایی در کردستان نیست) دستور حمله به کردستان را داد و همزمان مطبوعات مورد حمله قرار گرفتند، قتل‌عام بهائیان با هدف محو آنان و دین بهائی شروع شد، اخراج مخالفین از ادارات و مدارس و ... آغاز شد. قانون اساسی جدید تصویب شد که حتا برابری بین مسلمانان را برسمیت نمی‌شناسد و به مذهب شیعه نسبت به دیگر فرقه‌های اسلام منجمله تسنن امتیاز قائل است. بدین ترتیب سرکوب در همه سطوح شروع شد. زیرا یک رژیم تئوکراتیک برقرار شده بود که برای تحکیم خود نیازمند پیشبرد سرکوب همه جانبه بود. در واقع با به قدرت رسیدن خمینی انقلاب تمام شد و تبدیل به ضد انقلاب شد. هیچ گذاری به نظم نوین موجود نبود. در واقع همان اتفاقی افتاد که امروز در جهان عرب در شرف تکوین است. یعنی تغییر رژیم و نه تغییر نظام. تغییر رژیم با تغییر دولت متفاوت است. دولت نهادی است دائمی‌تر. دولت باید از دولت طبقات استثمارگر و زمین دار عوض شود و دولت طبقات استثمارشونده یعنی دولت طبقه‌ی کارگر و مردم کارگر برقرار شود که پس از برقراری آن از این دولت استفاده کرده و در طی یک مدت زمان طولانی جامعه را همراه با محو استثمار از شر خود نهاد دولت نیز خلاص کند. این تنها راه حل نجات جامعه و طبیعت است. اما هنوز این جهتی نیست که در جهان عرب گرفته شده است. برای اینکه این اتفاق بیفتد ما نیازمند آگاهی انقلابی هستیم، نیازمند تئوری انقلابی هستیم، نیازمند سازمان انقلابی هستیم. این اتفاق یعنی تغییر رادیکال جامعه بطور خودبخودی و در خود رخ نخواهد داد. بلکه نیازمند دخالت‌گری است. این ساختار ستمگرانه، این نظام طبقاتی، توسط بشر ساخته شده است و تاریخی طولانی دارد. عمر آن به ده تا دوازده هزار سال می‌رسد و تمام مکانیسم‌های لازم را برای بازتولید خود دارد. جامعه طبقاتی و جامعه جنسیتی، جامعه‌ی ستمگری ملی و قومی و نژادی را تولید می‌کند است. این را همانگونه که ساخته شد می‌توان و باید نابود کرد. اما نابود کردنش کار ساده‌ای نیست. صرفا با حرکات رزمنده‌ی خیابانی و شعار تغییر رژیم را دادن محقق نمی‌شود. البته شعار تغییر رژیم بسیار مهم است و مهمتر از آن شعار الشعب پرید اسقاط‌النظام است. باید از این شعارها دفاع کنیم و باید معنایشان را بفهمیم. بخصوص معنای نظام و تغییر آن را. آیا منظور از تغییر نظام صرفا رفتن مبارک و اطرافیان‌ش است؟ آیا مسئله جایگزین کردن دارودسته‌ی قدیم با دارودسته‌ی جدید است. اینها مسائل بسیار مهمی است. ما نیازمند تئوری انقلابی هستیم. از زمان عروج جهان سرمایه داری یا جهان مدرن از قرن هجدهم به این سو و در قرن نوزدهم طبقه کارگر وارد صحنه تاریخ شد و کمونیسم متولد شد. یعنی سلاح مارکسیسم بوجود آمد. ۱۴۰ سال پیش از این مردم پاریس برخاستند و کمون پاریس را که اولین بدیل دولت سرمایه داری و علیه سرمایه داری بود برپا کردند. سپس در سال ۱۹۱۷ انقلاب اکتبر رخ داد و در دهه ۱۹۴۰ انقلابات زیادی در جهان شد که مهمترینش انقلاب چین بود که دومین کشور سوسیالیستی را بنیان گذاشت. این‌ها نقطه عطف‌های بسیار مهمی هستند. نقطه عطف‌هایی هستند که ایده و پراتیک ارائه دادند و اما متاسفانه و بدلائیل قابل فهم این مبارزات به پیروزی نهائی نرسیدند و سرمایه داری بالاخره در شوروی و چین احیاء شد. این‌ها شکست‌های مهمی بودند. در واقع مردم کارگر جهان شکست خوردند. امروز وظیفه‌ی انقلاب بخصوص

گزارش پلنوم هفتم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م. ل. م)

بخش دوم

از همان ابتدا اختلافات بر سر اصول مهم بیانیه بیرون زد. بطور مشخص **حزب کمونیست ترکیه (م. ل. م)** از پذیرش مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو بعنوان بدنه‌ی تئوری‌های تکامل یافته‌ی مارکسیسم تا بدان زمان، سرباز زد و **کمیته‌ی مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (م. ل. م)** نیز با اصل مرکزی دموکراتیک در یک تشکیلات کمونیستی بین المللی به مخالفت برخاست. رهبری این حزب در حال تجدید نظر در مورد ضرورت وجود حزبی واحد در کشور چند ملیتی هند و امکان آغاز جنگ خلق در آن کشور بود. رهبری این حزب (ک. ونو) به فاصله‌ی کوتاهی پس از فروپاشی بلوک شرق به مخالفت با دیکتاتوری پرولتاریا نیز برخاست. **حزب کمونیست پرو** پس از تاسیس ریم بطور مشروط به آن پیوست و از همان ابتدا ضرورت اتخاذ مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم (بویژه مائوئیسم) را بعنوان خط تمایز میان مارکسیسم و رویزیونیسم و آغاز جنگ خلق بعنوان وظیفه مرکزی کمونیست‌ها در هر دو نوع کشورهای تحت سلطه و امپریالیستی را پیش گذاشت.

در سال ۱۹۹۱ در «جلسه گسترده کمیته ریم» که علاوه بر احزاب تشکیل دهنده کمیته ریم احزاب شرکت کننده ی دیگر نیز حضور داشتند سند دیگری به نام **زنده باد مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم** به بیانیه ریم اضافه شد. مهمترین تغییر در اصول وحدت اتخاذ فرمولبندی مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم به جای مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائو بود زیرا واژه‌ی اخیر درک تکامل یافته‌تر ریم از محتوای بدنه‌ی واحد تئوری‌های کمونیستی تا متاخرترین مرحله‌ی تکاملی‌اش را صحیح‌تر بیان می‌کرد.

بعلاوه، سند جدید باید تحلیل جدیدی از اوضاع جهانی می‌داد زیرا، نسبت به سال ۱۹۸۴ که بیانیه ریم نگاشته شده بود، اوضاع جهانی تغییرات شگرفی کرده بود. بلوک شرق به سرکردگی سوسیال امپریالیسم شوروی فروپاشیده و در پی آن رقابت و صف آرائی جنگی دو بلوک سرمایه داری غرب و شرق نیز از بین رفته و دوران جدیدی در روابط قدرت بین المللی به ظهور رسیده بود. برای بازتاب اوضاع نوین قطعنامه ای در زمینه تحلیل از اوضاع جهانی به تصویب رسید.

در مدتی که از تاسیس ریم می‌گذشت نفوذ خطی حزب کمونیست پرو در میان احزاب متشکل در ریم افزایش یافته بود. این امر به مقدار زیادی تحت تاثیر این واقعیت بود که حزب کمونیست پرو در زمینه انقلاب پیشروی‌های بزرگی کرده بود. اما نفوذ خطی این حزب جوانب منفی نیز داشت - بخصوص پس از دستگیری رهبر تاریخی این حزب (آبیمال گوسمن معروف به صدر گونزالو) که یکسال بعد از دستگیری، از زندان، سیاست خاتمه‌ی جنگ خلق و استقرار صلح با دولت پرو را پیش گذاشت. پس از سربلند کردن این خط اپورتونیستی راست حزب کمونیست پرو به دو شاخه منشعب شد. اما کمیته مرکزی این حزب هرگز این واقعیت را قبول نکرد که خط راست را رهبر تاریخی آن داده است. این وضعیت تاثیرات خود را بر صف آرائی‌های خطی درون ریم نیز گذاشت. این صف آرائی بشکل نامساعدی به حول اینکه آیا رهبر خط اپورتونیستی راست شخص گونزالو است یا خیر شکل گرفت.

تلاش‌های کمیته ریم برای متمرکز کردن مبارزات خطی بر راستای **ضرورت نقد خط اپورتونیستی راست فارغ از اینکه چه کسی آن را رهبری می‌کند** تاثیرات کمی بر صفوف ریم گذاشت. نمایندگان کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو اصرار داشتند که این خط اپورتونیستی راست ساخته و پرداخته سازمان امنیت پرو و آمریکاست و نه برخاسته از چرخش راست در رهبری این حزب در زندان. آنان از کمیته ریم نیز می‌خواستند که چنین موضع دروغینی را بگیرد و کمیته ریم پدرستی در مقابل آن مقاومت کرد. زیرا حقیقت، حقیقت است و دروغ، دروغ. و حقیقت جوئی و تن ندادن به مصلحت‌های سیاسی گذرا جزء لاینفک متدولوژی مارکسیستی است. در واقع به جای اینکه مبارزه‌ی دو خط حول نقد خط اپورتونیستی راست رهبر

نوشته زیر بخشی دیگر از گزارش سیاسی پلنوم هفتم کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ایران (م. ل. م) است. بخش اول گزارش در حقیقت شماره ۵۷ منتشر شد. بخش دوم به ارائه‌ی خطوط کلی جمع بندی از «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» (ریم) اختصاص دارد. این تشکیلات انترناسیونالیستی کمونیستی در سال ۱۹۸۴ با شرکت احزاب و سازمان‌های مارکسیست-لنینیست-مائوئیست جهان (از جمله اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران-سربداران) تاسیس شد. این تشکیلات در پی بروز اختلافات شدید سیاسی و ایدئولوژیک بخصوص پس از تبدیل حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) به حزبی بورژوائی در عمل از هم گسیخته شد. کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م. ل. م) با هدف کمک به بازسازی مرکزی بین‌المللی برای جنبش کمونیستی جهان جمع بندی اولیه خود را از این جنبش ارائه داده است که در زیر خطوط کلی آن را می‌خوانید.

نکات جمع بندی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم)

کنفرانس موسس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) در مه ۱۹۸۴ تشکیل شد و این جنبش را بر اساس پلاتفرمی به نام بیانیه ریم تاسیس کرد. همین کنفرانس «کمیته ریم» را به مثابه مرکزیت جینی جنبش انتخاب کرد.

هرچند برخی فعالیت‌های این جنبش چون سرویس خبری جهانی برای فتح هنوز به کار خود ادامه می‌دهد اما حیات آن عملاً خاتمه یافته است. در نتیجه ما با جمع بندی بیش از بیست سال فعالیت یک جنبش کمونیستی بین المللی متمرکز (به معنای دارای مرکزیت) روبرو هستیم. هدف از این جمع بندی یافتن راهی برای حل بحران جنبش کمونیستی بین‌المللی و بازسازی مرکزی برای آن است. این وظیفه یکی از وظایف کلیه احزاب کمونیست (واقعاً کمونیست) است و منطبق بر این واقعیت که جنبش کمونیستی همواره جنبشی بین‌المللی بوده و فقط با این خصیصه می‌تواند موجود باشد.

بیانیه ریم موضع صریحی در مورد این که کمونیسم چیست گرفت. روشن کرد که ضرورت وجودی سازمان‌ها و احزاب کمونیست در سراسر جهان، رهبری انقلابات و استقرار کشورهای سوسیالیستی با هدف برقراری کمونیسم در سراسر جهان است. با این چشم انداز، تحلیلی از اوضاع جهانی داد. در آن زمان، اوضاع جهانی با رقابت افسارگسیخته میان بلوک‌های امپریالیستی مختلف و تدارک جنگ جهانی با هدف باز تقسیم جهان میان سرمایه داران جهانخوار رقم می‌خورد.

این بیانیه انتقادهای مهمی از رهبری جنبش کمونیستی در دوران کمینترن (استالین) کرد، بر گسست‌های مائو از اشتباهات استالین و مدل ابتدائی سوسیالیسمی که در شوروی برقرار شده بود تاکید گذاشت و از اشتباهات مائوتسه دون انتقاد کرد - از جمله در زمینه‌ی نداشتن سیاست تشکیل انترناسیونال کمونیستی پس از انحلال کمینترن. بیانیه ریم این جمع بندی‌ها را مقدمه ای دانست برای جمع بندی همه جانبه تر از پراتیک و تئوری جنبش بین المللی کمونیستی از زمان مارکس تا مائو. این بیانیه، ریم راموظف به تشکیل یک مرکز جینی به نام **کمیته ریم** (متشکل از برخی احزاب ریم) و انتشار نشریه ای به نام **جهانی برای فتح** کرد. این کنفرانس اصول و آئین نامه تشکیلاتی ریم را نیز تعیین کرد. قطعنامه هائی تصویب شد که یکی از آنها در حمایت از چن چائو و چیان چین رهبران انقلابی کمونیست در چین بود. این رفقا متعاقب کودتای سرمایه دارانه در سال ۱۹۷۶ و به قدرت رسیدن بورژوازی نوین در چین دستگیر شده و در آن زمان مشهورترین زندانیان سیاسی کمونیست جهان بودند.

زندانی حزب کمونیست پرو متمرکز شود، حول نقد خط و دیدگاه کمیته ریم متمرکز شد. این جدال شکاف‌های عمیق‌تر و جدی میان دیدگاه‌ها و جهان‌بینی‌های گوناگون درون جنبش مائوئیستی را عریان کرد.

جلسه‌ی گسترده بعدی در سال ۱۹۹۹ تشکیل شد. بحران و قهقرا در حزب کمونیست پرو سایه سنگین خود را بر این جلسه انداخت. این جلسه با اختلافات شدید حول تأیید یا عدم تأیید نقش گونزالو در تدوین خط اپورتونیستی راست همراه شد. نمایندگان بسیاری از احزاب شرکت کننده معتقد بودند که ریم باید نقش گونزالو در تدوین این خط را رسماً انکار کند. اقلیتی از احزاب (منجمله حزب ما) معتقد بودند که گونزالو مدون کننده این خط راست است و انکار آن به هر دلیلی نادرست و اشتباه است. اما این نشست بیانیه‌ای تحت عنوان «بیانیه هزاره» تصویب کرد که منطبق بر موضع غیر اصولی اکثریت بود. متأسفانه نمایندگان احزاب در اقلیت (منجمله حزب ما) با نیت کمک به «وحدت درون ریم» به «بیانیه هزاره» رای مثبت دادند و به این ترتیب به تصویب یک موضع غلط یاری رساندند که بعداً توسط حزبمان جمع‌بندی و نقد شد. مسائل خطی بزرگی در این موضع‌گیری‌ها نهفته بود که در مرکز آن متدولوژی ایده آلیستی و اپورتونیستی-پراگماتیستی «حقیقت سیاسی» قرار داشت. این متدولوژی توسط باب آواکیان، صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا، مورد نقد تیز قرار گرفت و تبدیل به یکی از موضوعات مبارزه خطی درون ریم شد.

در سال ۱۹۹۶ شروع جنگ خلق در نپال، لطمات ناشی از شکست‌های جنگ خلق در پرو و فاجعه‌بارتر از آن فراخوان اختتام جنگ خلق توسط رهبر آن انقلاب را موقتا کنار زد و موجب تقویت ریم شد. اما در سال ۲۰۰۷ با غلبه خط رویزیونیستی بر کمیته مرکزی حزب کمونیست نپال (مائوئیست)، فرآیند انقلاب متوقف شد و این حزب پس از سرنگونی رژیم شاهی در نپال در همدستی و شراکت با احزاب بورژوائی نپال و دولت هند، نظام طبقاتی وابسته به امپریالیسم را در این کشور در شکل جمهوری ترمیم کردند. غلبه رویزیونیسم بر یکی از مهمترین احزاب ریم و قطع فرآیند انقلاب که تحت رهبری این حزب به پرولتاریا و خلق‌های تحت ستم و استثمار جهان الهام و امید می‌داد، فاجعه‌ی بزرگی بود. این فاجعه ضربه بزرگی به اتحاد سیاسی و ایدئولوژیک و تشکیلاتی ریم وارد آورد. بسیاری از احزاب ریم نه تنها علیه این فاجعه برنخاستند بلکه از پیروزی حزب نپال در انتخابات که دروازه را بروی جذب آن در نظام بورژوائی و تبدیل شدن به ذخیره‌ی آن باز کرد استقبال کردند. این آخرین ضربه‌ی کاری بر اتحاد و انسجام سیاسی و ایدئولوژیک و در نتیجه اتحاد تشکیلاتی ریم بود که عملاً آن را از هم گسیخت.

طرح سولاتی برای جمع‌بندی از ریم

ریم در چه شرایطی تشکیل شد و پاسخ به چه شرایطی بود؟ پروسه تدارک آن چه بود؟ مبارزه خطی مهم آن قبل از تاسیس و هنگام تاسیس چه بود؟ نقش رهبری فکری و تشکیلاتی آر سی پی چه بود؟ هنگام تاسیس نقش حزب ما (در آن زمان، اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران)) چه بود و در ادامه چه کردیم؟ مبارزات خطی مهم پس از تاسیس چه بود؟ تاریخچه بحث و مبارزه بر سر دیکتاتوری پرولتاریا و جمع‌بندی از چین چه بود؟ (از زمان ونو تا باترای پراچاندا در مقابل باب آواکیان).

۱- ریم پروژه بزرگ و جسورانه‌ای بود. تلاش‌های عظیمی برای تاسیس و تکامل آن شد. این جنبش را باید در سطح خط، پراتیک و تجربه شکل‌گیری یک مرکزیت کمونیستی بین‌المللی جمع‌بندی کرد.

۲- دوره ریم دوره مهمی است. دوران پس از احیای سرمایه‌داری در چین است. دورانی که بخش بزرگی از احزاب جنبش نوین کمونیستی که در دهه ۱۹۶۰ شکل گرفته بودند از مواضع کمونیستی انقلابی خود عقب‌گرد کرده بودند. شاخص عمده‌ی این عقب‌گرد کنار گذاشتن مواضع جنبش نوین کمونیستی در زمینه‌ی قبول این واقعیت بود که در شوروی سرمایه‌داری احیا شده و شوروی علیرغم حفظ نام سوسیالیسم به یک قطب سرمایه‌داری امپریالیستی تبدیل شده، و دفاع

از خط مائوتسه دون در مورد علل احیای سرمایه‌داری در یک کشور سوسیالیستی و ضرورت ادامه‌ی انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا برای ممانعت از آن و غیره بود. برخی از آن احزاب تبدیل به دنباله‌روان چین سرمایه‌داری شدند، تعدادی دیگر سوسیال دموکرات شدند یا کاملاً مضمحل گشتند. در نتیجه احزاب متشکل در ریم در آن دوران خود پیشروترین احزاب انقلابی کمونیست بودند.

۳- شاخص ریم حفظ و تثبیت دستاوردهای موج اول انقلاب پرولتری بود. (موج اول=از زمان مانیفست کمونیست تا احیای سرمایه‌داری در چین را در بر می‌گیرد که سه قله‌ی آن کمون، انقلاب اکتبر روسیه و در تداوم آن انقلاب اکتبر چین، و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی چین که اولین انقلاب در جامعه‌ی سوسیالیستی بود). فرمول‌بندی م.ل.م. بیان فشرده‌ی حفظ و تثبیت دستاوردهای موج اول شد. در واقع ریم حلقه میان موج اول انقلاب‌های سوسیالیستی و موج دوم بود که در حال شکل‌گیری است.

۴- نقطه ضعف بزرگ ریم آن بود که عمدتاً در سطح از زیر آوار در آوردن تئوری‌های مارکس و لنین و مائو، دفاع از دستاوردهای گذشته و تثبیت آن‌ها باقی ماند. با وجود آنکه در بیانیه ریم جمع‌بندی انتقادی بیشتر از تجربه انقلابات سوسیالیستی قرن بیستم بعنوان وظیفه‌ی تعیین‌شده اما نگاه انتقادی به گذشته به مرور کم‌رنگ شد. نقدهای باب آواکیان که در «فتح جهان» و «مسائل استراتژیک جنبش بین‌المللی کمونیستی» (در فارسی تحت عنوان «گسست از ایده‌های کهن») طرح شده بود اصلاً موضوع بحث و مبارزه نشد.

۵- در زمینه درک تئوری‌های مارکسیست-لنینیست-مائوئیستی و دستاوردها و ضعف‌های انقلاب‌های سوسیالیستی روسیه و چین در صفوف ریم ناموزونی بسیار بود. بخصوص در زمینه مبارزه طبقاتی در دوره گذار سوسیالیستی که قلب مائوئیسم را تشکیل می‌دهد و تجربه انقلاب فرهنگی چین و بطور کلی خصلت جامعه سوسیالیستی و مبارزه طبقاتی در آن اختلاف درک‌های مهمی وجود داشت.

۶- مبارزه بر سر رسیدن به درک موزون به حول خطی صحیح‌تر و علمی‌تر در ریم خوب بود اما از آن‌جا که با پرسپکتیو جدید نبود زیاد موفق نبود. منظور از پرسپکتیو جدید حفظ شالوده‌های صحیح تئوری‌های م.ل.م. و همچنین نقد ضعف‌های آن است. خود این علم نیز مانند هر علم دینامیک دیگر به دو تقسیم شده است. زیرا در عین حال که با مرور زمان صحت و استواری شالوده‌هایش مکرراً ثابت شده است اما کاستی‌های آن نیز به اجبار آشکار شده و بطور عینی ضرورت گسست از آن کاستی‌ها و توضیح آن جنبه از جهان کنونی که تئوری‌های سطح گذشته قادر به توضیح آن‌ها نیستند بوجود آمده است.

۷- کمیته ریم در عرض بیش از بیست سال تلاش فکری و عملی عظیمی کرد برای کمک به تشکیل احزاب و سازمان‌های م.ل.م. جدید و تقویت احزاب موجود در ریم. این کار عمدتاً به صورت جمع‌بندی از تجارب احزاب مختلف و انتقال آن به دیگران، کمک به روشن‌تر و صحیح‌تر شدن خط فکری و برنامه‌هایشان در زمینه‌ی انقلاب در کشور مربوطه و مشخصاً کمک به آغاز جنگ خلق در هر آنجا که شرایط عینی و ذهنی برایش فراهم است، انجام شد. بطور مثال، وجود ریم درست در شرایطی که انقلاب ایران و مشخصاً نیروهای کمونیست شکست‌سختی خورده بودند به اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) کمک کرد که بر روی اصول کمونیسم انقلابی پابرجا بماند و در پرتو آن به جمع‌بندی از تجارب خود پرداخته و پیشروی کند.

در دوران کارزارهای ضد کمونیستی بین‌المللی که بخصوص از سال ۱۹۸۸ به بعد شدت گرفت ریم نقش مهمی در برافراشته نگاه داشتن کمونیسم در جهان داشت. مجله‌ی جهانی برای فتح نقش بسیار مهمی در این زمینه بازی کرد. ریم به بسیاری از جریان‌های چپ و انقلابی دیگر که بخشی از جنبش مائوئیستی نبودند نیز الهام می‌بخشید.

۸- وجود انقلاب‌های پیشرفته چون پرو و نپال که توسط احزاب ریم رهبری می‌شدند به ریم کمک کرد که مسئله کسب قدرت سیاسی و استقرار دولت‌های پرولتری را برای جنبش کمونیستی بین‌المللی به صورت موضوعی جاری و جدی طرح کرده و جایگاه آن را به عنوان وظیفه‌ی مرکزی همه‌ی سازمان‌ها و احزاب کمونیست در جهان

جهانی دوم و تاکید بر گسست‌های مائوتسه دون از تفکر متافیزیکی استالین مورد مناقشه شدید بود. برخی احزاب کشورهای امپریالیستی (ایتالیا) با حمایت برخی دیگر (مثلاً، حزب کمونیست ترکیه-م.ل.) بر وجود «مسئله ملی» در کشورهای امپریالیستی «درجه دوم» مانند ایتالیا اصرار می‌کردند و حاضر نبودند از خط بورژوازی کمینترن درین زمینه جمع‌بندی کنند.

مناقشه در مورد جمع‌بندی از تفکر استالین مرتبط با درک از محتوای «مائوئیسم» نیز بود. زیرا مائو با گسست از تفکرات استالین و مدل سوسیالیسم روسی موفق به تشخیص و حل بسیاری از معضلات دوران گذار سوسیالیستی شده بود.

مرکزیت بین‌المللی:

ریم بعنوان پیش درآمد انترناسیونال کمونیستی و با هدف تشکیل آن در زمانی که امکان‌شده تشکیل شد. و همچون یک تشکیلات بین‌المللی کمونیستی دارای مرکزیت بود. اما این مرکزیت، مرکزیتی کامل نبود بلکه آنطور که بیانیه می‌گوید: مرکز جینی بود. این جین در طول ۲۵ سال رشد کرد. هم کمیته ریم تبدیل به مرکزی قوی تر شد و هم آئین نامه‌های تشکیلاتی ریم به موازات رشد و تکامل ریم، تکامل یافته تر شد.

اما ضرورت ایجاد یک مرکزیت ابتدائی برای جنبش بین‌المللی کمونیستی از همان ابتدا موضوع جدل و کشاکش بود. استدلال مخالفین ایجاد مرکز جینی (سی آر سی از هند) برای ریم (که در مقابل ایجاد «کمیته هماهنگی» را پیشنهاد می‌دادند) تجربه‌ی منفی کمینترن بود که تبدیل به مرکزی برای صدور فرمان از راه دور برای احزاب کمونیست و انقلاب‌های نقاط مختلف جهان شده بود. واقعیت آن است که لطماتی که کمینترن و فرامین آن به انقلاب جهانی زد ریشه در خط انحرافی آن داشت و مشکل اصلی در صدور «فرامین» نبود بلکه در مضمون سیاسی و ایدئولوژیک آن «فرامین» بود. درک تشکیلاتی غلط کمینترن که خود را «حزب جهانی پرولتاریا» می‌دید از خط غلط آن در مورد فرآیند انقلاب جهانی برمی‌خاست که گوئی یک کشور سوسیالیستی (در این مورد کشور شوروی) مرتباً بسط می‌یابد و اطراف خود را سوسیالیستی می‌کند. علاوه بر این، هیچ تضادی میان منافع فوری این کشور سوسیالیستی و پیشروی انقلاب در دیگر نقاط جهان را متصور نبود در حالیکه چنین تضادی واقعیت عینی بود.

اکثریت احزاب به وحدت به حول ایجاد «مرکز جینی» رسیدند و هم‌زمان این را به رسمیت شناختند که کشف و تدوین قوانین سانترالیسم دموکراتیک برای انترناسیونال نوع نوین چیست.

اوضاع جهانی:

تحلیل از اوضاع جهانی از همان ابتدا مورد مناقشه خطی شدید بود. هر چند این مناقشه در شکل اینکه آیا روند عمده در جهان به سوی جنگ جهانی است یا اینکه روند عمده انقلاب است تبارز می‌یافت اما در اصل به درک از قوای محرکه‌ی سرمایه داری در عصر امپریالیسم باز می‌گشت. در قلب اختلاف، تحلیل باب آواکیان (که در کتاب آمریکا در سراسیب توسط ریموند لوتا تئوریزه شده است) قرار داشت. «آمریکا در سراسیب» بر توضیح انگلس که تضاد اساسی نظام سرمایه‌داری (تضاد میان تولید اجتماعی با کنترل و تصاحب خصوصی تولید) به دو تضاد اصلی (تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا و تضاد میان آنارشی و ارگانیزاسیون) پا می‌دهد تاکید می‌کند. آمریکا در سراسیب تاکید می‌کند که حدت یابی این تضاد به رقابت دیوانه‌وار میان سرمایه‌ها دامن می‌زند که یکی از تبعاتش بروز جنگ‌های امپریالیستی است. بعلاوه، این تضاد، قوه‌ی محرکه‌ی تشدید استثمار پرولتاریا نیز هست.

تحلیل از ساخت:

تحلیل از ساخت اقتصادی اجتماعی کشورهای تحت سلطه نیز از مباحث جاری درون ریم بود اما تبدیل به اختلاف خطی بزرگی نشد. مسئله ملی: تحلیل از مسئله ملی و مسئله ملی-مستعمراتی و رویکرد به ملی گرائی و ملی گرایان همواره از موضوعات مورد اختلاف و پوششی برای خط‌های راست در جنبش مائوئیستی بوده و ریم نیز از

تقویت کند و به این ترتیب خلاف جریان غالب در جنبش چپ جهان که این وظیفه‌ی مرکزی را به بایگانی سپرده‌اند حرکت کند. در این زمینه فرمول «قبل از آغاز جنگ، همه چیز در خدمت تدارک آغاز آن و بعد از آن همه چیز در خدمت تکامل و به پیروزی رساندن آن» تبدیل به راهنما و محک فعالیت‌های سازمان‌ها و احزاب درون ریم شد.

با وجودیکه این دو انقلاب به پیروزی نهائی نرسیدند اما بسیاری از مسائل و مشکلات مربوط به روند سرنوینی دولت‌های قدرتمند طبقات بورژوا و امپریالیست (راه انقلاب) و روشن کردن خصلت دیکتاتوری دموکراسی پرولتاریا را و جمع‌بندی از تجارب دولت‌های سوسیالیستی قرن بیستم را نیز تبدیل به وظیفه‌ی اضطراری کردند. اختلاف خطی در مورد این موضوعات نقش تعیین‌کننده‌ای در صف آرائی‌های سیاسی و ایدئولوژیک ریم که در نهایت به انشعاب عملی در آن ختم شد بازی کردند.

جمع‌بندی از این دو انقلاب مهم است. هرچند این امر در دستور کار فوری نیست اما موضوعات خط سیاسی و ایدئولوژیک که توسط دو انقلاب پرو و نپال برجسته شدند در جمع‌بندی از ریم جایگاه ویژه‌ای دارند.

۹- به مرور در کمیته ریم خطی غالب شد که راه حل بحران جنبش کمونیستی بین‌المللی در آغاز جنگ خلق در کشورهای مختلف و به پیروزی رساندن آن‌ها جستجو می‌کرد. این نشانه‌ی عدم تشخیص و درک مسائل گرهی تئوریک جنبش کمونیستی بود که حل نشدن آن‌ها تاثیرات منفی بر روی خصلت جنگ‌های انقلابی و امکان تداوم پیروزمندانه آن‌ها نیز داشت. بدین دلایل ادامه‌ی مسیر با مشکلات و صرف انرژی فراوان و در مقابل با دستاورد کم ممکن شد. اما بالاخره همین نقطه‌ی ضعف در اصلی‌ترین نقطه که همان موضوع خصلت دولت‌های پرولتری آینده و سوسیالیسم که هدف جنگ‌های انقلابی استقرار آن است، به ضد خود تبدیل شد. تئوری‌های دوگانه‌ی حزب کمونیست نپال (م) یعنی «جنگ خلق از پائین و دخالت سیاسی از بالا» و «دموکراسی قرن بیست و یکم» فشرده آن بود.

۱۰- موضوعاتی که از همان ابتدای تاسیس مورد کشمکش و جدل بود عبارت بودند از:

اندیشه مائو یا مائوئیسم:

گرایش سانتریستی قدرتمندی که عمدتاً توسط حزب کمونیست ترکیه (م.ل.) و حزب مشعل نپال نمایندگی می‌شد خدمات مائو در زمینه‌ی تکامل تئوری‌های کمونیستی را نفی می‌کرد و لزومی نمی‌دید که نظام فکری جنبش کمونیستی بین‌المللی در قالب م.ل. اندیشه مائو یا م.ل. مشخص شود. استدلال پایه‌ای این گرایش سانتریستی آن بود که «عصر امپریالیسم» عوض نشده است و مارکسیسم-لنینیسم، مارکسیسم «عصر امپریالیسم» است و از آن جا که «عصر امپریالیسم» تغییر نکرده است پس، مائوتسه دون نمی‌توانسته مارکسیسم-لنینیسم را تکامل داده باشد و نظرات وی صرفاً به کار بست م.ل. به شرایط چین بود. حزب کمونیست پرو نیز شکل دیگری از درک غلط از بدنه‌ی واحد تئوری‌های کمونیستی را ارائه می‌داد و کلیت مارکسیسم را به «مائوئیسم» تقلیل می‌داد (تحت فرمولبندی م.ل. م. بویژه م) حال آنکه خود «مائوئیسم» را نیز از مضمون اصلی آن که تحلیل از معضلات دوران گذار سوسیالیستی و مبارزه طبقاتی در این دوران بود تهی می‌کرد. این حزب گرایش قدرتمندی به تقلیل «مائوئیسم» به تئوری‌های مائو در مورد «جنگ خلق» داشت. این تقلیل‌گرایی تا بدان حد بود که برای ممانعت از خطر احیای سرمایه داری در سوسیالیسم گونزالو فرمول «جنگ خلق تا کمونیسم» را پیش گذاشته بود. قبل از دستگیری رهبر این حزب (گونزالو) آنان در حال تجزیه و تحلیل تئوری‌های مائو در مورد مشکلات دوران گذار سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا بودند و در این جهت به تکثیر مقالات کلیدی دوران انقلاب فرهنگی همت گماشته بودند. شاید اگر این حزب دچار شکست‌های کمرشکن نمی‌شد تحولات مهمی را در درک از خدمات مائوتسه دون به تئوری‌های کمونیستی را از سر می‌گذراند.

استالین:

جمع‌بندی از خط کمینترن در دوران استالین و مشخصاً جنگ

ساختار ستم بر زن:

این موضوع کلیدی در انقلاب هرگز به بحثی جدی در ریم تبدیل نشد. حتا در بیانیه‌ی ریم اشاره‌ای به این شکاف اجتماعی بزرگ نمی‌شود. با این وجود مورد مناقشه‌ی نظری، سیاسی و ایدئولوژیک نشد. این در شرایطی است که مبارزه علیه ستم بر زنان در تمام دهه‌ی ۶۰ تا به امروز نیروهای اجتماعی مهمی را به میدان مبارزه کشانده است - حتا در ابعادی بزرگتر از مبارزات کارگری و نظریه پردازی به حول آن جمع بزرگی از روشنفکران ضد سرمایه‌داری را به خود مشغول داشته بود. و تشدید پدرسالاری و مردسالاری در عروج بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه بخصوص ایران و افغانستان نقش کلیدی داشت.

۱۱- ریم نقش بسیار مهمی بازی کرد. اما آن چارچوبه‌ی سیاسی و ایدئولوژیک دیگر برای ایجاد تشکیلات بین‌المللی برای جنبش بین‌المللی کمونیستی انقلابی، کافی نیست. اکتفا به آن چارچوب موجب التقاط میان مارکسیسم و رویزیونیسم می‌شود. غلبه رویزیونیسم در حزب کمونیست نپال (م) فقط چکاننده‌ی پروسه از هم گسیختگی تشکیلاتی ریم بود. شالوده‌ی ریم که همان خط سیاسی و ایدئولوژیکش بود برای تحلیل از جهانی که می‌خواهیم تغییر دهیم و برای تغییر کمونیستی آن دیگر کافی نیست. تئوری‌های م.ل.م. بطور کلی نیازمند تکامل‌اند زیرا جوانبی از آن نادرست است و جوانبی دیگر جوانب‌گویی جهان مادی نیست. این جوانب تبدیل به سکوی پرشی برای خطوط و گرایش‌های اپورتونیستی در هر دو شکل بورژوا دموکراتیک و دگما- رویزیونیسم شده است. انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم هر چند عظیم و تکان دهنده بودند اما امروز می‌بینیم که صرفا گام‌های ابتدائی در تلاش‌های ما برای سرنگونی سرمایه داری و ایجاد جامعه‌ای نوین بودند. آن تلاش‌های ابتدائی و افکاری که آن انقلابات را هدایت کردند باید جهش کرده و در سطح علمی‌تر و صحیح‌تری قرار گیرند.

این ضرورت، بزرگترین ضرورت جنبش کمونیستی بین‌المللی است و به همین دلیل بزرگترین مبارزه‌ی دو خط هم هست. در جواب به این ضرورت، سه خط در میان احزاب ریم سرپلند کرده است. برسمیت شناختن این ضرورت و جواب به آن. رهبر این پروسه و این خط باب آواکیان است. دیگری خط دگماتیستی که این ضرورت را نفی می‌کند و وظیفه را عمدتا دفاع از تئوری‌ها و دستاوردهای گذشته دانسته و حداکثر اصلاحاتی را در همان چارچوب مجاز می‌شمارد. خط دیگر خطی بورژوا دموکراتیک است که تحت عنوان تکامل تئوری‌های مارکسیستی به احیای اصول قرن هیجدهمی بورژوازی همت گماشته است. خط دگماتیستی و بورژوا دموکراتیک مانند دو روی سکه به یکدیگر تبدیل می‌شوند.

زمانی که دفاع از دستاوردهای گذشته ضرورت عمده است، گرایش‌های دگماتیستی نیز شکل می‌گیرند. وقتی کمونیسم از همه سو زیر حمله است این نوع گرایش نیز تقویت می‌شود. زیر فشار شکست‌ها نیز گرایش انحلال‌طلبانه شکل می‌گیرد. بطور مثال پس از احیای سرمایه داری در چین گرایش انحلال طلبی مانند حریقی بخش عمده‌ی جنبش کمونیستی بین‌المللی را بلعید. تلاش‌های باب آواکیان در زمینه از زیر آوار درآوردن و دفاع از م.ل.م. و همچنین رهبری از سی پی در ایفای نقش اصلی در گردهم آوردن بازمانده‌های نیروهای کمونیست انقلابی و تاسیس ریم برجسته است و باید آن را برسمیت شناخت. اگر کتاب «خدمات فناپذیر مائو» بیرون نمی‌آمد دفاعی از آنچه پرولتاریا تا زمان چین سوسیالیستی بدست آورده بوده صورت نمی‌گرفت. اما باب آواکیان بطور هم زمان پروسه‌ی نگرش نقادانه به تئوری‌ها و تجربه‌ی گذشته را آغاز کرد که امروز به سطح یک سنتز نوین رسیده است. این را نیز باید برسمیت شناخت و برجسته کرد.

امروز از این پرسپکتیو باید به بیش از بیست سال موجودیت ریم نگرست و جمع‌بندی علمی از آن کرد تا در حرکت بعدی برای ایجاد مرکزیتی سیاسی-ایدئولوژیک و تشکیلاتی برای ج.ب.ک. راهنمای ما باشد.

چه باید کرد؟

۱- امروز ج.ب.ک در مرحله‌ای نیست که بتواند پای ایجاد یک تشکیلات بین‌المللی جایگزین ریم و یا احیای ریم برود زیرا قبل از هر کاری باید مبارزه بر سر مسائل خطی را دامن زد و به یک صف‌آرایی مساعد برای دست زدن به چنین کاری رسید. ما در مرحله‌ای هستیم که باید به حول سنتز نوین در میان نیروهای ریم و بیرون ریم به مبارزه دامن زنیم. حزب ما و آرسی‌پی باید از این طریق یک «مرکز فکر» برای ج.ب.ک. درست کنند. در این مبارزه نباید خود را محدود به نیروهای ریم کنیم اما به نیروهای ریم باید توجه خاص کنیم. این کار می‌تواند از طریق تولید سند باشد. بطور مثال برخی از نیروهای ریم و بیرون ریم طرحی برای ایجاد تشکل بین‌المللی ارائه داده اند یا حزب کمونیست مائوئیست افغانستان در نقد مقاله «بر سردو راهی» و همچنین در جمع‌بندی از ریم اسنادی داده اند که حزب ما باید به آن‌ها بپردازد.

۲- ما در مرحله‌ای هستیم که می‌توانیم «بیانیه‌ی جدیدی را پیشنهاد دهیم و آن را تبدیل به سلاحی برای پیشبرد مبارزه خطی کنیم.

- نکته اصلی بیانیه جدید موضوع دیکتاتوری پرولتاریاست. در بیانیه ریم این موضوع خط تمایز مهمی میان رویزیونیسم و مارکسیسم است. در بیانیه آینده نیز همین موضوع باید خط تمایز مهمی میان مارکسیسم و رویزیونیسم باشد. دولت‌های پرولتری آینده در تمایز با دولت‌های پرولتری پیشین چه خصوصیات و کارکردی باید داشته باشند؟ این سوال باید جواب سنتز نوینی بگیرد و تمایزش با جواب‌های دگما رویزیونیستی و بورژوا-دموکراتیک روشن باشد.

- تاکید بر رویکرد علمی به علم کمونیسم و تکامل آن. و نقد متدولوژی تقدیرگرایانه در مورد «رسیدن به کمونیسم» و فلسفه پراگماتیستی «حقیقت سیاسی».

-تحلیل صحیح از دینامیسم امپریالیسم باید جایگاه مهمی در تحلیل از اوضاع جهانی را به خود اختصاص دهد. مهمتر از تعیین تضاد های اصلی و عمده در صحنه سیاسی استقرار شالوده های درک مارکسیستی از محرکهای نظام سرمایه داری است. زیرا بر این پایه است که می توان درک ماتریالیستی از انترناسیونالیسم پرولتری و فرآیند انقلاب جهانی بدست آورد.

تغییراتی که گلوبالیزاسیون در کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی و تحت سلطه بوجود آورده باید بررسی شود. این روند چه تاثیری بر بافت درونی این کشورها و رابطه‌ی این کشورها گذاشته است. چه تاثیری بر ترکیب پرولتاریا و مسائل دیگر همچون مسئله زنان و مسئله ملی گذاشته است. بالاخره شاخص‌های مهم که برای تدوین «راه انقلاب» در هر کشور در دست گرفت کدام‌ها هستند.

-ایجاد خط تمایز با درک‌هایی که هر گونه مخالفت با «امپریالیسم» را مترقی دانسته و اتحاد با هرگونه «مقاومت» را جایز می‌داند. و از سوی دیگر، مقابله با درک‌هایی که مبارزه‌ی طبقاتی درون کشورهای تحت سلطه را از امپریالیسم جدا کرده و گسست از نظام سرمایه‌داری جهانی را که تحت سلطه‌ی امپریالیسم است را بخشی از فرآیند انقلاب نمی‌داند و به این معنا با انحراف اول در یکجا قرار می‌گیرد.

-تحلیل از دوران «جنگ سرد»: تضاد میان امپریالیست‌ها به چه شکل حل شد و نقد «لگوی متعارف» که تضادهای امپریالیستی با جنگ حل می‌شود.

- تحلیل از این مسئله که چگونه عمده شدن تضاد میان امپریالیست‌ها تاثیرات منفی بر انقلابات و مبارزه طبقاتی در نقاط مختلف جهان داشت. مثال جنبش‌هایی که بخصوص در سه قاره بلند می‌شدند و تبدیل به ذخیره‌ی رقابت‌های دو قطب امپریالیستی می‌شدند - این مسئله در مورد افغانستان برجسته است.

تاکید بر اینکه بزرگترین عامل تغییر اوضاع جهانی نسبت به دهه شصت سرنگونی چین سوسیالیستی و تبدیل آن به ذخیره‌ی نظام سرمایه‌داری جهانی بود که برای یک دوران کامل سرمایه‌داری را به لحاظ اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک نجات داد. در این پرتو تحلیل از ۴۰ سال غلبه‌ی ضد انقلاب و کارزارهای ضد کمونیستی و موضوع «پائین آمدن افق‌ها» و قهقرای بنیادگرایی اسلامی.

اهمیت مبارزه در عرصه ایدئولوژیک با گرایش‌های دینی و ناسیونالیستی و مردسالاری.

- جمع‌بندی از «جنبش‌های رهائی بخش ملی» یا «مبارزات ضد کلنیالیستی» در بعد از جنگ جهانی دوم که چگونه به ضد خود تبدیل شدند و در واقع کشورهای نومستمراتی را به جای مستعمرات نشان‌دادند. تحلیل از ماهیت بورژوازی ملی که این جنبش‌ها را رهبری می‌کرد. بررسی ماهیت طبقاتی برنامه‌های ناصریسم، بعثیسم، مصدق‌ایسم و گاندیسم و غیره در زمینه اقتصاد و گسست از نظام سرمایه‌داری جهانی، مسئله دهقانی، مسئله زنان، مسئله ملی و امپریالیسم و استقلال از نظام سرمایه‌داری جهانی.

- در زمینه‌ی حزب و تشکیلات: تأکید بر اهمیت تعیین‌کننده‌ی درستی خط سیاسی و ایدئولوژیک به مثابه «مرکز» و تأکید بر اینکه مجموعه‌ی فعالیت‌های یک حزب باید در خدمت انقلاب قرار گیرد و اینکه حزب از همان ابتدا چگونه این دیالکتیک را باید برقرار کند.

- مقابله با این درک که گویا «جنگ خلق» یا «ارتش» یا «اعتصاب کارگری» و غیره جای آگاهی را می‌گیرد. و تأکید بر اهمیت تبلیغ و ترویج کمونیستی از طریق نشریه‌ی سیاسی برای بالا بردن آگاهی افشار مختلف مردم در زمینه نقد وضع موجود، ایدئولوژی‌ها و برنامه‌های طبقاتی، انقلاب چیست، کمونیسم چیست و غیره.

- ارائه‌ی درکی درست‌تر از رابطه‌ی خط با سانترالیسم دموکراتیک در سطح حزب و همچنین تشکیلات بین‌المللی و همچنین در رهبری جامعه‌ی سوسیالیستی.

- نقد درک‌های اکونومیستی در مورد طبقه کارگر و تقلیل مبارزه برای محو ۴ کلیت به «مبارزه اقتصادی». (۴ کلیتی که مارکس تعیین کرد: تمایزات طبقاتی، روابط تولیدی که آن تمایزات را تولید می‌کنند، تمایزات اجتماعی که از این روابط بر می‌خیزند، افکار کهنه‌ای که این تمایزات را توجیه و نگره‌بانی می‌کنند). برقرار کردن رابطه‌ی درست میان تضادهای طبقاتی و تضادهای اجتماعی دیگر چون ستم بر زن و محیط زیست و ستم ملی، برقرار کردن رابطه‌ی دیالکتیکی تضادهای طبقاتی و ایدئولوژی-فرهنگ مسلط و لزوم پیشبرد مبارزه در عرصه ایدئولوژی-فرهنگ بعنوان بخشی لاینفک از مبارزه طبقاتی، و درکی درست‌تر از انقلاب کمونیستی که مربوط به رهائی بشریت است و نه «رهائی طبقه کارگر».

- تعریف ساختار ستم بر زن در کارکرد نظام سرمایه‌داری و تأکید بر شورش زنان علیه مردسالاری برای تدارک و به پیروزی رساندن انقلاب پرولتری و ادامه‌ی انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا. نقد کمبودهای تئوری‌های مارکسیستی در این زمینه.

پیش گذاشتن درک صحیح‌تر در مورد تغییرات طبقاتی مهم در کشورهای تحت سلطه و ناپیچی که برای راه انقلاب در این کشورها دارد.

- تأکید بر اینکه انقلاب یا کسب قدرت سیاسی به طریق انقلابی و وظیفه‌ی مرکزی کمونیست‌ها در همه جاست و وظیفه‌ای جاری است که همه فعالیت‌ها باید در خدمت آن باشد. ایجاد خط تمایز با درک‌های بورژوا دموکراتیک در مورد انقلاب در این کشورها. تأکید بر

نمونه‌ای از قانون اساسی یک دولت سوسیالیستی

بخش دوم

قانون‌گذار) را خواندید.

بخش ۲. قوه مجریه

۱. بر مبنای قانون اساسی و قوانین مصوب سرچشمه گرفته از آن، قوه مجریه دارای اتوریته و قدرت لازم در زمینه اتخاذ و عملی کردن سیاست‌های مربوط به کارکرد حکومت، هدایت جامعه و همچنین دفاع از این جمهوری و امنیت و حقوق مردم خواهد بود.

۲. قوه مجریه مشتمل بر شورای اجرائی است که توسط مجلس قانون‌گذار و از میان اعضای خودش انتخاب می‌شود. این کار طبق مقررات و آئین‌نامه‌هایی که مجلس قانون‌گذار بدین منظور اتخاذ می‌کند انجام می‌شود. برای تصویب این مقررات و آئین‌نامه‌ها رای اکثریت ساده اعضای مجلس قانون‌گذار کافی است به شرطی که مقررات و آئین‌نامه‌ها منطبق بر این قانون اساسی باشند. انتخاب شورای اجرائی اولین اقدام مجلس قانون‌گذار است. این کار باید با تامل و سنجش افکار اما هرچه سریعتر - به فاصله ۳ ماه پس از انتخابات هر مجلس قانون‌گذار - انجام شود. شورای اجرائی بلافاصله پس از انتخاب دارای اتوریته کامل خواهد بود. تا لحظه‌ی انتخاب شورای اجرائی جدید، شورای قدیم با برخورداری از اقتدار و قدرت کامل این نهاد به انجام وظیفه ادامه خواهد داد. (در اولین انتخابات مجلس قانون‌گذار، اتوریته، قدرت و وظایف قوه مجریه توسط شورای حکومت موقت بر مبنای اصول این قانون اساسی تعیین و عملی خواهد شد).

تعداد اعضای شورای اجرائی توسط مجلس قانون‌گذاری که آن را انتخاب می‌کند تعیین می‌شود. شورای اجرائی یک نهاد اداری است و نه قانون‌گذار. تعداد اعضایش باید آنقدر باشد که بتواند وظایفش را جمعی و با تقسیم کارهای ضروری پیش برد اما نباید بیش از اندازه و مانعی در مقابل انجام وظایفش شود. بطور کلی خوبست اعضای شورای اجرائی مرکب از افراد سنین مختلف و تجارب خاص باشد. در هر حالت تمام اعضای آن باید به سن قانونی رای دادن رسیده باشند.

در حقیقت شماره‌ی ۵۷ بخش اول از ترجمه‌ی سند قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین برای آمریکای شمالی (طرح پیشنهادی) را خواندید. این سند بسیار مهم توسط حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر.سی.پی) تهیه شده و نمونه‌ای از قانون اساسی در یک کشور سوسیالیستی است. در شماره‌ی قبل در پیش‌گفتاری بر این سند نکاتی را در باب ضرورت انتشار چنین سندی گفتیم که می‌تواند سلاح نافذی باشد در مقابله با وعده‌های فریب‌کارانه‌ی بورژوازی در مورد «تغییر» و آگاه کردن توده‌های مردم در مورد ماهیت یک جامعه‌ی انقلابی. گفتیم که تهیه و انتشار چنین سندی قبل از پیروزی انقلاب سوسیالیستی بخشی از پروسه بدیل‌سازی در مقابل دولت و نظام طبقاتی-اجتماعی حاکم است. گفتیم که طرح قانون اساسی جامعه‌ی آینده در واقع طرح اساس‌نامه و نظام‌نامه‌ی آن است و بطور کنکرت توده‌های مردم را با برنامه و افق حزبی که بطور جدی بدنبال انقلاب سوسیالیستی است آشنا می‌کند. در واقع محکی است برای سنجش اینکه آیا دولت و نظامی که حزب برایش مبارزه کرده و توده‌های مردم بخصوص پرولتاریا را دعوت به مبارزه در راه آن می‌کند واقعا گسست بنیادینی از دولت و نظام کنونی هست؟

قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین برای آمریکای شمالی (طرح پیشنهادی) سند ارزشمند و مناسبی برای کنکرت کردن بحث در این باره است. این سند مشتمل بر یک مقدمه و تشریح ۶ ماده از قانون اساسی است:

ماده اول: حکومت مرکزی

ماده دوم: مناطق، محلات و نهادهای پایه‌ای

ماده سوم: حقوق مردم و مبارزه برای ریشه کن کردن کلیه‌ی

اشکال استثمار و ستم

ماده چهارم: اقتصاد و توسعه اقتصادی در جمهوری سوسیالیستی

نوین در آمریکای شمالی

ماده پنجم: اتخاذ این قانون اساسی

ماده ششم: متمم‌هایی بر این قانون اساسی

در شماره‌ی قبل ترجمه‌ی مقدمه و بخش اول از ماده اول (مجلس

تمام دوره خدمت شورای اجرائی این بحث ها بطور منظم برقرار خواهد بود اما نقش حزب در این زمینه اساسا نقش مشورتی خواهد بود. شورای اجرائی و اعضایش هیچ اجبار قانونی یا غیره در اتخاذ پیشنهادات و نظرات حزب نخواهند داشت و روحیه و جهت گیری در این مباحث روحیهی بررسی و تحلیل مسائل و دغدغه‌ها و یادگیری از یکدیگر خواهد بود. اصل رهبری حزب در رابطه با شورای اجرائی به گونه‌ای تفسیر نشده و دارای رویکردی نخواهد بود که در تضاد با اصول پایه‌ای و مقررات مجلس قانون‌گذار قرار گیرد. بالعکس در وحدت اساسی با آن خواهد بود و مجلس قانون‌گذار باید به موقع و در پرتو اصول و اهداف تعیین شده در قانون اساسی و در رابطه با آن‌ها، در جریان مسائل مربوط به کار این شورای اجرائی، عملکرد حکومت و بطور کلی امور دولتی، اوضاع جامعه و جهان بطور کلی قرار گیرد.

۴. شورای اجرائی برای پیش‌برد وظایفش در اوضاع اضطراری فوق‌العاده آتوریته و مسئولیت فراخواندن نشست مجلس قانون‌گذار مرکزی را دارد. (به ماده سوم رجوع کنید). در موارد دیگر نیز شورای اجرائی می‌تواند در توافق و هماهنگی با دبیران مجلس قانون‌گذار نشست آن را فرا بخواند.

۵. شورای اجرائی حداقل سالی یکبار گزارش کار خود و امور مربوط به آتوریته و قدرت‌ش را به مجلس قانون‌گذار می‌دهد تا مجلس را در باره این امور مطلع نگاه دارد. این گزارش‌دهی شامل حساب و کتاب امور مالی حکومت و بودجه برای نهادهای مرکزی، منطقه‌ای و حکومتی در رابطه با نیازهای ویژه و برای دوره‌هایی که شورا ضروری و مناسب می‌داند خواهد بود. این بودجه‌ها بر مبنای ابتکار شورا اجرائی به اجرا در خواهند آمد مگر اینکه حداقل دو سوم اعضای مجلس قانون‌گذار با آن مخالفت کنند. صندوق وجوه همگانی برای هزینه‌های شورای اجرائی و در کل سطوح مختلف حکومت، از طریق نقش مرکزی و تنظیم کننده دولت در اقتصاد و طبق بودجهی تهیه شده توسط شورای اجرائی انباشت می‌شود. این بودجه‌ها معمولا برای دوره خدمت هر شورای اجرائی تنظیم می‌شوند اما در صورتی که برنامه ریزی اقتصاد سوسیالیستی و نیازهای بزرگتر جامعه و حکومت ایجاب کند، می‌توان هزینه‌های درازمدت‌تر را نیز در آن‌ها به حساب آورد و تامین کرد. از آنجا که صندوق وجوه همگانی حکومت در نهایت وابسته به ابتکار و کار بدنی و فکری مردم است باید حداکثر توجه دائم و جدیت مبذول شود تا این وجوه به کارآمدترین و باثمرترین وجه و طبق منافع اساسی توده‌های مردم و در خدمت به اصول اهدافی که در این قانون اساسی تعیین شده است به کار برده شوند. جهت‌گیری عمومی مجریه و حکومت بطور کلی پرهیز از قرض و کسری بودجه و یا به حداقل رساندن آن است.

۶. گزارش‌های شورای اجرائی به مجلس قانون‌گذار با رعایت مسائل امنیتی جمهوری و مردم، از طریق مطبوعات در اختیار همگان قرار خواهد گرفت. جهت‌گیری پایه‌ای شورای اجرائی این خواهد بود که بطور منظم اعضای جامعه را نسبت به کارهای خود مطلع نگاه دارد و درگیری فعال و فزاینده توده‌های مردم را در رابطه عملکرد حکومت و امور دولت و بطور کلی پروسه متحول کردن جامعه و جهان بر طبق اصول و اهداف تعیین شده در این قانون اساسی تسهیل کند.

۷. بر اساس قانون اساسی و قوانین تصویب شده توسط مجلس قانون‌گذار در انطباق با قانون اساسی، مجریه مسئول عرصه‌های گوناگون حکومت و جامعه است و برای پیش‌برد این مسئولیت‌ها می‌تواند نهادها، ابزار و وسایلی را تحت رهبری خود بوجود آورد. این عرصه‌ها عبارتند از: اقتصاد، محیط زیست، دفاع و امنیت، عدالت و حقوق مردم، روابط بین‌المللی، آموزش، علم و پژوهش‌های علمی، بهداشتی و پزشکی، رسانه‌ها، فرهنگ و هنر.

در شماره آینده: اقتصاد

شورای اجرائی به نوبه خود از میان اعضایش صدر و دبیران دیگر را انتخاب می‌کند. شورای اجرائی از زمان انتخاب شدن تا انتخاب شورای اجرائی بعدی توسط مجلس قانون‌گذار انجام وظیفه خواهد کرد. مجلس قانون‌گذار قدرت فراخواندن شورای اجرائی را دارد. طرق فراخواندن و تضمین ادامه کاری اجرائی برای چنین شرایطی پیش بینی شده است. شورای اجرائی آتوریته تعیین دوره‌ی خدمت صدر و دیگر دبیران خود را دارد و می‌تواند با داشتن اکثریت ساده اعضای خود این مدت را تغییر داده یا دبیران را عوض کند. قوه مجریه از قوه‌ی قانون‌گذار مستقل است مگر در مورد انتخاب اعضایش توسط مجلس قانون‌گذار از میان اعضایش و اینکه مجلس قانون‌گذار می‌تواند آن را فراخوانده و یا اعضایش را استیضاح کند. اعضای شورای اجرائی حق ندارند در مقام اعضای مجلس قانون‌گذار عمل کنند یا در رای‌گیری‌های مجلس قانون‌گذار شرکت کنند مگر در شرایطی که رای‌گیری در مجلس قانون‌گذار به کرات جفت می‌شود. در این شرایط صدر شورای اجرائی دعوت خواهد شد که رای تعیین کننده را بدهد.

مدت زمان خدمت شورای اجرائی عموما مساوی با مدت زمان خدمت مجلس قانون‌گذاری خواهد بود که آن را انتخاب کرده است مگر در مواردی که مجلس قبل از انتخابات بعدی آن را فرا بخواند و شورای اجرائی جدیدی را انتخاب کند. برای فراخواندن شورای اجرائی نیاز به دو سوم آرای اعضای مجلس هست و مجلس باید به فاصله ۴۸ ساعت شورای اجرائی جدید را انتخاب کند. اما تا زمانی که شورای اجرائی جدید انتخاب نشده است صدر مجلس قانون‌گذار مسئولیت وظایف اجرائی حکومت را در دست گرفته و از نهادها و دستگاه اداری آن استفاده خواهد کرد. برای تضمین بیشتر تداوم کار اجرائی، مجلس قانون‌گذار باید به فاصله ۴۸ ساعت بعد از اولین اجلاس خود خطوط مسئولیت را در میان اعضای قانون‌گذار تعیین کند تا در صورت فراخواندن شورای اجرائی و یا پیش آمدن حوادثی دیگر که منجر به از کار افتادن کامل شورای اجرائی شود و صدر مجلس قانون‌گذار نیز نتواند مسئولیت اجرائی را بگیرد، برای در دست گرفتن وظایف اجرائی حکومت آماده باشند.

اگر عضوی از اعضای شورای اجرائی از قانون اساسی و قوانین دیگر تخطی کنند مجلس می‌تواند وی را استیضاح کند. بدین منظور مجلس نیازمند کسب حداقل دو سوم آراست و محکوم کردن عضو استیضاح شده نیازمند حداقل سه چهارم آرای اعضای مجلس است. در صورت استیضاح، مجلس باید یکی از اعضای دادگاه عالی را برای نظارت بر روند استیضاح دعوت کند. همین اصول و پروسه‌ها در مورد استیضاح اعضای مجلس قانون‌گذار یا یکی از اعضای قوه قضائیه صادق است. البته در صورت استیضاح هر یک از اعضای دادگاه عالی قضائی لازم است که یکی از اعضای دادگاه رده‌ی پائین‌تر ریاست جلسه را برعهده داشته باشد. استیضاح امری بسیار جدی است و نباید به کار برده شود مگر در شرایط تخطی از قانون اساسی و قوانین دیگر. اگر افراد استیضاح شونده محکوم گردند به مدت ۱۰ سال از خدمت در دولت محروم می‌شوند و پس از انقضای این مدت باید اکثریت آرای مجلس قانون‌گذار مرکزی را کسب کنند تا بتوانند مقامی دولتی اشغال کنند. خاطیان می‌توانند به جرم جنائی محکوم شوند.

۳. شورای اجرائی توسط مجلس قانون‌گذار انتخاب شده و مجلس می‌تواند آن را فراخوانده یا هر یک از اعضایش را استیضاح کند. اما در همان حال تحت رهبری حزب کمونیست انقلابی انجام وظیفه می‌کند. حزب امر رهبری را از طریق کسب اکثریت عددی در شورای اجرائی پیش نمی‌برد. در واقع جهت‌گیری عمومی و رویکرد حزب این نیست که از طریق کسب اکثریت عددی یا تکیه بر ابزار تشکیلاتی بر شورای اجرائی، نفوذش را پیش برده یا بر آن سلطه یابد. فارغ از اینکه در هر مقطع چند نفر از اعضای حزب به عضویت در شورای اجرائی انتخاب شده و در آن خدمت کنند، حزب رهبری خود را در درجه اول و اساسا از طریق نفوذ کلی خط سیاسی و ایدئولوژیکش در جامعه و بطور مشخص‌تر و مستقیم‌تر از طریق ارائه نظرات و پیشنهادهایش به شورای اجرائی در مورد سیاست‌ها و عمل کرد عمومی و اعمال شورای اجرائی و با برگزاری بحث میان نمایندگان حزب و اعضای شورای اجرائی در مورد پیشنهادات و و اوضاع جامعه و جهان بطور کلی پیش می‌برد. در

آواز روشن دانشگاه

اطلاعیه حزب کمونیست ایران (م.ل.م.) به مناسبت ۱۶ آذر روز دانشجو

در روزهایی که دانشگاه به هر شکل ممکن مقاومت می کند. و جنبش دانشجویی ایران اگرچه محدودتر و پراکنده تر از سال های پیش است، اما تکجوش های مهر و آبان و آذر در زنجار و مازندران و شهرکرد و ورامین و یزد و پلی تکنیک و خواجه نصیر و علم و صنعت نشان می دهد که هنوز قلب این جنبش می تپد و تداوم دارد.

این جنبشی است که به ناگزیر تضادهای اجتماعی و سیاست های طبقاتی گوناگون را در خود بازتاب می دهد و عرصه جدال رادیکالیسم و انقلابی گری با اصلاح طلبی و مسالمت جویی است - گاه آشکار و گاه پنهان؛ جنبشی تاثیرگذار که نگاه بسیاری از مردم به آن دوخته شده است، جنبشی خطرناک از دید دستگاه ارتجاعی حاکم که به کمک "بسیج دانشجویی" کمر به مهار و سرکوبش بسته است، جنبشی که همیشه یک منبع مهم برای تامین نیروهای فعال و رزمنده سیاسی بوده و "سبزه های" مغضوب حکومتی نیز از طریق نهادهایی مانند "دفتر تحکیم وحدت" برای سوار شدن بر آن دندان تیز کرده اند.

این جنبشی است که کمونیست های انقلابی همیشه از آن نیروی تازه نفس گرفته اند و برای هدایت اش در راستای اهداف انقلاب ریشه ای اجتماعی و برای رادیکال کردن شعارهایش تلاش کرده اند. کوشیده اند تا این جنبش، قدرت سیاسی حاکم و ستم های طبقاتی و جنسیتی و ملی و مذهبی را نشانه بگیرد. از صحن دانشگاه و محدوده خواسته های دانشجویی و آموزشی فراتر برود. به دنبال پیوند و اتحاد با توده های کارگر و زحمتکش و زنان آزادیخواه و روشنفکران نواندیش و ملل ستمدیده علیه طبقه حاکمه و نظام جهانی سرمایه داری امپریالیستی باشد. خرافه های ناسیونالیستی و برتری جویانه ملی را کنار بزند و انترناسیونالیست شود. پرچم نواندیشی و علم را برافرازد و احکام ضد علمی و ارزش های کهنه مذهبی و تخدیر عرفانی را نقد کند و به چالش بگیرد.

شانزدهم آذر در می گوید تا تاکیدی دوباره باشد بر این اهداف و جهت گیری ها بر متن این اوضاع. تاکیدی دوباره باشد بر ضرورت جبران عقب ماندگی ها، بر ضرورت انجام کارهایی که زمینه ساز تحول و تشکل انقلابی جنبش دانشجویی شود و در درجه اول آگاهی کمونیستی را به صورت یک هسته متشکل و منسجم از دانشجویان پیشرو انقلابی به یک نیروی مادی در بطن جنبش دانشجویی تبدیل کند. آگاهی به ضرورت انقلاب سوسیالیستی و مبارزه برای آرمان کمونیسم جهانی؛ آگاهی به ضرورت رهبری حزب پیشاهنگ؛ آگاهی به ضرورت قهر انقلابی برای کسب قدرت سیاسی؛ آگاهی به نقش تاریخ ساز توده ها.

گرامی باد شانزده آذر روز دانشجو!

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!

مرگ بر ارتجاع! مرگ بر امپریالیسم!

زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم

شانزده آذر دوباره سر می زند به دانشگاهی که هنوز زیر چکمه سرمایه و دین و مردسالاری است؛

در روزهایی که صدای نوحه و ستایش مرگ از منبر ایدئولوژی ارتجاعی به آسمان بلند است؛

در تماشاخانه عوامفریبی و توطئه که حاکمان را وامی دارد برای حل و فصل رقابت های درونی و یا خروج از وضع بین المللی نامساعدی که گرفتارش شده اند امروز از دیوار سفارت بالا بروند و به بحران سازی رو بیاورند و فردا زبونانه از اربابان امپریالیست عذرخواهی کنند.

شانزده آذر از راه می رسد، در کشوری که مزد گورکن از ارزش جان آدمی بیشتر است و دانشجویانی مانند آزاده عطالهی (از دانشگاه آزاد ورامین)، آمنه زنگنه (از دانشگاه پلی تکنیک)، میترا رضایی (از دانشگاه علم و صنعت) و دیگران قربانی بی توجهی و بی تفاوتی و بی کفایتی مقامات دست نشانده دولت در دانشگاه ها می شوند و در سوانح دل خراش جان می بازند.

شانزده آذری دیگر، در گیر و دار حراست و گیت بازرسی و تفکیک جنسیتی، در روزهای تذکر و تهدید و فیلمبرداری و تعلیق و اخراج، در روزهای خفقان آوری که نیروهای امنیتی و بسیجی را تحت نام دانشجو و برای سرکوب آزادی در محیط های آموزشی مستقر کرده اند؛

در نخستین رویارویی ها و خطر کردن های سال اولی ها، با شور و جراتی که هر سال با خود به دانشگاه می آورند؛ با نخستین نافرمانی ها و فریادهای اعتراض، با نخستین جرقه های آگاهی، با اشتیاق به شناخت ریشه های درد و راه رهایی، با احساس درد مشترک و تقسیم آنچه یاد گرفته ایم به شکل شبنامه و اعلامیه و نشریه و چت و کامنت با دیگران، با تلاش برای دور زدن فیلترینگ و سرعت بخشیدن به مبارزه برای خنثی کردن سرعت پایین اینترنت.

شانزده آذری دیگر، نماد مبارزه دانشجویانی که امروز به بهانه های مختلف زبان به اعتراض می گشایند و اعتراض شان به سرعت رنگ و بوی سیاسی به خود می گیرد. همان ها که افزایش هزینه خوابگاه، کیفیت پایین یا قیمت بالای غذا، و اختلال در اینترنت می تواند بهانه آغاز تجمع و تحصن شان شود. همان ها که خواسته های صنفی شان با کوچک ترین عکس العمل نیروهای امنیتی و سرکوبگر به شعارهای سیاسی تبدیل می شود. همان ها که آتش خشم شان با فشارهای تحقیرآمیزی که تحت عنوان سیاست تفکیک جنسیتی بر دختران دانشجو وارد می شود برانگیخته می شود و بذر اعتراض ادامه دار را در خاک این جنبش می کارد. همان ها که با اعتراض به جداسازی سرویس ایاب و ذهاب، درهای ورودی، سالن غذاخوری... و ایجاد دانشگاه های تک جنسیتی، تدابیر جمهوری اسلامی برای تحکیم سلطه سیاسی و ایدئولوژیک و امنیتی اش بر دانشگاه و کل جامعه را به زیر سوال می کشند.

شانزده آذر از راه می رسد، در دوره ای که جنبش دانشجویی شرایطی متفاوت از چند سال پیش دارد. و صحنه از نسل گذشته فعالان چپ جنبش خالی است. و آنان که هر شانزده آذر پرچم های سرخ را به اهتزاز در می آورند و شعارهای سیاسی رادیکال را به گوش جامعه می رسانند جای خود را به نسل جوان تر داده اند بی آنکه تئوری انقلابی و تجربه مبارزاتی و راه و رسم تشکل سازی را در سوراخ سنبه های دانشگاه برایش جاسازی کرده باشند؛

یادمان مینا حق شناس

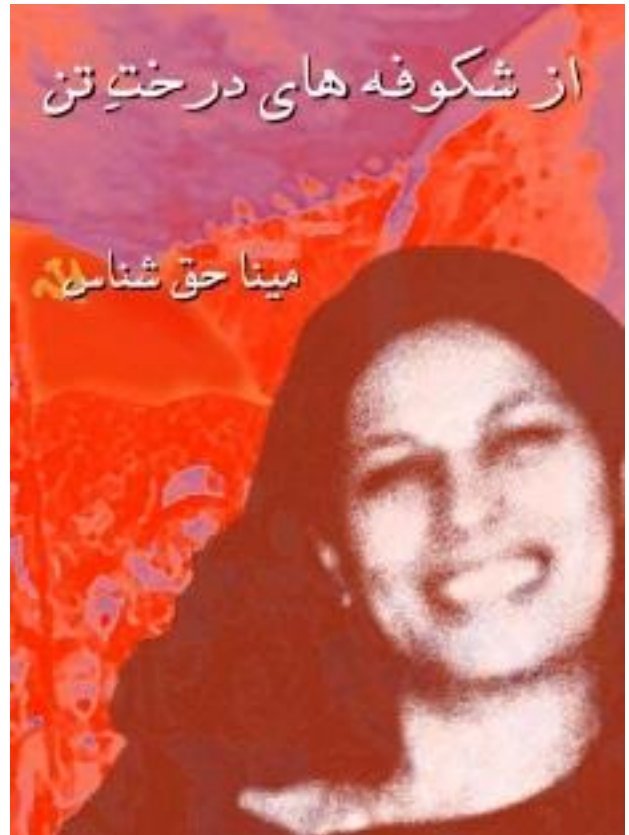
رویای پرواز و رهایی
رویای آزادی و تجربه‌های نو را زیستن
رویای به زیر سؤال بردن، به نقد کشیدن، پرسش بر انگیختن و
حقیقت را جستجو کردن.
رویای جامعه‌ای عاری از ستم و استثمار
یا آنگونه که مینا در یکی از شعرهایش سرود، جامعه‌ای که بر تارک
آن نوشته شده باشد
به هر کس به اندازه نیازش!
مینا خود با چنین رویایی زیست؛ جسم و جانش را با آن گره زد،
زندگی‌اش تعبیر این رویا بود.
او تلاش کرد با شعله وجودش به زمستان‌های سرد دوران شکست
انقلاب گرما بخشد.
ما مینا را از دست دادیم ولی او در رویای همه استثمار شدگان و
ستمدیدگان جهان حضور دارد.
مینا زنده است زمانی که زنان افغانی از شعر و شور او الهام
می‌گیرند.

مینا زنده است زمانی که چند صد جوان سیاهپوست محله هارلم
نیویورک با نامه‌هایش پیوند برقرار می‌کنند و به وجد می‌آیند. (x)
مینا زنده است در پیچ‌پیچ محفل‌های انقلابی زنان، در نجوای
دختران دانشجوی معترض که یادش را عزیز می‌دارند و به قول یکی از
اشعارش لحظه سرخ موعود انفجار را تدارک می‌بینند.
تحقق ایده‌ها و آرزوهای مینا ما را بر می‌انگیزد که هر چه سریعتر
جای خالی او را در مبارزه پر کنیم.

مینا زندگی ساده‌ای داشت اما بلند پرواز بود. برای او زندگی
معنایی نداشت جز مبارزه. او مبارزه را خوشبختی می‌دانست. مینا در
روزهای آخر زندگی‌اش گفت، «خوشحالم از اینکه آنگونه دلم خواست
زندگی کردم.» او از اینکه آگاهانه و آزادانه زیست و توانست به
زندگی خود و دیگران معنا بخشد لذت برد. او شوق پرواز را به ما
آموخت.

او الگویی از خود برجای گذاشت که همگان را بخود فرا می‌خواند.
الگویی که توده‌های ستمدیده بویژه زنان و دختران جوان را
فرامی‌خواند که زندگی معنا داری را جستجو کنند، همواره پرواز را به
خاطر بسپارند؛ مستقل و متکی به خود باشند، شعر زندگی و شور
مبارزه باشند و آینده‌ای روشن و درخشان را برای مردم ستمدیده به
تصویر کشند. جامعه ما بدون حضور و فعالیت افراد آگاه و مبارزی
چون مینا شانس تحول نخواهد داشت و به قهقرای بیشتری فرو خواهد
رفت. این اضطراری است که هم اکنون با آن روبرو هستیم. یادآوری
زندگی و مبارزه مینا این مصاف را در مقابل ما قرار می‌دهد که هر چه
سریعتر جای یار و یاور جنبش انقلابی زنان و رفیقی که تا لحظه آخر
به آرمان کمونیسم متعهد و وفادار بود را پر کنیم.

تنها از این طریق می‌توانیم اندوه از دست دادنش را تحمل کنیم.
حضورش را همواره حس کنیم و قهقهه‌هایش را به خاطر آوریم.
x - منظور جشنی است که رفقای حزب کمونیست انقلابی آمریکا
به مناسبت انتشار کتاب "پایه‌ها" اثر باب آواکیان در ۱۱ آوریل ۲۰۱۱
در محله هارلم در نیویورک سازمان دادند. در این جشن که چند صد
نفر شرکت داشتند یکی از هنرمندان به فرم زیبا و موثری یکی از نامه
های مینا را به صورت دکلمه ارائه داد.



روز شنبه هفتم ژانویه ۲۰۱۲ به مناسبت اولین سال درگذشت
رفیق مینا حق شناس مراسمی در شهر لوند در کشور سوئد برگزار شد.
در این مراسم که نزدیک به ۷۰ نفر از دوستان، آشنایان، رفقا و اقوام
مینا شرکت داشتند فیلمی از زندگی مینا به نمایش در آمد و اشعار و
متون زیبا و پر احساسی توسط افراد خانواده مینا خوانده شد. در
انتهای برنامه پیامی از سوی حزب کمونیست ایران (مارکسیست -
لنینیست - مائوئیست) و سازمان زنان هشت مارس (ایران -
افغانستان) خوانده شد.

پیام حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

از طرف رفقای مینا کمال تشکر را از شما داریم که در اینجا حضور
یافته‌اید. بویژه از خانواده محترم حق شناس که چنین فرصتی را
فراهم آوردند تا یاد یکی از عزیزترین رفقایمان را گرامی داریم. مینا از
میان ما رفت ولی پیوند عمیقی میان ما برقرار شد. به امید اینکه این
پیوند همیشه استوار و زنده باقی بماند.

xxxxx

یک سال است که مینا از میان ما رفته است. یادآوری فقدان او هر
بار دل ما را به درد می‌آورد و آتش به جانمان می‌زند. وقت دلتنگی‌ها
نامش به ما جرئت می‌بخشد، قوت می‌دهد و روشن‌مان می‌دارد.
ما مینا را به رویاهایمان سپردیم.
رویای بیداری و هشیاری

نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست- لنینیست- مائوئیست)

تارنمای حزب : www.sarbedaran.org

پست الکترونیکی: haghighat@sarbedaran.org

سرویس خبری جهانی برای فتح: <http://uk.groups.yahoo.com/group/AWorldToWinNewsService/>